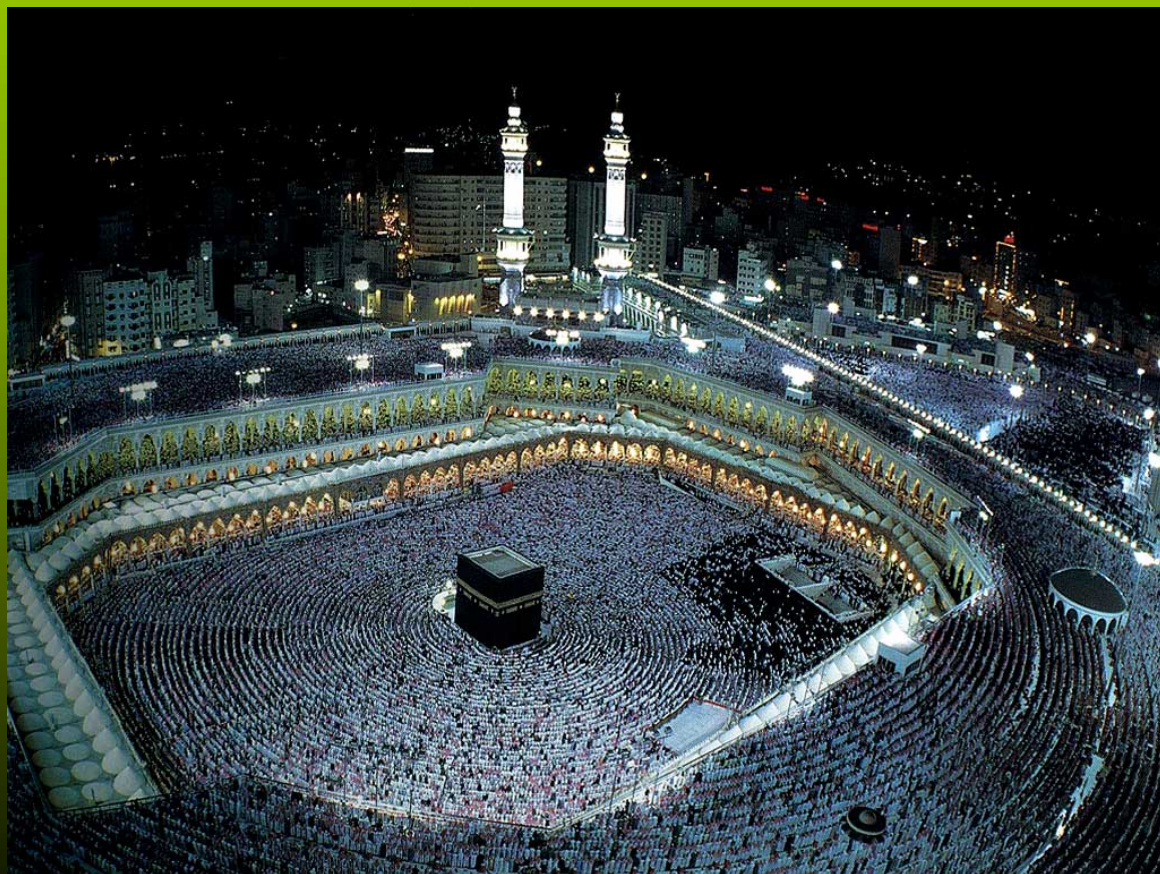




۲۷۳

فرقه های اسلامی (۳)



کیسانیه

فرقه کیسانیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۲۷۳
نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور



پیروان مختار بن ابو عبیده ثقفی بودند، او نخست برای پیشرفت کار خود دعوت به علی بن الحسین (ع) سپس دعوت به محمد حنفیه می کرد. البته کار او مبتنی بر اعتقاد وی به اهل بیت نبود بلکه می خواست از آن بهره برداری سیاسی کرده باشد و چون کارش بالا گرفت خود دعوی دریافت وحی از خداوند کرد و عباراتی مسجع و مقفی به تقلید قرآن به زبان می راند.

محمد حنفیه از وی بیزاری جست چندان که مختار وی را به کوفه دعوت کرد ولی او نپذیرفت به قول عباسیه از قیام مختار استفاده کرد و خود را مخفیانه امام می خواند. چون عبدالله بن زبیر بر حرمین (مکه و مدینه) تسلط یافت و محمد حنفیه را به بیعت خود خواند، محمد از بیعت با او سر باز زد. وقتی که مختار بر کوفه مستولی شد، مردم را به محمد حنفیه می خواند، عبدالله بن زبیر از بیم آن که مبادا مردم به محمد حنفیه بگرایند او و یارانش را به بیعت خویش خواند و چون آنان سر باز زدند ایشان را در زمزم محصور و زندانی کرد و تهدید به قتل نمود. محمد حنفیه ناچار نامه به مختار نوشت و از او یاری طلبید. مختار نامه او را برای یاران خود بخواند و گفت: این مهدی شما و بازمانده اهل بیت پیغمبر است که مرا به یاری خویش می خواند سپس ظبیان بن عماره را با چهارصد کس و چهارصد هزار درهم به مکه فرستاد. آنان با پرچمهایی که در دست داشتند به مسجد الحرام در آمدند و با صدای بلند دعوی خونخواهی حسین (ع) بن علی را می کردند تا به زمزم رسیدند. از آن طرف عبدالله بن زبیر همزم فراوانی گردآورد تا ایشان را بسوزاند، آنان درب مسجد الحرام را شکسته بر محمد حنفیه درآمدند و گفتند: میان ما و این دشمن خدا که عبد الله بن زبیر باشد یکی را انتخاب کن، محمد حنفیه گفت: من روا نمی دانم که در خانه خدا جنگ و خونریزی شود. ایشان چون سلاحی غیر از چوب در دست نداشتند. ابن زبیر فریاد برآورده و گفت: «واعجبا لهذه الخشبیه»، یعنی شگفتا از این چوبدستان! زیرا ایشان هنگامی که وارد حرم شدند به جای شمشیر چوب به دست داشتند چون در حرم همراه داشتن سلاح جایز نیست. سپس عبدالله بن زبیر گفت: گمان می کنید که می گذارم محمد حنفیه را پیش از این که با من بیعت کند از اینجا ببرد! آنگاه کسان مختار که در بیرون مسجد الحرام بودند فریاد برآوردند که ما خون حسین را می خواهیم عبدالله بن زبیر بترسید و از خروج محمد حنفیه جلوگیری نکرد. محمد حنفیه با چهار هزار کس به دره علی (ع) رفت و در همان جا می زیست. چون مختار به دست مصعب بن زبیر برادر عبدالله بن زبیر کشته شد ابن زبیر تقویت یافت دیگر بار محمد حنفیه را به بیعت خود خواند و قصد حمله بر وی و کسانش را کرد در این هنگام نامه ای از عبدالملک بن مروان که تازه خلافت یافته بود رسید و از او خواست که به شام رود محمد حنفیه و یارانش از آن دره بیرون رفته و کثیر الغره شاعر اهل بیت که محمد حنفیه را مهدی موعود می دانست در رکاب وی بود و این اشعار را بسرود:

هدایتیا مهدینا ابن المهدی
انت الذی نرضی به و نرتجی
انت ابن خیر الناس من بعد النبی
انت امام الحق لسنا نمتری
یا بن علی سر و من مثل علی

یعنی راه یافتی ای مهدی ما پسر راه یافته، تو کسی هستی که ما بتو خشنودیم و امیدواریم تو پسر بهترین مردم پس از پیغمبر می باشی، تو امام بر حق هستی و ما در آن شکی نداریم، ای پسر علی (ع) برو، چه کسی مانند علی (ع) است. چون محمد بن حنفیه به مدین رسید خبردار شد که عبدالملک بن مروان به عمرو بن سعید که از کسان او بود بد عهده کرده از آمدن خود پشیمان شد و در ایله (که بندری بر کنار دریای احمر در آخر حجاز و مرز شام است) فرود آمد و از آنجا دیگر باره به مکه بازگشت و با کسان خود در دره ابوطالب جای گرفت و از آن جا به طائف رفت ابن عباس که از عبدالله بن زبیر رنجیده و ترسان بود به وی پیوست و در طائف درگذشت و محمد حنفیه بر وی نماز خواند.

محمد حنفیه تا هنگامی که حجاج بن یوسف ابن زبیر را در مکه محاصره کرد در طائف بود سپس از طائف به دره ابو طالب مراجعت کرد. حجاج از او خواست تا با عبدالملک بن مروان بیعت کند اما وی از آن امتناع کرد. محمد حنفیه نامه ای به عبدالملک نوشت و برای خود و کسانش از وی امان خواست و خلیفه به او امان داد چون پیک محمد حنفیه با امان نامه عبدالملک بازگشت، محمد به نزد حجاج رفت و به وی بیعت کرد و به شام رفت و از او خواست که دست حجاج را از وی کوتاه کند.

گویند: محمد حنفیه بسوی (دُر) در نجد از بلاد بنی سلیم رهسپار شد و چون به کوه رضوی رسید در همانجا زندگی را به درود گفت. پس از وی پیروانش به چند دسته شدند.

کیسانیه پنداشتند که: محمد حنفیه پس از کشته شدن برادرش حسین بن علی(ع)، مختار را بر عراقین فرمانروایی داد و از او خواست که از قاتلان آن حضرت خونخواهی کند.

کیسانیه شش سال بعد از شهادت امام حسین(ع) قیام کردند و قایل به امامت محمد حنفیه شدند و معتقد بودند که وی اسرار دین و علم تاویل و علوم باطنی را از دو برادرش حسن(ع) و حسین(ع) فرا گرفت. بعضی از «کیسانیه» ارکان شریعت را مانند نماز و روزه تاویل کرده و قائل به تناسخ و حلول بودند.

تمام فرق «کیسانیه» به امامت محمد حنفیه و روا بودن بداء بر خداوند همداستانند. این فرقه را مختاریه نیز خوانند زیرا مختار مردم را به امامت محمد حنفیه میخواند.

در وجه تسمیه این فرقه نویختی می نویسد: مختار را به نام کیسان نامی که شهریان او بود و ابو عمره کنیه داشت، کیسان خوانند. شخصیت کیسان در تاریخ درست معلوم نیست برخی گویند: وی شاگرد محمد حنفیه بود.

مرحوم علامه مجلسی می نویسد: چون در بچگی او را پدرش به نزد علی(ع) آورده بود و آن حضرت دستش را برای نوازش بر سر آن کودک گذاشت و فرمود: کیس، کیس، از آن جهت او را کیسان گفتند، وی در واقعه (مذار) در سال ۶۷ هجری کشته شد.

بعد از محمد حنفیه «کیسانیه» دوازده فرقه شدند که نام ایشان در این فرهنگ آمده است.

المقالات و الفرق، ص ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵.
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹ ص ۷۸.
الفرق بین الفرق، ص ۲۶ و ۲۴.
المختصر الفرق بین الفرق، ص ۳۵ - ۵۱.
بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۱۷۱.
مقالات الاسلامیین، ص ۸۹.
فرق الشیعه نویختی، ص ۲۳.
الکیسانیه فی التاریخ.
الفصول المختاره، ج ۳، ص ۹۱.

اسماعیلیه

تاریخچه اسماعیلیه

تلخیص از دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۶۸۱

فرهاد دفتری

اسماعیلیه، یکی از فرق شیعه که در اواسط قرن ۲ق/۸م پدیدار گشت و سپس به شاخه ها و گروه هایی چند منقسم شد. اسماعیلیان، همچون شیعیان امامی، امامت را به نص می دانستند، اما درباره سلسله امامان پس از امام صادق (ع)، با دیگر پیروان آن امام دچار اختلاف گشتند. این فرقه نام خود را از اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) گرفته است.



اسماعیلیان و نخستین تشکلهای فرقه‌ای: با رحلت امام جعفر صادق (ع) در ۱۴۸ ق/۷۶۵ م، پیروان آن حضرت از میان شیعیان امامی به گروه‌هایی منقسم شدند که دو گروه از آنها را می‌توان به عنوان نخستین گروه‌های اسماعیلی شناخت. طبق برخی روایات، امام صادق (ع) ابتدا فرزند ارشد خود اسماعیل را به جانشینی برگزیده، و نص امامت را بر او قرار داده بود، ولی طبق روایت اکثر منابع، اسماعیل چند سال قبل از پدر، وفات یافته بوده است.

یکی از دو گروه مورد بحث، مرگ اسماعیل را انکار کردند و در انتظار رجعت او به عنوان امام قائم و مهدی موعود باقی ماندند. این گروه را اسماعیلیه خالصه یا واقفه نامیده‌اند.

گروه دوم از اسماعیلیان نخستین، مرگ اسماعیل بن جعفر در زمان پدرش را پذیرفته بودند و پس از وفات امام صادق (ع)، فرزند ارشد اسماعیل، محمد را به امامت شناختند. این گروه به «مبارکیه» معروف شدند.

معاصران اسماعیلیان نخستین، غالباً آنان را باطنیه یا ملاحده یا قرامطه خطاب می‌کردند، ولی خود اسماعیلیان نخستین نهضتشان را «دعوت» یا «دعوت هادی» می‌نامیدند.

اسماعیل و محمد بن اسماعیل: اطلاعات موجود درباره اسماعیل بسیار محدود است. منابع اسماعیلی مطالب مشروح و دقیقی درباره شرح حال او ذکر نمی‌کنند. از سوی دیگر، منابع اثنا عشری که به اسماعیل اشاره دارند، به علت جانبداری از امامت حضرت موسی کاظم (ع)، نسبت به اسماعیل، منابعی بی‌طرف شناخته نمی‌شوند.

تاریخ ولادت اسماعیل نامعلوم است، ولی گفته شده که وی حدود ۲۵ سال از برادر ناتنیش امام موسی کاظم (ع) بزرگتر بوده است. تاریخ وفات اسماعیل نیز روشن نیست؛ می‌توان گفت که وفات او بین سالهای ۱۳۲-۱۴۵ ق اتفاق افتاده است.

درباره محمد بن اسماعیل، هفتمین امام اسماعیلیه، نیز اطلاعات چندانی در دست نیست. محمد فرزند ارشد اسماعیل بوده که بنا بر روایات، هنگام فوت پدر ۲۶ سال داشته است و تولد او به احتمال قوی باید در حدود سال ۱۲۰ ق/۷۳۸ م واقع شده باشد. وی اندکی پس از ۱۴۸ ق/۷۶۵ م که اکثر شیعیان امامی حضرت موسی کاظم (ع) را به امامت شناختند، از محل سکناي خانوادگی خود مدینه به عراق مهاجرت کرد و زندگی پنهانی خود را آغاز نمود و به همین سبب به «مکتوم» اشتهار یافت. این مهاجرت مبدأ «دوره ستر» در تاریخ اسماعیلیان نخستین است که تا هنگام تأسیس خلافت فاطمیان و ظهور امام اسماعیلی به طول انجامیده است.

سلسله امامان نزد اسماعیلیان نخستین: به نظر می‌رسد که با وفات محمد بن اسماعیل، مبارکیه به دو شاخه منشعب شده‌اند و تنها گروه بسیار کوچکی تداوم امامت را در اخلاف محمد بن اسماعیل پذیرفتند. گروه دیگر، شامل اکثر مبارکیه، مرگ محمد بن اسماعیل را انکار کردند و در انتظار رجعت وی به عنوان امام قائم و مهدی موعود باقی ماندند. این گروه بعدها به طور اخص به نام قرامطه شهرت یافتند.

در فهرست امامان که بعداً مورد قبول اسماعیلیان فاطمی قرار گرفت، حضرت علی (ع) مقام مهمتری به عنوان «اساس الامامه» یافت و در نتیجه، فهرست با نام امام حسن (ع) آغاز می‌گردید و نام اسماعیل بن جعفر نیز همواره به عنوان ششمین امام در فهرست جای داشت. این ترتیب برای شمارش نخستین امامان اسماعیلیه، هنوز مورد قبول اسماعیلیان مستعلوی است، حال آنکه اسماعیلیان نزاری که معتقد به برابری و یکسان بودن مقام تمام امامان هستند، فهرست خود را با نام حضرت علی (ع) آغاز می‌کنند و سپس امام حسین (ع) را به عنوان دومین امام خود می‌آورند. نزاریان نام امام حسن (ع) را در فهرست خود ذکر نمی‌کنند.

از تاریخ بعدی این گروه‌های اسماعیلی نخستین که مرکزشان در کوفه بود و اعضای معدودی داشتند، تا زمانی که اسماعیلیان با برپایی نهضت واحد اندکی پس از اواسط قرن ۳ ق/۹ م ناگهان در صحنه تاریخ اسلام ظاهر گردیدند، اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در دست نیست. به نظر می‌رسد که طی این یک قرن، رهبرانی در خفا و به استمرار برای ایجاد يك نهضت واحد و پویا در میان گروه‌های اسماعیلی نخستین فعالیت داشته‌اند.

این رهبران احتمالا امامان همان دسته‌ای بوده‌اند که با مرگ محمد بن اسماعیل از مبارکیه منشعب شده، و تداوم امامت را پذیرفته بودند.

کوششهای پنهانی این رهبران، عاقبت پس از نزدیک به یک قرن در حدود سال ۸۷۴/ق تا ۲۶۰م به نتیجه رسید و از همان موقع شبکه‌ای از داعیان اسماعیلی ناگهان در بلاد مختلف اسلامی پدیدار گشتند و فعالیت گسترده‌ای را برای بسط دعوت اسماعیلیه آغاز کردند. در آن تاریخ دعوت اسماعیلیه همچنان تحت هدایت رهبری مرکزی مستقر در سلمیه قرار داشته، و هویت واقعی این رهبران نیز هنوز به گونه‌های مختلف کتمان می‌شده است. برای جلب حمایت بیشترین شمار از اسماعیلیان نخستین، رهبران مرکزی اسماعیلیه تا مدت‌ها به نام محمد بن اسماعیل دعوت می‌کردند که اعتقاد به امامت و مهدویت وی نظریه اصلی مبارکیه و مهم‌ترین گروه منشعب از آنها بوده است. به عبارت دیگر، نظر به اینکه اکثر اسماعیلیان نخستین در انتظار رجعت محمد بن اسماعیل به عنوان مهدی و گسترش حکومت عدل او بوده‌اند، رهبران مرکزی نیز بر همین نظریه تأکید داشته، و نهضت واحد اسماعیلیه را در قرن ۳ق بر اساس همین نظریه درباره امامت استوار کرده بودند.

گسترش سریع دعوت در سده ۹/ق تا ۹/م: بر اساس منابع، نکات اصلی دعوت اسماعیلیه در قرن ۳ق را می‌توان بدین شرح خلاصه کرد: در ۲۶۱/ق تا ۸۷۵/م، حمدان قرمط فرزند اشعث که از اهالی سواد کوفه بوده، دعوت اسماعیلیه را در نواحی اطراف کوفه و سایر نقاط جنوب عراق آغاز، و سازماندهی کرده، و داعیانی نیز برای نواحی مهم آن منطقه معین کرده است. حمدان به زودی پیروان زیادی پیدا کرد که به قرامطه (جمع قرمطی، منسوب به قرمط) اشتباه یافته‌اند. در اندک مدتی واژه قرامطه به گروههای اسماعیلی دیگر بلاد نیز که ارتباطی با حمدان قرمط نداشته‌اند، اطلاق شد.

اندکی بعد، معتضد خلیفه عباسی، سیاست قاطع‌تری در مقابل اسماعیلیان اتخاذ کرد و با سرکوبی شدید شورشهای بعدی آنان در طول سالهای ۲۸۷-۲۸۹/ق تا ۹۰۰-۹۰۲/م از پیروزی احتمالی قیام اسماعیلیه در عراق جلوگیری کرد.

دعوت در یمن که همواره یکی از پایگاههای مهم اسماعیلیه بوده، و از ابتدا ارتباطات نزدیکی با رهبران مرکزی نهضت داشته است، توسط دو داعی به نامهای ابن حوشب، معروف به منصور الیمن و علی بن فضل بنیان گذارده شد که از ۲۷۰ق دعوت اسماعیلیه را به طور علنی در آنجا ترویج نمودند.

دعوت به تدریج از یمن به مناطق مجاور، مانند یمامه، در شبه جزیره عربستان نیز بسط یافت. دعوت اسماعیلیه در سرزمین بربرهای شمال آفریقا نیز اشاعه پیدا کرد و مقدمات تأسیس خلافت فاطمیان فراهم گردید. در حدود سال ۲۸۱/ق تا ۸۹۴/م دعوت اسماعیلیه در منطقه بحرین در شرق عربستان آغاز گردید و ابو سعید جنابی از جانب حمدان به بحرین فرستاده شد تا دعوت را در آنجا سازماندهی و رهبری کند. ابو سعید سرانجام موفق شد که تا ۲۸۶/ق تا ۸۹۹/م، قسمت اعظم بحرین را تحت نفوذ خود در آورد و دولت مستقلی را در آنجا بنیان نهد.

اندکی پس از ۲۶۰ق دعوت اسماعیلیه در قسمتهایی از مرکز و شمال غربی ایران، منطقه‌ای که اعراب آن را جبال می‌خواندند، آغاز گردید و سپس به خراسان و ماوراء النهر نیز بسط یافت. در ناحیه ری که مرکز دعوت در جبال بوده، داعی خلف حلاج آغازگر نهضت اسماعیلیه شد. پس از خلف پسرش احمد رئیس دعوت در جبال شد و سپس دستیار اصلی احمد به نام غیاث از اهل کلین، به ریاست دعوت در جبال رسید.

در خراسان و نیز ماوراء النهر، پس از فعالیتهای مقدماتی غیاث، دعوت در آخرین دهه قرن ۳ق رسماً توسط داعی ابو عبدالله خادم افتتاح شد. داعی بعدی در خراسان و مناطق مجاور، امیر حسین بن علی مرو رودی بود که خود به طبقه اشراف تعلق داشت. داعی امیر حسین محمد بن احمد نسفی را به جانشینی خود برگزید. نسفی همچنین نخستین مؤلف و فیلسوف اسماعیلی بود که تفکر مذهبی این فرقه را با نوعی فلسفه نو افلاطونی رایج در جهان اسلام در هم آمیخت.

اندیشه‌های مذهبی و اصول عقاید اسماعیلیان نخستین:



اسماعیلیان نخستین بین ظاهر و باطن نوشته‌های مقدس و احکام شرعی تمایز قائل می‌شدند و اعتقاد داشتند که هر معنای ظاهری و لفظی منعکس کننده يك معنای باطنی و حقیقی است. در نتیجه، در نظام مذهبی اسماعیلیه، معنای ظاهری و باطنی قرآن مجید و شرع مقدس اسلام نیز از یکدیگر کاملاً متمایز بوده است. بنا بر عقیده اسماعیلیان نخستین، ظاهر دین تغییر کرده ولی باطن دین تغییر ناپذیر می‌مانده است. با اهمیت خاصی که اسماعیلیان برای باطن و حقایق مکتوم در باطن دین قائل بودند، به «باطنیه» شهرت یافتند.

اسماعیلیان نخستین معتقد بودند که تاریخ مذهبی بشر از ۷ دوره تشکیل می‌شده، و هر دوره را يك پیامبر شارع آغاز می‌کرده است. آنها پیامبران شارع را ناطق می‌نامیدند. در اصل، شریعت هر دوره منعکس کننده پیام ظاهری ناطق آن دوره بوده است. در ۶ دوره اول تاریخ، «نطقا»، یعنی همان پیامبران اولوالعزم عبارت بودند از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (ع) و محمد (ص). هر يك از این نطقا برای تأویل و تعبیر حقایق نهفته در باطن شریعت آن دوره جانشینی داشته است که اسماعیلیان وی را وصی، اساس، یا صامت می‌خوانده‌اند. در هر دوره، بعد از وصی آن دوره، ۷ امام وجود داشته است و وظیفه اصلی آنان حراست از معنای ظاهری و باطنی شریعت آن دوره بوده است. هفتمین امام هر دوره به مقام ناطق دوره بعدی ارتقا می‌یافته که با آوردن شریعتی نو، شریعت ناطق دوره قبل را نسخ می‌کرده است. این الگو تنها در دوره هفتم، یعنی آخرین دوره تاریخ، تغییر می‌کرده است.

بر پایه اعتقادات اسماعیلیان نخستین، هفتمین امام در ششمین دوره، یعنی دوره حضرت محمد (ص) و اسلام، محمد بن اسماعیل بوده که اسماعیلیان مرگش را انکار کرده، و در انتظار ظهورش به عنوان قائم و مهدی بوده‌اند. وظیفه اصلی محمد بن اسماعیل به عنوان آخرین ناطق و اساس، بیان و وصف کامل معنای باطنی و حقایق مکتوم در تمام شریعت‌های قبلی بوده است. محمد بن اسماعیل به عنوان قائم و آخرین ناطق، حکومت عدل را در پهنه جهان خواهد گسترد و سپس دنیای جسمانی برچیده خواهد شد.

تدریجاً اسماعیلیان فاطمی با پذیرفتن امامت اعقاب محمد بن اسماعیل شمار امامان خود را در دوره اسلام از ۷ فزونی دادند در نتیجه این اصلاحات، اسماعیلیان فاطمی دیگر نقش خاصی برای محمد بن اسماعیل به عنوان قائم متصور نشدند و او را صرفاً به عنوان هفتمین امام خود شناختند.

بخش دوم: اسماعیلیان در دوره فاطمی (تا ۴۸۷ق)

در این دوره اسماعیلیان خلافت و دولت مستقل و نیرومندی از خود یافتند و دعوت و تفکر و ادبیات اسماعیلیه را به اوج شکوفایی رسانیدند. در همین دوره بود که داعیان اسماعیلی رساله‌های بسیاری تألیف کردند. پس از انتقال مرکز حکومت فاطمیان از آفریقه به مصر، فاطمیان به طور کلی در زمینه ترویج فرهنگ و هنر و علوم اسلامی نیز نقش مهمی ایفا کردند.

رابطه دعوت فاطمی با گروه‌های قرمطی:

تنها در زمان چهارمین خلیفه فاطمی المعز لدین الله فاطمیان از صلح و امنیت داخلی کافی برخوردار شدند تا بتوانند سیاست توسعه طلبانه‌ای را برای بسط حدود قلمرو خود در سرزمینهای شرق دنیای اسلام دنبال کنند. در تعقیب این سیاست که با تصرف مصر و سپس حجاز آغاز شد، معز اقدامات مختلفی برای جلب حمایت جوامع قرمطی سرزمینهای شرقی انجام داد و به ویژه برخی از نظریات آنها را رسماً وارد تعالیم دعوت اسماعیلیان فاطمی کرد.

معز فاطمی از يك سو امید داشت که بتواند از نیروی قرمطیان در پیشبرد سیاستهای توسعه طلبانه‌اش استفاده کند، و از سوی دیگر از نفوذ برخی از عقاید قرمطی در میان اسماعیلیان فاطمی سرزمینهای شرقی دنیای اسلام بیمناک بود. اکنون روشن شده است که معز فاطمی خود آثاری در اصول عقاید اسماعیلیه تألیف کرده، و همه رسالات قاضی نعمان مشهورترین فقیه فاطمی، را نیز به دقت مطالعه می‌کرده، و در حقیقت اصلاحاتی در تعالیم اسماعیلیان فاطمی وارد کرده بوده است.

کوششهای معز فاطمی برای جلب حمایت قرمطیان موفقیت آمیز بود. در نتیجه، اکثر قرمطیان خراسان و سیستان و مکران به جناح اسماعیلیان فاطمی پیوستند.



گسترش روی به شرق دعوت فاطمی:

با انتقال مقر دولت فاطمیان به مصر، اسماعیلیان مغرب به عنوان يك اقلیت تحت فشار قرار گرفتند و در ۴۰۷ ق پس از به حکومت رسیدن معز ابن بادیس زیری در افریقیه، اکثریت سنی مذهب افریقیه، این اقلیت را در فیروان و دیگر نقاط افریقیه قتل عام کردند و تا چندی پیش از ۴۴۰ ق که بنی زیری برای همیشه در خطبه نام عباسیان را جایگزین فاطمیان کردند، دیگر تقریباً هیچ گروه اسماعیلی در افریقیه باقی نمانده بود. حتی مصر پایگاه دوم فاطمیان نیز مأمونی دائمی برای اسماعیلیان نبود و در زمان مستنصر هشتمین خلیفه فاطمی، صحنه بحرانهای سیاسی و نظامی و اقتصادی متعددی شد که آغازگر انحطاط دولت فاطمیان بود، در حالی که در همین زمان، خلافت فاطمی به موفقیت‌های مهم در مناطق شرقی دست یافته، و حتی توانسته بود در کوتاه زمانی عراق را نیز تحت سیطره خود گیرد.

معروف‌ترین داعی فاطمی در آن زمان در سرزمینهای شرقی، حمید الدین احمد بن عبدالله کرمانی (د ۴۱۱ ق) فیلسوفی برجسته بود که با زبانها و اصول عقاید مسیحیان و یهودیان، و مکتوبات مقدس آنان آشنایی کامل داشت و در مناظرات بین ادیان، متکلمی توانا بود.

از دیگر داعیان مهم فاطمی در این دوره ناصر خسرو (د ۴۸۱ ق) شاعر و فیلسوف و سیاح معروف است که به مقام والایی در سلسله مراتب دعوت رسید و دعوت فاطمی را در خراسان رهبری کرد. ناصر خسرو که دعوت را از مقر اولیه فعالیتش در بلخ به نیشابور و دیگر نواحی خراسان گسترش داد، برای مدتی نیز به طبرستان رفت و در طبرستان و دیگر نواحی دیلم، جماعتی پر شمار را به مذهب اسماعیلی درآورد که آنها نیز امامت مستنصر فاطمی را پذیرفتند.

در یمن، پس از مرگ ابن حوشب، فعالیت‌های دعوت، به طور محدود ادامه داشت. در ۴۲۹ ق داعی علی بن محمد صلیحی که با مرکز دعوت اسماعیلیه در قاهره در تماس بود، در منطقه کوهستانی مسار خروج کرد و سلسله اسماعیلی صلیحیون را بنیان نهاد. صلیحیون که ریاست دعوت اسماعیلیه را در یمن بر عهده داشتند، حدود يك قرن، تا ۵۲۲ ق، بر بخش‌های مهمی از آن سرزمین به نیابت از فاطمیان حکومت کردند و اقتدار خود را تا اندازه‌ای به مناطق مجاور، مانند عمان و حضر موت و بحرین نیز بسط دادند. صلیحیون نقش مؤثری در بسط دعوت اسماعیلیه به هندوستان نیز ایفا کرده‌اند. جماعت اسماعیلی جدیدی در کجرات پیدا گشت که در قرون بعدی پایگاه اصلی اسماعیلیان مستعربیطیبی (بهره‌ها) گردید که هنوز در آنجا حائز اهمیتند.

خلافت عباسی و ستیز با اسماعیلیه:

در اثر فعالیت‌های حمید الدین کرمانی و دیگر داعیان فاطمی، شماری از امرای عرب در عراق که به تشیع گرایش داشتند، مانند معتمد الدوله قرواش عقیلی حاکم موصل و کوفه و مدائن، به مذهب اسماعیلی گرویدند. این موفقیت‌های دعوت فاطمی حتی در نزدیکی مقر حکومت عباسیان، خصوصت خلیفه عباسی قادر را بیش از پیش برانگیخت؛ وی در ۴۰۲ ق شماری از علمای سنی و شیعی را به بغداد فراخواند و از آنان خواست تا در بیانیه‌ای رسماً نسب علوی خلفای فاطمی را باطل اعلام کنند. افزون بر آن، به درخواست خلیفه عباسی شماری از متکلمان، از جمله علی بن سعید اصطخری به تألیف رسالاتی در رد اسماعیلیه پرداختند.

موفقیت‌های دعوت اسماعیلیه در زمان مستنصر موج جدیدی از واکنش‌های ضد اسماعیلی را از جانب عباسیان و سلجوقیان سنی مذهب برانگیخت؛ چنانکه برخی از سلسله‌های محلی مانند قراخانیان ماوراء النهر، به قلع و قمع اسماعیلیان پرداختند. در همین زمینه، در ۴۴۴ ق، خلیفه عباسی قائم، سندی دیگری را تنظیم کرد که به امضای شماری از علما و فقهای عصر رسید و مجدداً نسب علوی فاطمیان را ادعایی بی‌اساس و باطل اعلام کرد. اسماعیلیان در ایران، با دشمنی سرسختانه خواجه نظام الملک، وزیر مقتدر سلجوقی رو به رو شدند. نظام الملک که از بسط نهضت اسماعیلیه در حیظه قلمرو سلاجقه آگاه و بیمناک بود، فصل مهمی از کتاب خود، سیاست‌نامه را به رد اسماعیلیه اختصاص داد.

عباسیان نیز همچنان تألیف رسالات ضد اسماعیلی را تشویق می‌کردند و در میان این نوع آثار مهم‌ترین اثر را ابو حامد غزالی به درخواست خلیفه عباسی مستظهر به نام فضائح الباطنیه تنظیم کرد.



تعالیم مذهبی و جهان‌شناسی اسماعیلیان فاطمی:

اسماعیلیان فاطمی به طور کلی چارچوب تعالیم اعتقادی اسماعیلیان نخستین را حفظ کردند و همانند اسلاف خود بین ظاهر و باطن دین تمایز قائل بودند؛ ولی بر خلاف اسماعیلیان نخستین که تأکید بر باطن و حقایق مکتوم در آن داشتند، اسماعیلیان فاطمی ظاهر و باطن را مکمل یکدیگر می‌دانستند و مراعات تعادل بین آن دو را واجب می‌شمردند. از این رو، نزد اسماعیلیان فاطمی دسترسی به «حقیقت» بدون «شریعت» امکان پذیر نبود و حقایق نیز همیشه با شرایع یا ظواهر دین مرتبط بودند در نتیجه، دعوت فاطمی رسماً مواضع اباحی قرامطه را که تأکید بر باطن داشتند، و ظاهر (شریعت) را نفی می‌کردند، باطل می‌دانست.

علمای فاطمی آثار بسیاری در زمینه‌های علوم ظاهری و علوم باطنی، و علم تأویل تألیف کردند، ولی اسماعیلیان فاطمی به علم تفسیر هیچ‌گونه توجهی نداشتند و در آن زمینه تنها به تعالیم امامان خود اکتفا می‌کردند.

فقه اسماعیلیه، تشابهات بسیاری با فقه امامیه دارد، ولی اختلافاتی نیز بین این دو مذهب شیعی، خاصه در زمینه‌های توارث و نحوه اجرای بعضی از فرایض دینی، پدیدار گشته است.

اسماعیلیان فاطمی بینش ادواری اسماعیلیان نخستین را درباره تاریخ مذهبی بشر حفظ کردند، ولی به علت آنکه فاطمیان مدعی امامت بودند، به تدریج تغییراتی در نظریه اسلاف خود در زمینه امامت پدید آوردند. به طور خاص، آنها طول دوره ششم تاریخ، یعنی دوره اسلام، شمار امامان آن دوره را مورد تجدیدنظر قرار دادند، به طوری که تداوم نامحدود در امامت و وجود بیش از ۷ امام در دوره اسلام امکان‌پذیر گردد. اسماعیلیان فاطمی معتقد بودند که در آخرالزمان یکی از امامان اسماعیلی از اعقاب محمد بن اسماعیل و مستنصر فاطمی به عنوان قائم و ناطق هفتم، آغازگر آخرین دوره تاریخ بشر خواهد بود همانطور که پیش‌تر یاد شد، داعی نسفی مبتکر نوعی جهان‌شناسی نوافلاطونیاسماعیلی (قرمطی) بود این جهان‌شناسی بعداً توسط ابو یعقوب سجستانی تکامل یافت و از قرن ۴ ق/ ۱۰ م مورد پذیرش تمام گروههای قرمطی سرزمینهای شرقی واقع شد.

در این جهان‌شناسی نوافلاطونیاسماعیلی، پروردگار که هستی بخش عالم و مبدع همه چیزهاست، متعالی و ناشناختنی است. موضع کلامی درباره صفات الهی در اینجا ضد تشبیهی و ضد تعطیلی بوده است.

فلسفه نوافلاطونی در رسائل اخوان الصفا نیز به وضوح انعکاس یافته است. ارتباط گروه مؤلفان موسوم به اخوان الصفا (ه م) و مجموعه ۵۲ رساله معروف آنها با نهضت اسماعیلیه اکنون دیگر قابل تردید نیست، اگر چه ماهیت خاص این ارتباط هنوز مبهم مانده است.

جهان‌شناسی اخوان الصفا نیز همانند نظامهای نسفی و دیگر داعیان قرمطی آن زمان، مبتنی بر فلسفه نو افلاطونی بوده است. رسائل اخوان الصفا هیچ گونه تأثیری بر ادبیات دوره فاطمی بر جا نگذاشت و مؤلفان اسماعیلی آن دوره نیز اشاره‌ای به این اثر عظیم ندارند؛ ولی از حدود دو قرن بعد از زمان تألیف، این رسائل اهمیت ویژه‌ای در آثار اسماعیلیان طیبی در یمن پیدا کرد.

آغاز افتراقات و پایان خلافت فاطمی: پس از مرگ خلیفه مستنصر، افضل پسر بدر الجمالی که در مقام وزارت، اقتداری تمام داشت، توانست به قصد مستحکم ساختن موقعیت خود و با اعمال نفوذ، نزار فرزند ارشد مستنصر را که نص امامت و خلافت بر او قرار گرفته بود، از حقوق خود محروم کند و در عوض جوان‌ترین برادر او ابوالقاسم احمد را با لقب المستعلی بالله جایگزین وی سازد. افضل به سرعت مقامات عالی رتبه دولت و دعوت فاطمیان را وادار کرد تا با مستعلی بیعت کنند و او را به جانشینی مستنصر بشناسند. این اقدام بی‌سابقه، نهضت اسماعیلیه را با بحران شدیدی مواجه ساخت و اسماعیلیان که تا آن زمان نهضت واحدی را تشکیل می‌دادند، به زودی به دو شاخه اصلی مستعلویه و نزاریه منقسم شدند. در اواخر سال ۴۸۸ ق نزار همراه یکی از پسرانش به دستور مستعلی در زندان به قتل رسید.

افتراق در جماعت اسماعیلیه به دو شاخه که از همان ابتدا رقبای متخاصم یکدیگر شدند، به تضعیف کلی و غیر قابل جبران دعوت اسماعیلیه انجامید. اکثر اسماعیلیان مصر و تمامی جماعت اسماعیلی یمن و گجرات و



بسیاری از اسماعیلیان شام امامت مستعلی را پذیرفتند، ولی گروه بزرگی از اسماعیلیان شام و تمامی اسماعیلیان عراق و ایران و احتمالاً بدخشان و ماوراء النهر به نص اول مستنصر وفادار ماندند و نزار را به عنوان نوزدهمین امام خود و جانشین به حق پدرش قبول کردند. در قرون بعدی، مستعلویان و نزاریان به ترتیب در قسمت‌های غربی و شرقی دنیای اسلام به بسط دعوتهای مستقل خود پرداختند و مسیرهای مذهبیسیاسی کاملاً مجزایی را طی کردند. در این میان، اکثر اسماعیلیان در مصر و بسیاری در شام و تمامی جماعت اسماعیلی در یمن مستعلی را به جانشینی مستنصر قبول کرده بودند. با قتل جانشین مستعلی، الأمر باحکام الله در ۵۲۴ ق مستعلویان با بحران جدیدی مواجه شدند که منجر به انشعاب مستعلویه به دو شاخه حافظیه و طیبیه گردید. آمر چند ماه پیش از مرگش صاحب فرزندی به نام طیب شده بود که تنها پسر او بوده است، اما در وقایع پس از مرگ آمر، عملاً نامی از طیب در میان نیست. عموزاده آمر، ابو المیمون عبدالمجید که عضو ارشد خانواده فاطمیان، و مدعی قدرت بود، پس از يك سال کشمکش با مخالفان، بر مسند حکومت قرار گرفت. او که ابتدا با عنوان ولیعهد زمام امور را در دست گرفته بود، در ربیع الآخر ۵۲۶، مدعی خلافت و امامت شد و لقب الحافظ لدین الله را برای خود برگزید.

امامت حافظ مورد تأیید رسمی مرکز دعوت مستعلویه در قاهره قرار گرفت و اکثر اسماعیلیان مستعلوی در مصر و شام، و گروهی از مستعلویان یمن که حافظ و جانشینانش را به عنوان امامان خود شناختند، با نامهای حافظیه و مجیدیه اشتغال یافتند. از طرف دیگر، گروههایی از مستعلویان مصر و شام، و شمار کثیری از مستعلویان یمن ادعاهای حافظ را باطل دانستند و امامت طیب را پذیرفتند که ابتدا با نام آمریه، و پس از تأسیس دعوت مستقل طیبی در یمن، به طیبیه شهرت یافتند.

بخش سوم: اسماعیلیه پس از افتراق نزاری - مستعلوی

دعوت ناپایدار مستعلویحافظی: سلسله فاطمیان رسماً در محرم ۵۶۷/سپتامبر ۱۱۷۱ به دست صلاح الدین ایوبی، منقرض شد و صلاح الدین بی‌درنگ مذهب اهل سنت را به مصر بازگردانید؛ وی اسماعیلیان آن دیار را سخت قلع و قمع کرد و تشکیلات مرکزی دعوت حافظی برچیده شد و عاصد آخرین خلیفه فاطمی نیز چند روز پس از شکست، در پی بیماری کوتاهی درگذشت. تا حدود يك قرن پس از مرگ او، شماری از اخلاف وی مدعی امامت حافظیه بودند و هر چند گاه يك بار حرکت و شورشی را در مصر سامان می‌دادند؛ ولی از آن پس بساط مذهب اسماعیلیه و سازمان پنهان دعوت آن کلاً از مصر برچیده شد و در همان زمان، در شام نیز اثری از اسماعیلیان حافظی یافت نمی‌شد.

دعوت حافظیه در یمن نیز پیروانی پیدا کرده، و برای مدتی از حمایت رسمی بعضی از حکام و امرای محلی آن گوشه از جنوب عربستان، خاصه بنی‌زریع و همدانیان برخوردار شده بود، ولی با انقراض این حکومتها در یمن و با ظهور صلاح الدین ایوبی، دعوت حافظیه و پیروانش در آن دیار نیز دوامی نیافت.

در هند به نظر نمی‌رسد که حافظیان هرگز توانسته بوده باشند پایگاهی به دست آورند و مستعلویان هند که با صلیحیون روابط نزدیک خود را حفظ کرده بودند، مانند آنها، کلاً به جناح طیبی دعوت مستعلویه پیوسته بودند. با توجه به از بین رفتن کامل جماعت حافظی در بلاد اسلامی، از آثار اسماعیلیان مستعلویحافظی هیچ‌گونه نمونه‌ای بر جای نمانده است.

پایگیری و دوام دعوت مستعلویطیبی: دعوت مستعلویطیبی پایگاه اصلی و همیشگی خود را در یمن و سپس در شبه قاره هندوستان پیدا کرد. به هنگام انشعاب حافظیطیبی در دعوت مستعلویه پس از مرگ آمر، ملکه سیده که زمام امور دولت صلیحی در یمن به دست داشت، اسماعیلیان مستعلویطیبی معتقدند که امامت آنها در اعقاب طیب که همچنان در استتار مانده‌اند، تداوم یافته است و سرانجام، در پایان دوره فعلی ستر در تاریخ مذهبی بشر، یکی از همین امامان ظهور خواهد کرد و آغازگر دوره کشف خواهد گردید.

در زمینه اصول عقاید و تفکر، مستعلویان طیبی ادامه دهنده تعالیم و سنن اسماعیلیان فاطمی بوده‌اند. برای ظاهر و باطن دین و احکام شرعی اهمیت یکسانی قائل بوده‌اند، ولی طیبیان اصلاحاتی نیز در تعالیم مذهبی‌فلسفی خود وارد نمودند که به نظام حقایق آنها ویژگیهای خاصی می‌بخشید.



از هنگام ورود نخستین داعیان اسماعیلی به گجرات جماعت اسماعیلی در غرب شبه قاره هند به تدریج گسترش یافت و این جماعت از هندیان اسماعیلی که عمدتاً اصل و نسب بومی داشتند، به زودی با نام «بهره» شهرت یافتند.

جماعت طیبی خود از انشعابات فرقه‌ای مصون نماند و با مرگ داعی مطلق داوود بن عجب شاه، مستعلویان طیبی بر سر جانشینی وی اختلاف پیدا کردند و به دو شاخه داوودیه و سلیمانیه منشعب شدند.

اکنون کل جمعیت داوودی جهان در حدود نیم میلیون نفر است که چهار پنجم آنها در هندوستان سکنی دارند.

جمعیت سلیمانیان در یمن نیز، در حال حاضر حدود ۷۰ هزار نفر است که عمدتاً در نواحی شمالی، خاصه حراز و مرز عربستان سعودی، متمرکز هستند. گروه‌های کوچکی از بهره‌های سلیمانی نیز در هندوستان، خاصه شهرهای بمبئی، بروده، احمدآباد و حیدرآباد یافت می‌شوند.

نزاریه در دوره الموت:

در دوره ۱۷۱ ساله الموت، اسماعیلیان نزاری توانستند با رهبریهای اولیه حسن صباح، دعوت مستقل خود را که دیگر هیچ‌گونه ارتباطی با قاهره و حکومت فاطمی و دعوت مستعلویه نداشت، بنیان گذاری کنند و در نواحی مختلف، خاصه ایران و عراق و شام، بسط دهند. در زمینه تفکر و نظام نظری، نزاریان کمتر از مستعلویان ادامه دهنده سنن و تفکر اسماعیلیان فاطمی بودند. در واقع، اسماعیلیان نزاری ایران که از فارسی به عنوان زبان مذهبی خود نیز استفاده می‌کردند، رفته رفته با آثار دوره فاطمی بیگانه شدند.

به رغم فشارها و حملات ممتد سلجوقیان به قلاع و پایگاه‌های نزاریان، دعوت نزاریه با موفقیت کم و بیش در شهرها و نواحی کوهستانی ایران اشاعه می‌گردید و دامنه نفوذ آن گاه تا اصفهان، مقر حکومت سلجوقیان گسترش می‌یافت.

حسن صباح که مؤسس دولت و دعوت مستقل نزاریه بود و سیاستها و شیوه‌های کلی مبارزاتی نزاریان را شخصاً طراحی می‌کرد، متفکر برجسته‌ای نیز بود و آثار مهمی در زمینه تعلیم این شاخه از اسماعیلیه تألیف کرده بود.

حسن صباح خود رساله‌ای به زبان فارسی به نام فصول اربعه تألیف کرده بود که اکنون نایاب است.

نزاریه پس از سقوط الموت: امامت و کل جماعت اسماعیلیان نزاری در ایران به دست مغولان منهدم نگردید؛ بلکه گروه‌های پراکنده‌ای از نزاریه همچنان در دیلم و قهستان باقی ماندند و شمار بسیاری از نزاریان خراسانی که از تیغ مغول رهایی یافته بودند، نیز به نواحی مجاور در افغانستان و سند مهاجرت کردند. جماعت نزاریه برای حفظ بقای خود مجبور بوده است تا به شدیدترین وجهی تقيه کند و به تدریج هویت واقعی خود را در پوشش ظاهری تصوف کتمان نماید.

با مرگ شمس الدین محمد، بیست و هشتمین امام نزاری که در حدود ۷۱۰ ق اتفاق افتاد، اولین انشعاب در جماعت نزاریه پدیدار گشت. مؤمن شاه و قاسم شاه، فرزندان شمس الدین محمد بر سر جانشینی پدر اختلاف پیدا کردند و امامت هر يك از آنها مورد پذیرش گروه‌هایی از نزاریان قرار گرفت و در نتیجه جماعت نزاریه به دو شاخه مؤمن شاهی (یا محمد شاهی) و قاسم شاهی منقسم گردید.

اکنون جماعت چند میلیونی اسماعیلیان نزاریقاسم شاهی عمدتاً در کشورهای آسیایی، مانند هند، پاکستان، بنگلادش، چین (در یارکند و کاشغر)، افغانستان، ایران، سوریه و تاجیکستان (خاصه بدخشان)، و در کشورهای افریقایی، خاصه کنیا و تانزانیا، به صورت اقلیتهای کوچک مذهبی پراکنده هستند.

در شبه قاره هند خوجه‌های نزاری عمدتاً در نواحی سند، کاج^(۱)، گجرات و بمبئی زندگی می‌کنند و گروه‌های دیگری از نزاریان قاسم شاهی در نواحی چیترا^(۲)، گلگیت^(۳) و هونزا^(۴) در شمال جامو و کشمیر، و شمال غرب پاکستان یافت می‌شوند که در منطقه با نام محلی مولایی شهرت دارند. افزون بر آن، از حدود سال

۱۹۷۰ م، شمار بسیاری از خوجه‌های نزاری از هند و پاکستان و نیز افریقا به کشورهای غربی، خاصه آمریکای شمالی و انگلستان مهاجرت کرده‌اند در نتیجه، اسماعیلیان نزاری پیرو آقاخان اکنون متعلق به يك جامعه بین المللی و بسیار پراکنده با نژادها و زبانهای مختلفند که تنها از لحاظ اصول عقاید مذهبی و میراث تاریخی فرقه‌ای صاحب وجوه مشترکی هستند.

پی‌نوشت‌ها:

«~ Cutch .۱ ~»

«~ Chitral .۲ ~»

«~ Gilgit .۳ ~»

«~ Hunza .۴ ~»

عقاید اسماعیلی

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۷۳
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

اصول عقاید اسماعیلیه را محقق طوسی در قواعد العقائد به شرح زیر نقل کرده است:

آفرینش عالم امر و عالم خلق
آنان بر این عقیده‌اند که خدای تعالی به واسطه حقیقتی که از آن با کلمه «کن» تعبیر می‌شود، دو عالم را آفرید:

۱ - عالم باطن که عالم امر و عالم غیب است و مشتمل بر عقول و نفوس و ارواح و حقایق کلی می‌باشد و نزدیکترین موجود این عالم به خدا عقل اول است.

۲ - عالم ظاهر که عالم خلق و شهادت است و مشتمل بر اجزای علوی و سفلی و اجسام فلکی و عنصری است و بزرگترین موجودات این عالم، به ترتیب، عرش و پس از آن کرسی و پس از آن اجسام دیگر است. این دو عالم چنانکه از کمال به نقصان تنزل یافته، از نقصان به کمال باز می‌گردد تا اینکه به امر الهی که با کلمه «کن» تعبیر می‌شود، منتهی شود، و بدین ترتیب آغاز و انجام سلسله هستی خداست.

امامت و نبوت
امام مظهر عالم امر است و حجت او مظهر عقل اول (عقل کلی) است، و پیامبر مظهر نفس کل، یعنی امام اسم است. امام حاکم بر عالم باطن و معلم دیگران است. کسی جز به واسطه او عالم بالله نمی‌گردد، و پیامبر حاکم بر عالم ظاهر است و قوام شریعت به اوست.

و هرگز زمان از پیامبر یا شریعت او خالی نخواهد بود، چنانکه از وجود امام و دعوت او نیز خالی نخواهد بود، و امام گاهی پنهان می‌گردد، ولی دعوت او ظاهر خواهد بود تا اینکه حجت از جانب خدا بر بندگان تمام گردد. (۱)

نبوت و مراتب امامت در روی زمین يك «ناطق» وجود دارد و او پیامبری صاحب شریعت است، یعنی پیامبری که قانون الهی را که به وسیله فرشته به او القا می شود ابلاغ می کند. ناطق، مشابه زمینی عقل اول - که دعوت در آسمان را آغاز کرد - می باشد.

همچنین در روی زمین يك «وصی» موجود است و او امامی است که وارث بلا فصل پیامبر و کسی است که بنیاد و اساس امامت و نخستین امام هر عصر است. وظیفه مخصوص او به عنوان امین راز نبوت، تأویل است که ظاهر را به معنی مکتوم، یعنی به اصل آن می رساند. وصی، مشابه عقل دوم می باشد.

علاوه بر این يك امام وجود دارد که وارث امام اساس است و وظیفه او ایجاد تعادل میان ظاهر و باطن، که پیوستگی آنها ضروری است، می باشد.

ادوار نبوت از هفت دور تشکیل می شود و هر مرحله از دوره نبوت، یعنی هر دوره غیبت، به وسیله يك ناطق و يك وصی افتتاح می گردد، و يك یا چند دسته هفتگانه از امامان جانشین آنان می گردد. و سپس آن دوره به وسیله آخرین امام (یعنی قائم) یا امام رستاخیز که دوران پیشین را خاتمه می دهد پایان می پذیرد و او امام «مقیم» است، یعنی پیامبر جدید را برمی انگیزد.

ادوار شش پیامبر اولوا العزم بدین قرار است: آدم که امام دورانش شیث بود، نوح که امام دورانش بود، ابراهیم که امام دورانش اسماعیل بود، موسی که امام دورانش هارون بود، عیسی که امام دورانش شمعون بود، محمد صلی الله علیه و آله که امام دورانش علی علیه السلام بود.

و ناطق هفتم او همان امام رستاخیز است و او شریعت جدیدی نخواهد آورد، بلکه معانی مکتوم منزلات را با انقلاب و تحول که مقتضی این کار است آشکار خواهد کرد. (۲)

از نظر اسماعیلیان امامت دارای مراتب چهارگانه زیر است:

- ۱ - امام مقیم: او کسی است که پیامبر ناطق را برمی انگیزد و این عالی ترین درجه امامت است و آن را «رب الوقت» نیز گویند.
- ۲ - امام اساس: او وصی و جانشین پیامبر و امین راز و یاور او است و سلسله امامان مستقر در نسل او تداوم می یابد.
- ۳ - امام مستقر: او کسی است که امام پس از خود را تعیین می کند. راه تعیین امام از نظر اسماعیلیان دو چیز است: یکی وراثت، و دیگری نص امام مستقر.
- ۴ - امام مستودع: او به نیابت از امام مستقر به انجام امور امامت قیام می کند و حق تعیین امام پس از خود را ندارد. وی را نائب الامام نیز گویند. (۳)

باطنی گری و تأویل

یکی از عقاید شاخص اسماعیلیان در معارف و احکام دینی، باطنی گری و تأویل است. به عقیده آنان شرایع الهی دارای ظاهر و باطن است و باطن آن را جز امام و جانشین او نمی دانند، و همه آنچه در شرایع آسمانی آمده، مثالها و رموزی است برای حقایق باطنی. مثلاً طهارت را به تبری جستن از مذاهب مخالف باطنیه، و تمیم را به فراگیری دانش از کسی که به آموختن مأذون است، و نماز را به دعا برای امام، و زکات را به نشر دانش برای مستعدان و مستحقان آن و روزه را به پنهان داشتن معرفت از ظاهر گرایان و حج را به کوچ کردن برای کسب دانش تأویل نموده اند. (۴)

این گونه تأویلات موجب شد که علمای اسلام، اسماعیلیه را خطری جدی برای عقاید اسلامی به شمار آورند (۵) و حتی از قبول آنان به عنوان یکی از فرقه های اسلامی امتناع ورزند. مرحوم استاد مطهری در این باره گفته است:

«باطنیه آن قدر در اندیشه های اسلامی بر اساس باطنی گری دخل و تصرف کرده اند که می توان که می توان گفت اسلام را قلب کرده اند. به همین دلیل مسلمین جهان حاضر نیستند آنها را جزء فرق اسلامی به شمار آورند. در حدود سی سال پیش که «دار التقرب بین المذاهب الاسلامیه» در قاهره تأسیس شد و مذاهب

شیعه امامیه، زیدی، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی هر کدام نماینده داشتند، اسماعیلیان خیلی کوشش کردند که نماینده بفرستند، ولی از طرف سایر مسلمین مورد قبول واقع نشد. (۶)

هزاری کورین در بیان تفاوت میان عرفان شیعه اثنا عشری و اسماعیلی می گوید:

«عرفان شیعه اثنا عشری به اقترا و تعادل ظاهر و باطن شرع معتقد است، اما عرفان اسماعیلی همه احکام ظاهری را دارای معانی مکتوم و حقیقت باطنی می داند. پس چون این معانی باطنی برتر از معانی ظاهری احکام است و ترقی روحانی پیروان به درک آن معانی وابسته است، بنابر این ظاهر شرع به منزله قشری است که باید يك بار به طور قطع آن را درهم شکست. این کار همان است که تاویل اسماعیلی آن را انجام داد.

به این طریق که احکام شریعت را به حقیقت آن احکام باز گرداند، یعنی به ادراک معنی حقیقی تنزیل یا شریعت رسانید. بنابر عقیده آنان تکالیف و احکام شریعت برای معتقد پا بر جایی که بر مبنای معانی روحانی و باطنی رفتار کند محذوف است.» (۷)

علامه طباطبایی نیز در مقام بیان فرق کلی میان مذاهب امامیه اثنا عشری و اسماعیلیه گفته است:

فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعیلی این است که اسماعیلیه معتقدند که امام به دور هفت گردش می کند و نبوت در حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم نشده است، و تغییر و تبدیل در احکام شریعت، بلکه ارتفاع اصل تکلیف خاصه به قول باطنیه مانعی ندارد، بر خلاف شیعه دوازده امامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء می دانند و برای او دوازده وصی و جانشین قائلند، و ظاهر شریعت را معتبر و غیر قابل نسخ می دانند و برای قرآن کریم هم ظاهر و هم باطن اثبات می کنند. (۸)

پی نوشت ها:

- ۱ - قواعد العقائد، ص ۱۱۴ - ۱۱۶
- ۲ - تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۱۲۶ - ۱۲۵
- ۳ - تاریخ الفرق الاسلامیه، ص ۱۸۶
- ۴ - همان، ص ۱۹۳
- ۵ - الفرق بین الفرق، ص ۲۸۲
- ۶ - آشنایی با علوم اسلامی، کلام، عرفان، ص ۲۱۰
- ۷ - تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۱۳۶ - ۱۲۵
- ۸ - شیعه در اسلام، ص ۶۹

انشعابات و فرق اسماعیلیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۶۸
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

الف: اسماعیلیه خالص:

آنان گروهی بودند که به امامت اسماعیل گرویده و مرگ او را انکار کرده، گفتند او زنده و غایب است و روزی ظهور خواهد کرد. و در توجیه عمل امام صادق علیه السلام که جنازه اسماعیل را تشیع و تدفین کرد، گفتند اینها همگی جنبه ظاهری داشت و مقصود این بود که بدخواهان به گمان اینکه او مرده است در صدد سوء قصد به جان او برنیابند، چنانکه عارف تامر نویسنده اسماعیلی در کتاب الامامة في الاسلام (ص ۱۸۰) گفته است، امام صادق در سال ۱۲۸ ادعا کرد که فرزندش اسماعیل در گذشته است و گروهی را در حضور نماینده رسمی منصور بر آن شاهد گرفت. او می خواست امر را بر مأموران حکومت مشتبه سازد، زیرا اسماعیل تعالیمی را بر ضد حکومت منتشر می کرد، و مورد تعقیب بود، ولی اسماعیل از مدینه به بصره رفت و در سال ۱۴۵ در گذشت. (۱)



این گروه بر مدعای خود چنین استدلال می‌کردند که اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام بود، و امامت نیز حق بزرگترین فرزند امام است، و از طرفی امام صادق قبلاً او را به جانشینی خود برگزیده بود.

مرحوم مفید در نقد این استدلال گفته است: اصل یاد شده در جایی است که فرزند بزرگ امام پس از درگذشت امام زنده باشد، تا آنکه اسماعیل قبل از درگذشت پدر از دنیا رفت، و جنازه او در انتظار همگان تشییع و تدفین گردید، و حتی امام صادق علیه السلام دستور داد تا چند نوبت تابوت را روی زمین نهادند و کفن از روی چهره‌اش برگرفته به صورت او می‌نگریست، تا کسی در مرگ او دچار شک و تردید نشود.

و درباره نصب او به عنوان امام از طرف امام صادق علیه السلام نیز روایتی نقل نشده است و شاید منشأ این توهم یکی همان بوده است که بیان گردید (بزرگترین فرزند امام بود)، و دیگری نیز تکریم ویژه‌ای بود که حضرت درباره او ابراز می‌کرد. (۲) با توجه به کلام اخیر شیخ مفید، نادرستی آنچه در پاره‌ای منابع، درباره انحرافات عقیدتی و اخلاقی اسماعیل نقل شده است روشن می‌گردد. (۳)

ب: مبارکیه: آنان کسانی‌اند که به مرگ اسماعیل اعتراف کردند، ولی در مسئله امامت بر این عقیده شدند که منصب امامت از اسماعیل به فرزندش محمد منتقل گردیده است، زیرا مقام امامت جز در امام حسن و امام حسین در دو برادر جمع نمی‌گردد، و در اینکه چه کسی مقام امامت را به محمد بن اسماعیل تفویض کرد، اختلاف کردند، برخی آن را به امام صادق علیه السلام نسبت دادند، و برخی دیگر به اسماعیل (قبل از مرگش)، و از آنجا که رهبر این گروه مبارک نام داشت، این فرقه به مبارکیه شهرت یافتند. عقیده آنان بر این بود که خط امامت در فرزندان محمد بن اسماعیل ادامه خواهد یافت. محمد بن اسماعیل حدود ۱۹۸ درگذشت. (۴)

ج: قرمطیه: پس از گذشت زمانی (به گفته مورخان حوالی سال ۲۶۰ هجری) از مبارکیه شاخه‌ای منشعب شد که به قرمطیه شهرت یافت. آنان در مورد مرگ محمد بن اسماعیل با مبارکیه مخالفت نموده، گفتند: محمد بن اسماعیل زنده و هفتمین و آخرین امام است، و امر امامت بر عدد هفت استوار گردیده است، و گرچه در آغاز اسماعیل امام بود، در مسئله امامت او بداء حاصل شد و امامت به فرزندش محمد منتقل گردید، چنانکه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«ما بدأ لله في شيء كما بدأ له في اسماعيل» .

در هیچ امری بر خدا بدا حاصل نشد مانند آنچه در مورد اسماعیل رخ داد.

از آنجا که رهبر این گروه فردی به نام حمدان قرمط بود، به قرمطیه شهرت یافتند.

مرحوم مفید در رد این استدلال گفته است:

«بداء در این روایت مربوط به منصب امامت نیست، زیرا روایت شده است که در نبوت و امامت بداء راه ندارد. این مطلب مورد اجماع امامیه است. بداء در این روایت مربوط به مرگ اسماعیل است، چنانکه در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خدا در دو نبوت (که اسماعیل بیمار شد) مرگ را بر او نوشت (اجل غیر مختوم) و من از خدا در خواست کردم تا وی را از مرگ نجات دهد، خداوند دعای مرا پذیرفت و او را سلامتی بخشید» . (۵)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - تاریخ الفرق الاسلامیة، ص ۱۸۳، محمد خلیل الزین.
- ۲ - الفصول المختارة من العیون و المجالس، ص ۲۰۸، مجلد دوم از مصنفات شیخ مفید.
- ۳ - ر.ک: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۱۹۵، دکتر محمد جواد مشکور.
- ۴ - فرق الشیعة، ص ۸۰ - ۷۹.
- ۵ - الفصول المختارة، ص ۳۰۹ <P.

اسماعیلیان و نخستین تشکلهای فرقه‌ای

تلخیص از دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۶۸۱
فرهاد دفتری

اسماعیلیان و نخستین تشکلهای فرقه‌ای: با رحلت امام جعفر صادق (ع) در ۱۴۸ ق/۷۶۵ م، پیروان آن حضرت از میان شیعیان امامی به گروه‌هایی منقسم شدند که دو گروه از آنها را می‌توان به عنوان نخستین گروه‌های اسماعیلی شناخت. طبق برخی روایات، امام صادق (ع) ابتدا فرزند ارشد خود اسماعیل را به جانشینی برگزیده، و نص امامت را بر او قرار داده بود، ولی طبق روایت اکثر منابع، اسماعیل چند سال قبل از پدر، وفات یافته بوده است.

یکی از دو گروه مورد بحث، مرگ اسماعیل را انکار کردند و در انتظار رجعت او به عنوان امام قائم و مهدی موعود باقی ماندند. این گروه را اسماعیلیه خالصه یا واقفه نامیده‌اند.

گروه دوم از اسماعیلیان نخستین، مرگ اسماعیل بن جعفر در زمان پدرش را پذیرفته بودند و پس از وفات امام صادق (ع)، فرزند ارشد اسماعیل، محمد را به امامت شناختند. این گروه به «مبارکیه» معروف شدند.

معاصران اسماعیلیان نخستین، غالباً آنان را باطنیه یا ملاحده یا قرامطه خطاب می‌کردند، ولی خود اسماعیلیان نخستین نهضتشان را «دعوت» یا «دعوت هادیه» می‌نامیدند.

فرقه‌های دیگر اسماعیلیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۹۳
نویسند: علی ربانی گلپایگانی

در مذهب اسماعیلیه يك رشته تطورات و انشعابات رخ داد و فرقه‌های جدیدی پدید آمد که اکنون به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱ - مستعلیه و بهره

در بحبوحه قدرت فاطمیان، خلیفه زمام تمام امور را شخصا در دست داشت و بر قوای سه‌گانه، یعنی اداره امور مملکت، سلسله مراتب دینی و سپاه نظارت می‌کرد. از زمان مرگ الحاکم امرای نظامی روز به روز بر قدرت خود در برابر امرای کشوری و شخصی خلیفه می‌افزودند. در سال ۴۶۷ هـ هنگامی که بدر الجمالی، فرمانده سپاه عکا، به دعوت خلیفه با لشکریان خود به سوی مصر حرکت کرد تا زمام امور را در دست گیرد، پس از فرونشاندن شورشهای داخلی به تدریج بر تمام کشور سیادت یافت و خلیفه عناوین رؤسای قوای سه گانه مملکت را یکجا به وی اعطا کرد. بدر، امیر الجیوش، داعی الدعاة (رئیس سلسله مراتب دینی) و وزیر دولت فاطمی گشت. از این زمان به بعد فرمانروای واقعی مصر امیر الجیوش بود. به زودی این مقام به صورت يك منصب موروثی در آمد، و پسر و نوه بدر الجمالی، جانشین وی گشتند. در سال ۴۸۷ افضل پسر بدر الجمالی جانشین پدر شد. در هنگام مرگ المستنصر، که چند ماه بعد اتفاق افتاد، امیر الجیوش با مسئله انتخاب خلیفه جدید مواجه شد. در يك طرف «نزار» پسر «المستنصر» قرار داشت که جوانی بود برومند و قبلاً به ولایتعهدی المستنصر برگزیده شده بود، و در طرف دیگر برادر نزار «مستعلی» جای داشت که جوانی بود بی‌پاور و پشتیبان، و در نتیجه اگر به خلافت می‌رسید کاملاً متکی به حامی نیرومند خویش امیر الجیوش می‌گشت. با ملاحظه چنین وضعی «افضل» دختر خود را به عقد ازدواج مستعلی در آورد و چون المستنصر مرد، داماد خود را به خلافت برگزید. (۱)

آن گروه از اسماعیلیه که پس از المستنصر، المستعلی بالله را خلیفه و جانشین او دانستند، در مصر و یمن و مغرب آفریقا، «مستعلیه»، و در هند، «بهره» خوانده می‌شوند.



کلمه بهره (بوهره) یا بهاره از اصل گجراتی «~ (Bohora) ~» یا از ریشه هندی «~ (Vohra) ~» یعنی تجارت گرفته شده است، زیرا نخستین پذیرندگان مذهب اسماعیلی در گجرات بازرگانان بودند. البته جمع کثیری از بهره‌های سنی هم هستند که کشاورزند و این نامگذاری شامل ایشان نمی‌شود، مگر اینکه بگوییم چنانکه قبلاً اسماعیلی مذهب بودند و بعد سنی شدند، ابتدا بازرگان بودند که بعد کشاورز گشتند.

درباره نخستین داعی فاطمی که از مصر به هند آمد و جماعت بهره را به اسلام و مذهب اسماعیلی در آورد، اقوال مختلفی گفته شده است. قول مشهور آن است که وی عبد الله نام داشته و به امر المستنصر بالله به هند سفر کرده و در سال ۴۶۰ هـ در بندر کامبای در جنوب هند فرود آمده است. عبد الله همه عمر را در کامبای گذراند و همانجا در گذشت، هنگام ظهور دعوت اسماعیلی در ایالت گجرات و جنوب هند، شاهان هند و از خاندان «چالوکیه» در آن نواحی حکومت می‌کردند و ظاهراً در برابر مبلغان مسلمان سخت گیری نمی‌کردند. از این رو بهره‌های نو مسلمان تا حدود سیصد سال در آسودگی به سر می‌بردند، ولی وقتی دولت هندوان منقرض شد و متعصبان سنی زمام امور منطقه را در دست گرفتند، کار را بر بهره تنگ کردند، و به طوری که جمع کثیری از بهره سنی شدند. به عقیده بهره، ابو القاسم الطیب بعد از مرگ پدرش الامر بامر الله مستور شده و با غیبت او مرکزیت دعوت فاطمی به یمن و سپس هند انتقال یافته است. به اعتقاد آنان امام در بالاترین مقام روحانی و صاحب ولایت مطلقه در جهان است. خادمان او بیست و شش نفرند که بیست و پنج تن دارای مقام حجت و یک نفر داعی بلاغ است. اگر امام مستور باشد، این اشخاص نیز با او در پرده استتار به سر می‌برند و مقام بعد از ایشان که داعی مطلق است، نایب امام و صاحب اختیار دعوت و پیشوای ولایت خواهد بود. داعی مطلق را ملاچی (جناب ملا) یا ملا صاحب نیز می‌گویند.

۲ - بهره داودی و سلیمانی

پس از وفات داود بن عجب شاه، بیست و ششمین داعی مطلق، بهره به دو گروه داودی و سلیمانی تقسیم شدند. گروه نخست داود برهان الدین را داعی مطلق دانستند، و گروه دوم سلیمان بن حسن را برگزیدند. این دو داعی در احمد آباد گجرات در گذشتند و مدفن هر دو زیارتگاه همه بهره‌هاست. بعد از آن داعیان مطلق سلیمانی در یمن سکونت کردند، اما نماینده ایشان به نام «منصوب» در هند اقامت دارد.

تعداد بهره اسماعیلی در سراسر جهان حدود بیست هزار نفر است که حدود هزار نفرشان بهره سلیمانی و بقیه داودی هستند. دو گروه مزبور جز در داعی مطلق در سایر مسایل عقیدتی و عبادی یکسانند. این جماعت عموماً تاجر و ثروتمندند، ولی در پاکستان و سریلانکا و آفریقای شرقی بعضی از آنان به خدمات دولتی و قضایی و فرهنگی می‌پردازند.

بهره به حج و نماز و روزه و جهاد و سایر فروع دین کاملاً معتقدند و برای زیارت روضه مطهر رسول الله صلی الله علیه و آله و مرقد امامان معصوم علیهم السلام - تا امام ششم - به مدینه و عراق می‌روند. قبور امامان و داعیان اسماعیلی را نیز زیارت می‌کنند. رسوم ازدواج و ولادت و فوت و اعیاد مذهبی ایشان مخلوطی است از سنن هندویی و رسوم شیعیان اثنا عشری. (۲)

۳ - نزاریه و آقاخانیه

پس از آنکه المستعلی پس از مرگ المستنصر به حکومت رسید، نزار به اسکندریه گریخت و به مخالفت با مستعلی قیام کرد، ولی به زودی دستگیر شد و به قتل رسید.

هواداران او از به رسمیت شناختن خلیفه جدید (مستعلی) سرباز زدند و هواخواهی خود را از نزار و فرزندان او اعلام کردند و ارتباط خود را با اسماعیلیه فاطمیه در قاهره قطع کردند.

فرقه نزاریه نخست در ایران توسط حسن صباح در قلعه‌های الموت دست به فعالیت گسترده زد و پس از حمله مغول به ایران قلع و قمع گردید، و پس از آن در سال ۱۲۵۵ هجری آقاخان محلاتی که از نزاریه بود در ناحیه کرمان بر ضد محمدشاه قاجار قیام کرد، ولی شکست خورد و به بمبئی در هندوستان گریخت و دعوت نزاری را به امامت خود منتشر ساخت و از آن پس نزاریه به آقاخانیه شهرت یافته‌اند، و مخالفانشان در هند آنان را خوجه یا خجاس می‌نامند. آقاخانیه، بر عکس بهره، به مراسم عبادی و دینی چندان اهمیت نمی‌دهند. (۳)

حسن صباح و دعوت جدید



آیین مستعلیه را دعوت جدید، و آیین نزاریه را که توسط حسن صباح ترویج گردید، دعوت جدید می‌نامند. در این جا مناسب است مختصری درباره آن سخن بگوییم:

حسن صباح که ایرانی بود، در آغاز پیرو آیین شیعه اثنای عشری بود، ولی در هفده سالگی تحت تأثیر برخی از مبلغان اسماعیلی به، آیین گروید و در سال ۴۷۱ به قاهره رفت و حدود یک سال و نیم در آنجا اقامت گزید، ولی پس از مطرح شدن حکومت مستعلی، وی که طرفدار نزار بود، از مصر به مغرب تبعید گردید و در سال ۴۷۲ وارد اسکندریه شد. و از آنجا به سوریه و حلب و سرانجام در سال ۴۷۳ به اصفهان رسید و در آن زمان ۲۷ سال داشت. وی به قیام بر ضد سلجوقیان دست زد و تحت تعقیب آنان قرار گرفت. بدین جهت راه زندگی مخفیانه را برگزید و سرانجام سرزمین کوهستانی دیلم و دژ تسخیر ناپذیر الموت را به عنوان پناهگاه امنی برای خود و همراهانش انتخاب کرد و در سال ۴۸۳ بدانجا وارد شد.

امامت در دعوت جدید

مسئله امامت در دعوت جدید با سه ویژگی همراه بود:

- ۱ - ویژگی مذهبی و آن، اینکه راه شناخت خدا و در نتیجه راه نجات انسان در شناخت امام خلاصه می‌شود.
- ۲ - جنبه اجتماعی و آن، اینکه امام، خلیفه فاطمی نیست، بلکه غایب است. به گفته مورخان، او به هنگام مرگ به جانشینان خود گفت: «تا زمانی که امام خود رهبری دولتش را به عهده بگیرد آن را نگاه دارید». این آموزش از قدیم برای توده مردم فهمیدنی بود، زیرا از آن، برقراری عدالت اجتماعی تداعی می‌شد. در حقیقت حسن صباح و یارانش کوشش کردند اندیشه اسماعیلی را به آموزش انقلابی قرمطیان پیشین تغییر دهند. آموزش حسن صباح با بدبختیهای توده‌های مردم همدردی داشت و با خلفای فاطمی پیوند نداشت.
- ۳ - جنبه سیاسی، یعنی محکوم کردن همه گمراهان و آموزگاران دروغین آنها (به زعم آنان) بود. این آموزش در عمل پیروان حسن صباح را در مبارزه با دشمنان مذهبی، سیاسی و طبقاتی مسلح می‌نمود. اعتقاد به اینکه تنها اسماعیلیان راه درست را می‌روند، برتری بر دشمن را به آنان تلقین می‌کرد. در مرز سده‌های ۵ و ۶ هجری تبلیغات فاطمی در ایران چنین ویژگی مبارزه جویی نداشت، و این یکی دیگر از موارد اختلاف دعوت جدید و دعوت قدیم است.

پس از مرگ حسن صباح در ۵۱۸ هجری یکی از شاگردانش به نام کیا بزرگ رودباری به جای او نشست و پس از او فرزندش حسن ملقب به «علی ذکره السلام» پادشاه چهارم الموتی روش حسن صباح را که نزاری بود برگردانید و به باطنیه پیوست.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۲۲۵، ۲۲۲.
- ۲ - دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۵۲۶ - ۵۲۹.
- ۳ - شیعه در اسلام، ص ۶۷، تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۱۱ ص ۱۰۸، تاریخ الفرق الاسلامیه، ص ۱۹۵.

فاطمیان و قرامطه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۸۱
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

فاطمیان و قرمطیان دو فرقه یا انشعاب در مذهب اسماعیلیه است. درباره پیدایش قرمطیه، پیش از این بحث شد. در این درس درباره ظهور فاطمیان و سرگذشت قرمطیان و رابطه این دو با یکدیگر بحث خواهیم کرد.

نسب فاطمیان

مؤسس فرقه فاطمیه، فردی است به نام عبید الله المهدی (متوفای ۳۲۲ ه) که حکومت فاطمیان را تأسیس کرد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا آنان را فاطمیان نامیده‌اند؟ زیرا این اصطلاح بیانگر آن است که آنان منسوب به فاطمه زهرا علیها السلام هستند. در این باره دیدگاه‌های مختلفی ابراز شده است:



برخی با قاطعیت نسبت به آنان را به فاطمه زهرا علیها السلام انکار کرده‌اند، از آن جمله دخویه است. وی در کتاب خود به نام «یادی از قرامطه بحرین و فاطمیان» دلایل بسیاری بر این نظریه آورده است، یکی از آن دلایل این است که خلفای عباسی بغداد و اموی قرطبه در دو نوبت، یک بار در سال ۴۰۲ و بار دیگر در سال ۴۴۴، نسب این سلسله را به فاطمیان انکار کردند، و از طرف دیگر در کتابهای مقدس در روز صریحا آمده که عبد الله بن میمون جد خلفای فاطمی بوده است. (۱)

برخی دیگر انتساب آنان را به حضرت فاطمه علیها السلام در دست دانسته‌اند، چنانکه جرجی زیدان گفته است:

«فرمانروایان فاطمی ابتدا در افریقه حکومت داشتند و مرکز حکومت آنان مهدیه بود. این فرمانروایان شیعی خود را از فرزندان حسین علیه السلام فرزند فاطمه علیها السلام می‌دانستند، اما تاریخ نویسان که طرفدار بنی عباس بودند صحت نسب آنان را تکذیب می‌کردند، ولی ما احتمال قوی می‌دهیم که نسب آنان صحیح باشد و تردید و تکذیب عده‌ای از تاریخ نویسان، در نتیجه هواخواهی عباسیان بوده است.» (۲)

عده‌ای بر آنند که اظهار نظر قطعی در این باره ممکن نیست، چنانکه س.م. استرن می‌گوید :

معروف است که طبق یک سند رسمی فاطمی، خط خلفای فاطمی از طریق یک سلسله ائمه مستوره به محمد بن اسماعیل بر می‌گردد، لیکن وجود چندین گزارش متناقض در این زمینه، مسئله را آشفتگی ساخته است. مخالفین خلفای فاطمی، ذریه آنها را از محمد بن اسماعیل ندانسته‌اند، بلکه تأسیس آیین اسماعیلی را به عبد الله بن میمون قدامت نسبت داده‌اند، و ائمه مستوره و نیز فاطمیان را اعقاب دروغین علی علیه السلام دانسته‌اند. این نظریه را می‌توان جعل کینه‌توزانه‌ای به حساب آورد. البته با این تصور که در کنار فرقه‌های مختلف نهضت اسماعیلی، نیاستی آیین اجداد قدامت را نیز فراموش کرد.

از این رو با سنجش و ارزیابی این شواهد گوناگون، نمی‌توان به واقعیت واحدی رسید، چون اسناد و مدارک قانع‌کننده‌ای در دسترس نیست. (۳)

گروهی دیگر با تفکیک میان امام مستودع و امام مستقر مشکل را حل کرده و گفته‌اند: گرچه مؤسس سلسله فاطمیان، یعنی عبید الله المهدی، دارای نسب فاطمی نیست، ولی نسب خلفای فاطمی پس از او حقیقتا فاطمی است و عبید الله همان سعید بن حسین بن عبد الله بن القدامت است و میمون قدامت و فرزندان او امامان مستودع بودند و عبید الله مهدی هم امام مستودع بود و ودیعه امامت را به پسر خوانده‌اش القائم (دومین خلیفه فاطمی) رساند، و این بدان جهت بود که امامان حقیقی اسماعیلیان در سلمیه محصور بودند و از بیم معتضد عباسی (۲۸۹ - ۲۷۹) پنهان شده بودند. از این جهت حسین که امام مستودع بود، ودیعه امامت را به فرزند و حجت خود سعید سپرد تا او این امانت را به صاحب واقعی‌اش که القائم بامر الله فاطمی بود، برساند. (۴)

تعداد خلفای فاطمی

حکومت فاطمیان در سال ۲۹۲ آغاز و در سال ۵۶۷ توسط ایوبیان برچیده شد. آنان در این مدت بر آفریقا و برخی مناطق دیگر حکومت نمودند. خلفای فاطمی از آغاز تا پایان چهارده نفر بودند که عبارتند از:

- ۱ - عبید الله المهدی، متوفای ۳۲۲
- ۲ - القائم بامر الله، متوفای ۳۳۴
- ۳ - المنصور، متوفای ۳۴۱
- ۴ - المعز الدین الله، متوفای ۳۶۵ (وی به سال ۳۶۲ بر قاهره تسلط یافت و مرکز خلافت فاطمیان را از مهدیه به مصر انتقال داد، و بدین ترتیب به نفوذ قدرت اخشیدیان و عباسیان در مصر خاتمه داده شد).
- ۵ - العزیز بالله، متوفای ۳۸۶
- ۶ - الحاکم بامر الله، متوفای ۴۱۱
- ۷ - الظاهر لاعزاز دین الله، متوفای ۴۲۷
- ۸ - المستنصر بالله، متوفای ۴۸۷. دوران حکومت وی بسیار طولانی بود و قریب شصت سال به طول انجامید.ذهبی گفته است هیچ خلیفه و فرمانروایی را سراغ ندارم که این مقدار حکومت کرده باشد.

- ۹ - المستعلی بالله، متوفای ۴۹۵
 ۱۰ - الأمر باحکام الله، متوفای ۵۲۴. وی در پنج سالگی به حکومت رسید و چون فرزندی نداشت، پس از وی پسر عمویش به حکومت رسید.
 ۱۱ - الحافظ لدین الله، متوفای ۵۴۴ (عبد المجید بن محمد بن المستنصر پسر عموی الامر بود).
 ۱۲ - الظاهر بالله، متوفای ۵۴۹.
 ۱۳ - الفائز بنصر الله، متوفای ۵۵۵.
 ۱۴ - العاضد لدین الله، متوفای ۵۶۷ (وی عبد الله بن یوسف بن الحافظ لدین الله بود). (۵)

فاطمیان و نشر آداب و شعایر شیعی
 جرجی زیدان می گوید:

«خلفای فاطمی از جمله فرمانروایانی هستند که در همه چیز از فرمانروایان عباسی پیروی نمودند، فقط در امور دینی با آنان مخالفت شدید داشتند و به فتوای ائمه شیعه رفتار می کردند. یعقوب بن کلس، وزیر العزیز بالله فاطمی، کتابی درباره به فقه اسماعیلی تألیف کرده که برابر با نصف صحیح بخاری بود و به چندین فصل و باب تقسیم می گشت، و خود وزیر آن را تدریس می کرد، و هر کس آن کتاب را فرا می گرفت جایزه دریافت می نمود. العزیز بالله برای ۳۵ فقیهی که در مجلس درس وزیر حاضر می شدند ماهانه مقرر داشت، و اگر کسی غیر از کتاب وزیر کتاب فقه دیگری می خواند مورد تعقیب قرار می گرفت.

سایر خلفای فاطمی نیز در انتشار مذهب شیعه اهتمام داشتند و وقتی (۶) الظاهر خلیفه شد دستور داد که در مصر فقط کتاب «مختصر الوزير» و «دعائم الاسلام» خوانده شود و به حافظان این کتب جایزه داده شود.» (۷)

آنان در تعظیم شعایر شیعه نیز اهتمام بسیار نمودند، از آن جمله روز عاشورا را تعطیل عمومی اعلان کرده و به سوگواری و عزاداری پرداختند، تا آنجا که گاهی شخص خلیفه با پای برهنه در جمع عزاداران حاضر می شد و همه سوگواران را اطعام می کرد. همچنین روز غدیر خم (هیجدهم ذی حجه) را به عنوان عید عمومی اعلام کردند، و رجال حکومتی و مردم معمولی در مجلس خلیفه حاضر می شدند و خطیب، خطبه ای را که پیامبر در غدیر خم خوانده بود، بازگو می کرد. در آن روز مراسم عقد و عروسی برگزار می شد و فقیران مورد انعام قرار می گرفتند و از طرف خلیفه و رجال حکومتی مبالغ هنگفتی به عنوان عیدی پرداخت می شد. نظیر این مراسم در موالید پیامبر، علی، فاطمه، و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز برگزار می گشت.

برخی گفته اند: فاطمیان در زمان خلافت الحافظ لدین الله و وزارت ابی علی الافضل به مذهب امامیه اثنا عشری گرویدند، ولی پس از کشته شدن وزیر در سال ۵۲۶ بار دیگر به مذهب اسماعیلیه روی آوردند. در هر حال مذهب امامیه در عصر آنان با هیچ مانعی مواجه نبود، و بر هر دو احتمال امامی و اسماعیلی بودن فاطمیان شواهدی وجود دارد، گرچه برخی امامی بودن آنان را ارجح دانسته اند. (۸)

سرگذشت قرامطه

قرامطه گروهی شورشی و ماجرا بودند و شورشهای آنان دو جنبه داشت: در آغاز صرفاً حکومت عباسی را مورد حمله و یورش خود قرار می دادند، ولی سرانجام بر مردم معمولی نیز یورش برده و مرتکب کشتارهای فجیعی گردیدند. اجمالی از این شورشها که مورخان نقل کرده اند به شرح زیر است:

حمدان قرمط از طرف یکی از داعیان علوی به سرزمین واسط (ما بین کوفه و بصره) اعزام شده بود تا مردم آن منطقه را به آیین اسماعیل فرا خواند. مردم آن سرزمین را آمیزه ای از عرب نبطی و سودانی تشکیل می داد که همگی گرفتار فقر و مخالف حکومت و سرمایه داران بودند. بدین ترتیب دعوت قرامطه مورد قبول آنان افتاد. حمدان قرمط در نزدیکی کوفه مرکزی را تأسیس کرد و آن را «دار الهجرة» نامید و از آن به عنوان مرکز تبلیغ استفاده می کرد. او از طریق وجوهی که از پیروان خود دریافت می کرد به مبارزه با مشکل فقر پرداخت و نیز مؤسسات عمومی تأسیس نمود. شعار وی وحدت و برادری میان عموم پیروان خود بود، و در این راه جنسیت، طبقه، و دین را مانع نمی شناخت. سرانجام دعوت او از واسط گذشت و بسیاری از بلاد نزدیک و دور عرب را فرا گرفت.



همچنین فردی به نام ابو سعید جنابی حوالی سال ۲۸۶ هـ در احساء بحرین قیام کرد و مردم را بر ضد حکومت عباسی شوراند، و گروهی حتی در بغداد به طور مخفیانه او را حمایت می‌کردند، و در زمان حکومت معتضد، که دعوت قرامطه در بحرین اوج گرفته بود، معتضد لشکری را برای سرکوبی آنان فرستاد ولی از قرامطه شکست خوردند.

پس از آن ابو طاهر (فرزند ابو سعید ۳۳۲ - ۳۰۱) رهبری قرامطه را به عهده گرفت. قدرت آنان بالاتر گرفت و گاهی به بصره و کوفه و حجاز یورش می‌بردند و او در همه این یورشها فاتح می‌گشت. وی در یکی از یورشهای خود به مکه حرمت کعبه را شکست و حاجیان را به قتل رساند و به گفته مورخان تعداد کشته شدگان، به جز آنان که از گرسنگی کشته شدند، سه هزار نفر بود، و در اثر این کشتارها مردم احساس امنیت نمی‌کردند و به خصوص راهها ناامن شده بود. در حمله دیگر ابو طاهر به مکه کشتار فجیعی نمود و مدت دوازده روز قرامطه دست به کشتار و غارت زدند، و حتی حجر الاسود را ربودند.

در سال ۳۲۷ قرار داد صلحی میان ابو طاهر و حکومت عباسی امضا گردید و بر طبق آن ابو طاهر قول داد از زوار حمایت کند و در عوض از آنها خراج سالانه و عوارضی دریافت کند. تهاجمات قرمطیان در این زمان فروکش کرد.

پس از مرگ او در سال ۳۳۲ برادران وی به حکومت رسیدند و سیاست صلح طلبانه‌ای را در پیش گرفتند، و در سال ۳۳۹ در قبال مبلغ گزافی که از حکومت عباسی گرفتند و پس از درخواستهای گوناگون و از جمله درخواست المنصور، خلیفه فاطمی، حجر الاسود را به مکه باز گردانند. (۹)

شکست و انقراض قرامطه

همان گونه که یادآور شدیم، جنبش قرامطه نخست به رهبری حمدان قرمط در مجاورت شهر واسط در عراق شکل گرفت. سپس شاخه‌ای از آن به رهبری ابو سعید جنابی در بحرین قدرت گرفت. جنبش قرامطه در بحرین تا اواخر قرن چهارم هجری (۱۰) فعال بود. در سال ۳۷۸ اصغر رئیس قبیله بنو منتفق عقیلی قرمطیان را به شدت شکست داد و احساء را به حصار کشید و قطیف را غارت کرد و غنایم را به بصره برد، و از آن پس سلطه بر راههای زیارتی و مالیات‌گیری به دست اصغر و سایر رؤسای قبایل افتاد، و قرامطه به صورت قدرت محلی محدودی در آمدند.

پس از زوال و فروپاشی دولت، قرمطیان به سرعت در آیین اسماعیل فاطمیان جذب شدند یا از بین رفتند. با اینکه گزارش‌هایی درباره يك نفر رهبر فرقه‌ای به نام شباش (متوفای ۴۴۴) و خانواده‌اش در دست است که در سواد بصره در میان قرامطه و قبایل پراکنده پیروان زیادی داشته و همین امر می‌رساند که بعضی از اسماعیلیان قرمطی در جنوب عراق هنوز وجود داشته‌اند، ولی پس از سال ۳۷۸ اطلاعات دقیقی درباره این جوامع موجود نیست.

قرمطیان بحرین پس از حدود سال ۴۵۹ بعد از شورش ساکنین جزیره اوایل و شکست ناوگان قرمطی سلطه خود را بر این جزیره از دست دادند، و قبیله بنو عامر بن ربیع در سال ۴۷۰ حکومت قرمطیان را به تمامی قلع و قمع نمود. (۱۱)

از دیگر مناطق فعالیت قرامطه سوریه بود. در سال ۲۸۸ هجری فردی به نام زکویه (۱۲) در بیابان سوریه ظهور قرامطه را در بین قبیله بنو علیص اعلام داشت. وی در سال ۲۸۹ در محاصره دمشق کشته شد و برادرش که به نام ابو عبد الله احمد معروف بود، جانشین او گردید. وی نیز در سال ۲۹۱ در بغداد دستگیر شد و به قتل رسید.

مرکز قرامطه در سوریه گویا شهر سلیمه بوده است، ولی شواهدی جز آثار جهت دار اهل تسنن درباره به چگونگی رویدادهای آنجا پس از نهضت قرامطه در سال ۲۸۸ در دست نیست. نهضت قرامطه سوریه بدون اینکه فعالیت از خود نشان دهد و یا با درویشها که به هر حال رابطه دوری با یکدیگر داشتند برخوردی داشته باشد متوقف گردید.

گروههای کوچک محلی که در میان آنها نسخ خطی قرامطه تا به امروز باقی مانده، به جز نوشته‌های راشد الدین سنان سوری (قرن هشتم هجری)، دبستان محمود فانی هندی (مؤید شاه قرن یازدهم هجری) و متون ترکی و فارسی حروفیه (قرون نهم و دهم هجری) چیزی از فعالیتهای آیینی فرقه قرامطه را عرضه نمی‌کند.

دعوت قرامطه در یمن توسط منصور الیمن (ابن حوشب) در سال ۲۶۶ هجری در دار الهجره‌ای نزدیک عون لاة ادامه یافت، ولی در مقابل ایستادگی رؤسای زیدی محل ناکام ماند و فقط توانست بعضی از امارت نشین‌های کوچک نظیر صیلحی‌های صنعا و مکرمیهای نجران را ایجاد نماید.

نهضت قرامطه در ایران در سال ۲۶۰ توسط خلف در شهر ری آغاز شد. دامنه این نهضت بعدها به مرو ورود و طالقان در جوزجان که حاکم و امیر آن به قرمطیان گروید، کشیده شد. دیلمستان که بعدها پایگاهی برای دولت اسماعیلیان نزاری گردید، سرانجام تحت نفوذ محمد نسفی بردعی (متوفای ۳۳۱ ه) در آمد و او حکام سامانی را به نهضت قرامطه فراخواند. قتل او امیدهای سیاسی قرامطه را خنثی کرد. (۱۳)

رابطه فاطمیان و قرمطیان

از جمله مسائل مورد بحث میان محققان و نحله شناسان، بررسی رابطه فاطمیان و قرامطه است. ابن رزام (که گرایش ضد اسماعیلی دارد) و کسانی که از او پیروی کرده‌اند، هر دو جنبش را یکی دانسته‌اند، و تاریخ نگاران مسلمان هم روزگار او، مانند طبری، درباره این موضوع نظریه روشنی ابراز نداشته‌اند، اما اسماعیلیان جدید هر گونه پیوستگی میان خودشان را با قرمطیان نادرست می‌شمارند.

کهن‌ترین مأخذی که یکی بودن فاطمیان و قرمطیان را تأیید می‌کند، یا دست کم از تعاون میان آنها سخن می‌گوید، کتاب ثابت بن سنان صابنی است. ثابت را به ندرت می‌توان متهم کرد که متعصب است یا می‌کوشد تا فاطمیان را به فرقه‌های بدعت‌گذاری مانند قرمطیان منسوب و ایشان را بدنام کند، زیرا وی هیچگونه خصومتی با فاطمیان نشان نمی‌دهد و در حق شرعی عبید الله که پیوسته به او علوی فاطمی اطلاق می‌کند، هیچ گونه شکای ابراز نمی‌دارد. ثابت بر یکی بودن این دو جماعت تأکید نمی‌کند، بلکه گواهی او ضمنی و غیر مستقیم است. (۱۴)

بهرحال با مراجعه به مجموع گزارش‌های تاریخی و آرای محققان روشن می‌شود که یکی دانستن این دو جنبش دینی - سیاسی صحیح نیست. آنان در مسئله امامت با یکدیگر اختلاف داشتند، زیرا قرامطه بر این باور بودند که محمد بن اسماعیل آخرین امام و زنده و غایب است و روزی ظهور خواهد کرد، ولی فاطمیان این عقیده را مردود دانسته، به استمرار خط امامت در فرزندان اسماعیل قائل شدند.

اختلاف دیگر میان این دو جناح مذهبی، در برداشت و گرایش انقلابی آنها نهفته است. فاطمیان پس از تسلط بر سرزمینهای شمال آفریقا و مخصوصا مصر و تشکیل خلافت فاطمی به تدریج از حالت نهضت در آمده و با دشمنان دیرینه خود، یعنی عباسیان، راه مماشات پیش گرفته و گاه رابطه نزدیک برقرار نمودند و تا حدی از اصول مبارزاتی خود عدول کردند، و حال آنکه قرامطه به دلیل قرار گرفتن در متن سرزمینهای خلافت عباسی و مبارزه پیگیر با آنها همچنان آرمانها و اهداف نخستین خود را حفظ کرده و در واقع حالت انقلابی داشتند. (۱۵)

از طرفی هر چند فاطمیان از مخاصمات و درگیریهای قرامطه با عباسیان ناراضی نبودند، ولی هجوم آنان به مردم و غارت و چپاولگریهای قرمطیان به هیچ وجه مورد قبول فاطمیان نبود و آنان چنین اعمال وحشیانه‌ای را محکوم می‌کردند. مورخان از درگیریهای نظامی میان قرامطه و فاطمیان گزارشی داده‌اند، چنانکه در ذی حجه ۳۵۸ هجری، سه ماه پس از تسخیر مصر به دست نیروهای فاطمی، لشکری از قرامطه تحت فرماندهی پسر عموهای اعصم، به نام کسری و صخر، به رمله حمله کرده، اخشیدیان را شکست دادند و با قرار داد صلحی که میان آنان منعقد شد، نیروهای قرامطه عقب نشینی کردند، و باقیمانده‌های آنان با اخشیدیان در سال ۳۵۹ از قشون فاطمیان شکست خوردند. اعصم در سال ۳۶۰ به کمک عز الدوله بویه و ابو تغلب حمدانی شتافت و دمشق و رمله را بار دیگر تصرف کرد و قشون فاطمیان را از آنجا راند، و در همه جا از عباسیان حمایت کرد. وی حتی قاهره را محاصره، ولی در ربیع الال سا ۳۶۱ هجری پس از به وجود آمدن مانعی عقب نشینی کرد و به احساء بازگشت. بار دیگر در رمضان ۳۶۱ رمله را از فاطمیان باز پس گرفت... (۱۶)

از مجموع آنچه بیان گردید، به دست می‌آید که قرامطه و فاطمیان در عین اینکه هر دو به امامت اسماعیل و محمد بن اسماعیل معتقد بودند، در مسئله استمرار امامت در فرزندان محمد بن اسماعیل توافق نداشتند،



چنانکه از نظر استراتژی سیاسی و انقلابی نیز هماهنگ نبودند و مجموع این اختلافات موجب درگیری‌های نظامی میان آنان گردید، گرچه این اختلافات مستمر نبوده و در مواردی روابط آنان عادی و احیاناً دوستانه نیز بوده است. (۱۷)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - تاریخ شیعه، ص ۲۱۳.
- ۲ - تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۴۶.
- ۳ - نهضت قرامطه، ص ۲۹ - ۲۸، مقاله قرامطه و اسماعیلیان از استرن.
- ۴ - تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۲۱۴ - ۲۱۳ به نقل از عبید الله المهدی، تألیف حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف، ط مصر، ص ۱۶۹ - ۷۷.
- ۵ - تاریخ الخلفاء، ص ۵۲۴، الشیعة و التشیع، ص ۱۷۳، ۱۶۳، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۲۱۵ - ۲۱۴.
- ۶ - جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۴۸، ۸۴۵.
- ۷ - تاریخ الشیعة، شیخ محمد حسین مظفر، ص ۱۹۱، ۱۸۸.
- ۸ - ظهر الاسلام، ج ۴، ص ۱۳۴ - ۱۳۲، نهضت قرامطه، ص ۸۲ - ۸۱ و ص ۴۷، ۴۴، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۲۱۷ - ۲۱۶، به نقل از براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۵۸۵، ۵۸۲.
- ۹ - نهضت قرامطه، ص ۵۲، ۵۱، مقاله ویلفرد مادلونگ. لازم به ذکر است که دخویه تاریخ فروپاشی آنان را به سال ۴۷۴ ذکر کرده است. همان، ص ۷۱.
- ۱۰ - به گفته مادلونگ فردی که در سوریه به دعوت به آیین قرمطی دست زد، حسین فرزند زکریه معروف به صاحب الشامه بود و کسی که در محاصره دمشق به قتل رسید، یحیی برادر حسین بود که به صاحب الناقه معروف بود و رهبریت نهضت قرمطی را در سوریه به عهده گرفته بود و قتل او در شعبان/۲۹۰ صورت گرفت. پس از قتل او صاحب الشامه رهبریت جنبش را به عهده گرفت و او نیز در ربیع الاول سال ۲۹۱ به قتل رسید. پس از وی زکریه فردی به نام ابو نمام نصر را به رهبری قرامطه سوریه برگزید. او نیز در رمضان سال ۲۹۳ به قتل رسید، و زکریه در ذی حجه ۲۹۳ از مخفیگاه خود بیرون آمد و یکی از قشونهای عباسی را شکست داده، و کاروان زائران خراسانی و غرب ایران را در برگشتشان از زیارت مکه غارت کردند و اکثر حجاج را به قتل رساندند. زکریه در ربیع الاول/۲۹۴ زخم برداشت و در جنگی دستگیر شد و پس از چند روز بمرد. اکثر هواداران او دستگیر و اعدام شدند. (نهضت قرامطه، ص ۴۰ - ۳۹).
- ۱۱ - نهضت قرامطه، ص ۸۳، ۸۱، مقاله لویی ماسینیون.
- ۱۲ - نهضت قرامطه، ص ۱۰، مقدمه دکتر یعقوب آژند.
- ۱۳ - همان، ص ۵۰ - ۴۹، مقاله ویلفرد مادلونگ.
- ۱۴ - نهضت قرامطه، ص ۵۰ - ۴۹، مقاله ویلفرد مادلونگ.
- ۱۵ - در این باره بنگرید: برنارد لوئیس، بنیادهای کیش اسماعیلیان، ص ۱۲۱، ۱۲۹.

دانشمندان اسماعیلی

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۷۷
نویسنده: علی ربانی گپایگانی

باطنیه علی رغم انحرافات اعتقادی زیادشان، از يك مكتب فلسفی و کلامی نسبتاً قابل توجهی برخوردارند و شخصیت‌های فکری با اهمیتی در میان آنها ظهور کرده و کتابهای قابل توجهی از آنها به یادگار مانده است. در اینجا نام برخی از دانشمندان و مؤلفان اسماعیلی و آثار علمی آنان را یادآور می‌شویم:

- ۱ - ابو حنیفه نعمان بن ثابت معروف به ابو حنیفه شیعی متوفای ۳۶۳ ه قاضی القضاة المعز خلیفه فاطمی. کتاب معروف او در فقه دعائم الاسلام نام دارد. از مؤلفات دیگر او «المجالس و المؤامرات» و «افتتاح الدعوة و ابتداء الدولة» است.
- ۲ - ابو حاتم رازی متوفای ۳۳۲ ه صاحب کتاب اعلام النبوة.
- ۳ - ابو یعقوب سجستانی متوفای نیمه دوم قرن چهارم هجری. وی متفکری عمیق بود و حدود بیست تصنیف دارد. از آثار او کشف المحجوب است.



- ۴ - حمید الدین کرمانی (متوفای حدود سال ۴۰۸ ه) مؤلف آثاری فراوان با مطالبی عمیق و قابل ملاحظه. وی چون یکی از داعیان «الحکیم» خلیفه فاطمی بود، چندین کتاب نیز در مجادله با درویشان نوشت.
- ۵ - مؤید شیرازی متوفای ۴۷۰ ه. وی نیز آثاری متعدد در مراتب تعلیمات باطنی به زبانهای عربی و فارسی تألیف کرده است. کتاب مجالس و دیوان از جمله آثار او است.
- ۶ - ناصر خسرو شاعر فارسی زبان معروف متوفای ۴۸۱ ه. از شخصیت‌های برجسته اسماعیلیه است. کتاب جامع الحکمتین، و کتاب «وجه دین» و «خوان اخوان» او معروف است.

در شاخه مستعلی پس از دوره فاطمیان، چند نویسنده کثیر التالیف نمایان گشت. در دوره‌ای که دوره یمنی جدید نامیده می‌شود، چند داعی یمنی بزرگ ظهور کرد که کار اساسی آنان تحریر مجموعه‌هایی از الهیات و امام شناسی اسماعیلی بوده است. در این جا به ذکر نام برخی از آنان بسنده می‌کنیم:

- ۱ - ابراهیم بن الحسن الحامدی داعی دوم متوفای ۵۵۷ ه.
- ۲ - حاتم بن ابراهیم داعی سوم متوفای ۶۱۲ ه که جوابهای ارزشمند او به حمله‌های غزالی در بیست تصنیف مهم از آثار او منعکس است.
- ۳ - علی بن محمد بن الولید داعی پنجم متوفای ۶۱۲ ه که علاوه بر آثار دیگر، کتاب دامغ الباطل را در جواب اثر بزرگ ضد اسماعیلی غزالی با عنوان المستظهری نوشته است.
- ۴ - حسین بن علی داعی هشتم متوفای ۶۵۷ ه. از او خلاصه‌ای در الهیات و معاد شناسی چاپ شده است.
- ۵ - ادریس عماد الدین یمنی داعی نوزدهم متوفای ۸۷۲ ه. از وی به عنوان مورخ و فیلسوف اسماعیلی آثار مهمی بر جای مانده است.

در اینجا به دوره هندی می‌رسیم و از این دوره، اثر عظیم حسن بن نوح هندی بهروشی متوفای ۹۳۹ ق را یادآور می‌شویم که هفت مجلد بزرگ را شامل می‌شود.

در جریان این دوره شاخه مستعلی به دو شاخه فرعی داودی و سلیمانی تقسیم می‌شود. در اینجا نیز دهها عنوان کتاب شناخته شده‌اند، اما با کمال تأسف برای محققان عنوانهایی بیش نیستند.

آثار اسماعیلی الموتی

آثاری که در زمینه مذهب اسماعیلی الموت (اسماعیلیه نزاری در ایران) بر جای مانده، به طور عمده از مؤلفان شیعی دوازده امامی است که از آن جمله دو رساله از خواجه نصیر الدین طوسی می‌باشد که مهمترین آنها روضة التسلیم نام دارد. مذهب اسماعیلی پس از سقوط الموت در کسوت تصوف به حیات خود ادامه داد و از آن پس در ادبیات صوفیان نوعی ابهام وجود داشته است. به نظر می‌رسد قهستانی (متوفای حدود ۷۲۰ ق) نخستین کسی بود که از اصطلاحات صوفیانه برای بیان مضامین اسماعیلی استفاده کرد. از سید سهراب ولی بدخشانی (که در حدود سال ۸۵۶ ق به نوشتن مشغول بود) و ابو اسحاق قهستانی (نیمه دوم قرن پانزده میلادی) اثری مهم در فلسفه اسماعیلی به یادگار مانده است. خیر خواه هروی (متوفای پس از سال ۶۶۰ ق) نویسنده‌ای پرکار بود که اساسی‌ترین اثر او کلام پیر است و بسط هفت فصل ابو اسحاق قهستانی به شمار می‌رود، و همراه روضة التسلیم نصیر الدین طوسی کامل‌ترین طرح فلسفه اسماعیلی سنت الموتی موجود است. از پیر شهاب الدین شاه حسینی، فرزند ارشد آقاخان دوم (متولد سال ۱۸۵۰ میلادی) چند رساله به یادگار مانده که دست کم خلاصه‌های بسیار خوبی از عرفان اسماعیلی است. (۱)

پی‌نوشت:

- ۱ - تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کورین، ج ۱، ص ۱۰۹، ۱۰۷، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۲، نیز ر.ک: آشنایی با علوم اسلامی، کلام، عرفان، ص ۲۲، المنجد فی الاعلام، بنیادهای کیش اسماعیلیان.



فطحیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۵۳
نویسنده: دکتر محمد جواد مشکور

پیروان عبد الله بن جعفر الافطح (در گذشته در ۱۴۸) بود.

وی پس از اسماعیل بزرگترین فرزند امام جعفر صادق (ع) بود ولی منزلت و احترامی پیش پدرش نداشت و متمایل به «حشویه» و «مرجنه» بود.

چون او در هنگام رحلت پدرش مهمترین فرزند بود و در مجلس آن حضرت می‌نشست دعوی امامت و جانشینی پدر کرد و پیروان او حدیثی از آن حضرت روایت کردند که فرمود: «امامت در مهمترین فرزندان امام است» از این جهت بسیاری از کسانی که پیش از این به امامت جعفر بن محمد (ص) قایل بودند به پسرش عبد الله گرائیدند جز شماری اندک که امام راستین را می‌شناختند.

عبد الله را به پرسشهایی درباره حلال و حرام و دیگر چیزها بیازمودند چون در نزد او دانشی نیافتند از پذیرفتن امامت او سرباز زدند.

باری آن دسته را که به امامت عبد الله بن جعفر گرائیدند «فطحیه» نامند و چون عبد الله را سری پهن بود و به قول بعضی پاهای پهن داشت از این رو او را عبد الله افطح خواندند. برخی گویند: این گروه به نام عبد الله بن فطح یا عبد الله بن افطح نامی که از پیشوایان ایشان و اهل کوفه بوده «فطحیه» نامیده شدند.

باری بیشترین بزرگان شیعه و فقیهان ایشان به این مذهب گرویدند و در امامت وی شك نکردند و گفتند: پسر او نیز پس از وی امام است ولی چون عبد الله بمرد و او را پسری نیافتند همگی «فطحیه» جز اندکی از گفتار به امامت وی بازگشتند و به حضرت موسی بن جعفر (ع) بگرائیدند.

گویند: زندگانی عبد الله پس از پدرش هفتاد روز یا بیشتر بود.

واقفیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۴۵۴
نویسنده: دکتر محمد جواد مشکور

اسم عام برای هر گروهی است که بر خلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در قبول رای اکثریت توقف می‌کرده‌اند. مثلاً جماعتی از «معتزله» مانند ابو علی جبائی و پسرش ابو هاشم که نه حضرت علی (ع) را بر سایر صحابه و نه دیگر صحابه را بر او افضل می‌دانستند «واقفی» می‌خواندند. همچنین کسانی را که بعد از رحلت امام یازدهم (ع) در میان «امامیه» که نه امامت جعفر (کذاب) برادر او را و نه امامت فرزند غایب منتظرش امام دوازدهم (ع) را پذیرفتند، اصطلاحاً «واقفه» خوانند. این لقب نام عمومی فرقی است از شیعه که در مقابل «قطعی» منکر رحلت امام موسی کاظم (ع) شدند و امامت را به آن حضرت قطع کردند و منکر امامت فرزندش شدند. این فرقه را «مطموره» نیز خوانده‌اند. مطموریه و موسویه.

همچنین در فرق کلامی و گفتگو درباره «حدوث» و «قدم قرآن» که بعضی آن را قدیم و برخی دیگر حادث خوانند، گروهی از «واقفه» شدند و گفتند: در این معنی اگر توقف کنی بین اقرار و انکار گرد آن سخن نگردي که «قدیم» است یا «حادث» به طریق سلامت و راه استقامت نزدیکتر باشد. بهر حال «واقفه» در صورت اطلاق به عدم قرینه در اصطلاح رجال شیعه به همان فرقه «موسویه» اطلاق می‌شود.

کشی در «رجال» خود می نویسد: در هنگام محبوس بودن حضرت امام موسی کاظم (ع) دو وکیل او در کوفه سی هزار دینار بابت سهم امام از شیعیان آن حضرت جمع آوری کردند و چون امام در زندان بود با آن پول برای خود خانه ها و چیزهای دیگر خریدند و چون خبر مرگ امام را بشنیدند برای این که پولها را پس ندهند با کمال بی شرمی منکر مرگ امام موسی کاظم (ع) شدند و درباره او درنگ و توقف کردند از آن جهت پیروان ایشان را «واقفه» خواندند.

المقالات و الفرق، ص ۲۳۶.
مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۰.
الحوار العین، ص ۱۷۵.
الملل و النحل شهرستانی، ص ۱۴۷.
ریحانة الادب، ص ۲۷۲.

زیدیه

تاریخ پیدایش زیدیه و عقاید زید بن علی

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۹۹
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

تاریخ پیدایش زیدیه، به قرن دوم هجری باز می گردد. آنان پس از شهادت امام حسین، زید شهید، فرزند امام زین العابدین را امام می دانند. و امام زین العابدین را تنها پیشوای علم و معرفت می شمارند، نه امام به معنی رهبر سیاسی و زمامدار اسلامی. زیرا چنان که شرح آن خواهد آمد، یکی از شرایط امام از نظر آنان، قیام مسلحانه بر ضد ستمگران است. اکثر نویسندگان زیدی، امام زین العابدین را در شمار امامان خود ندانسته و به جای او حسن مثنی، فرزند امام حسن مجتبی را امام خود می دانند. ما در چند درس با نگرشی تاریخی-تحلیلی و با رویکرد کلامی، درباره شخصیت و قیام و عقاید کلامی زید شهید، فرقه های زیدیه، پیشوایان سیاسی، رجال علمی، حکومت های زیدیه، روش کلامی و نمونه هایی از عقاید دینی زیدیه بحث خواهیم کرد.

تاریخ زندگی و شخصیت زید بن علی مورخان، در تاریخ ولادت و شهادت زید بن علی اختلاف کرده اند، از سالهای ۷۵، ۷۸ و ۸۰ هجری به عنوان تاریخ ولادت، و از سالهای ۱۲۰، ۱۲۱ و ۱۲۲ به عنوان سالهای شهادت او یاد شده است. ولی مشهور این است که مجموع دوران زندگی او ۴۲ سال بوده است. این مدت با دو قول در تاریخ ولادت و شهادت او هماهنگ است: یکی با (۷۸-۱۲۰) و دیگری با (۸۰-۱۲۲) و قول اخیر معروف تر است. (۱)

دانشمندان امامیه شخصیت زید را ستوده و او را به علم و دانش، تهجد و تقوا، زهد و پرهیزگاری، شجاعت و ظلم ستیزی وصف کرده اند. مرحوم شیخ مفید درباره او گفته است:

«زید بن علی بن الحسین پس از حضرت باقر علیه السلام شخصیت ممتاز در میان برادران خود بود. فردی عابد، پرهیزگار، فقیه، سخاوتمند و شجاع به شمار می رفت و به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر و خونخواهی جدش حسین بن علی علیه السلام قیام کرد. (۲) کثرت انس او با قرآن سبب توصیف او به «حلیف القرآن» (هم پیمان با قرآن) شده بود». (۳)

این نگرش ستایش آمیز شیعه درباره به زید از موضع و دیدگاه تکریم ائمه اهل بیت علیهم السلام در مورد او سرچشمه می‌گیرد. چنانکه شیخ بهائی گفته است:

«ما از زید جز به نیکی یاد نمی‌کنیم. از پیشوایان ما در تمجید و تکریم وی روایات بسیاری وارد شده است، و امام صادق علیه‌السلام بسیار می‌گفت: «خدا عموم را رحمت کند». (۴)

شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» بابتی را به نقل روایات ائمه معصوم علیهم السلام در مدح و منقبت زید اختصاص داده است. (۵) مفاد یکی از روایات چنین است:

«روزی مامون در حضور امام رضا علیه‌السلام قیام زید النار (برادر امام رضا) را بر ضد عباسیان یادآور شد و آن را با قیام زید بن علی بر ضد بنی امیه مقایسه کرد و افزود: اگر به خاطر رعایت احترام شما نبود او را می‌کشتم. امام رضا در پاسخ مامون فرمود: «برادرم زید را با زید بن علی مقایسه مکن. زید بن علی از دانشمندان آل محمد بود، وی برای خشنودی خدا خشمگین شد، و با دشمنان خدا جهاد کرد، و در راه خدا به شهادت رسید.»

امام باقر علیه‌السلام زید را تکریم فراوان می‌کرد، چنانکه شیخ صدوق از ابی الجارود نقل کرده که گفته است:

«من نزد امام باقر علیه‌السلام بودم که زید وارد شد. وقتی چشم امام باقر علیه‌السلام به او افتاد، فرمود: «او بزرگ خاندان خود و انتقام گیرنده خون آنهاست». آنگاه خطاب به زید فرمود: «البته برگزیده است مادری که تو را به دنیا آورده است ای زید. . . .» (۶)

از جابر بن یزید جعفری روایت شده است که گفت: امام باقر علیه‌السلام را دیدم که وقتی به برادرش زید نگاه می‌کرد این آیه را تلاوت کرد:

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ اَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ اُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَافِرِنَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَدْخَلْنَهُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ. (۷)

کسانی که هجرت کرده و از دیار خود رانده شده و در راه من اذیت شده‌اند و جهاد کرده و به شهادت رسیده‌اند، لغزشهایشان را پوشیده، و آنان را به باغهایی که نهرها از پایین آنها جاری است وارد می‌کنم، این پاداشی از خداوند است، و بهترین پاداش نزد خداست.

آنگاه امام باقر علیه‌السلام اشاره به زید کرد و گفت: «سوگند به خدا او از مصادیق این آیه است. (۸)

ابو الفرج اصفهانی از عبد الله بن جریر نقل کرده که وی دیده است که جعفر بن محمد رکاب زید را می‌گرفت و آنگاه که بر مرکب می‌نشست، لباس وی را می‌آراست. (۹)

اگر این گفته درست باشد، بیانگر این است که امام صادق علیه‌السلام عموی خود را گرامی می‌داشت، و حرمت او را که در سن، بزرگتر از وی بود، به سان پدر نگه می‌داشت. (۱۰)

از برخی روایات به دست می‌آید که قیام زید مورد رضایت و تایید امام صادق علیه‌السلام بوده است، چنانکه وقتی با امام صادق علیه‌السلام درباره قیام خود مشورت کرد، امام علیه‌السلام به او فرمود: «ای عمو، اگر خشنودی که کشته شوی و بدنت را بردار بیاویزند، پس این کار را بکن». و آن گاه که زید از نزد او می‌رفت، امام صادق علیه‌السلام فرمود: «وای بر کسی که فریاد یاری خواهی او را بشنود و او را یاری نکند». (۱۱)

گرچه در احادیث شیعه روایاتی نیز دال بر نکوهش زید یافت می‌شود، ولی این روایات از نظر سند قابل اطمینان نیستند، و از نظر عدد نیز تعداد روایات مدح بیش از روایات ذم است. از این رو، محققان روایات ذم را مردود دانسته‌اند.

استادان و شاگردان زید



همان گونه که قبلاً یادآور شدیم، زید قبل از هر فرد دیگر، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام علم دین را آموخت، و پس از آن از برادرش امام باقر علیه السلام کسب دانش نمود، ولی علاوه بر آنان از افرادی چون ابان بن عثمان، عبید الله بن ابی رافع و عروۀ بن زبیر نیز کسب دانش کرده است، اما فرضیه علم اندوزی او از واصل بن عطا، که برخی چون احمد امین مصری و دیگران مطرح کرده اند، ثابت نشده و بعید به نظر می رسد، زیرا واصل از نظر سن، کوچکتر و یا با او هم سن بوده است.

از مشاهیر شاگردان وی می توان افراد زیر را نام برد:

- ۱- منصور بن معتمر بن عبد الله سلمی کوفی (متوفای ۱۳۲ هـ).
- ۲- هارون بن سعد عجلی یا جعفی کوفی از مشایخ مسلم صاحب صحیح معروف بوده است.
- ۳- معاویة بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری که همراه با زید به شهادت رسید.
- ۴- ابو الجارود زیاد بن منذر همدانی، رئیس فرقه جارودیه از فرقه های زیدیه.
- ۵- حسن بن صالح.
- ۶- علی بن صالح و برادرش حسن صالح.
- ۷- محمد بن عبد الرحمان بن ابی لیلی. وی از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است.
- ۸- عمرو بن خالد واسطی، راوی مسند زید.
- ۹- اسماعیل بن عبد الرحمان سدی از بزرگان علمای کوفه (متوفای سال ۱۲۷ هـ).
- ۱۰- سلیمان بن مهران اعمش از بزرگان علمای کوفه (متوفای سال ۱۴۸ هـ). (۱۲)

آثار علمی زید شهید

آثار علمی که از زید بر جای مانده و به او منسوب می باشد، عبارتند از:

- ۱- تفسیر غریب القرآن: چنانکه از نام آن معلوم است به تفسیر آیات مشکل قرآن پرداخته است.
- ۲- الصفوة: این کتاب با استناد به آیات قرآن کریم به بیان فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و برتری آنان بر دیگران پرداخته است.
- ۳- رسالة الی علماء الامة: در این رساله خطاب به علمای امت اسلامی اهداف دعوت و قیام خود را شرح داده است.
- ۴- مناسك الحج: چنانکه از نام آن روشن است، درباره مناسك حج است.
- ۵- مجموعه فقهی و حدیثی که به مسند امام زید معروف است. دانشمندان زیدی نسبت این کتاب را به زید پذیرفته و بر آنند که این نخستین کتابی است که در فقه و حدیث نگارش یافته است، و برخی از آنان آن را شرح کرده اند که مفصل ترین آنها شرح قاضی شرف الدین، حسین بن احمد سیاهی یمنی (متوفای ۱۲۲۱ هـ) است، و «الروض النظیر فی شرح مجموع الفقه الکبیر» نام دارد.
- گرچه شارح، محور کار خود را مسند امام زید قرار داده است، ولی بر اثبات مطالب آن به شیوه مورد قبول در فقه اهل سنت استدلال کرده است، یعنی به مراسیل و موقوفات صحابه، و نیز قیاس و مانند آن استناد نموده است. از این رو، به فقه اهل سنت شباهت بسیار دارد، بدین جهت شیخ محمد بخیت مطیعی حنفی مصری در تفریط خود بر کتاب نوشته است: «این کتاب در معظم احکام با مذهب امام ابو حنیفه موافق است». (۱۳)

زید و معتزله

همان گونه که قبلاً یادآور شدیم، برخی از نویسندگان برآنند که زید در عقاید کلامی خود از واصل بن عطا مؤسس مذهب معتزله بهره گرفته، و از این روی، آرای کلامی زیدیه با عقاید معتزله هماهنگ است. این فرضیه از نظر تاریخی به شهرستانی باز می گردد، چنانکه گفته است، زید در اصول، نزد واصل بن عطا، پیشوای معتزله تلمذ کرد. (۱۴) پس از وی برخی از نویسندگان اهل سنت و زیدیه نیز آن را پذیرفته و نقل کرده اند.

ولی این فرضیه- همان گونه که قبلاً یادآور شدیم- دلیل معتبری ندارد. در این جا سخن برخی از دانشمندان معاصر زیدیه را در نقد این فرضیه از نظر می گذرانیم.



یکی از اشتباهات شایع، نسبت دادن زیدیه در اصول عقاید به معتزله است و این که امام زید شاگرد واصل بن عطا بوده است. شاید شهرستانی اولین نویسنده‌ای است که این سخن اشتباه را نقل کرده و دیگران از او گرفته‌اند. البته شهرستانی دلیلی بر رای خود اقامه نکرده است، و شاید منشا اعتقاد او هماهنگی عقاید زیدیه و معتزله در بسیاری از مسایل کلامی بوده است، ولی این دلیل کافی نیست تا فرقه‌ای را به فرقه دیگر منسوب کنیم.

از نظر همه مورخان روشن است که در آن زمان، مدینه مرکز علم و دانش بود، چنانکه وقتی از ابو حنیفه سؤال شد که علوم خود را از چه کسی گرفته است، پاسخ داد: من در معدن و مرکز علم بودم و از یکی از فقهای آن علم آموختم، و مقصود او امام جعفر صادق علیه‌السلام است که دو سال در محضر او کسب علم کرده است، چنانکه گفته است: «اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می‌شد». (۱۵)

با این حال آیا معقول است که زید از مرکز و سرچشمه علم و دانش، یعنی مدینه، به بصره رود تا علم اصول و فروع را از دیگران بیاموزد و به زیور دانش آراسته گردد، چنانکه گذشته از این، از نظر مورخان ثابت است که واصل بن عطا علم و دانش را از معدن و سرچشمه دانش، یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته است، زیرا او از موالی محمد فرزند علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود، و علم و دانش را از فرزند محمد، یعنی ابو هاشم، عبد الله بن حنفیه آموخت، و در ۲۱ سالگی و در سال ۱۰۱ هجری به بصره رفت و با عمرو بن عبید که از شاگردان حسن بصری بود دوست شد، و با او در جلسه درس حسن بصری شرکت می‌کرد تا این که در مسئله مرتکب کبیره با او اختلاف پیدا کرد و از وی جدا شد، و عمر بن عبید نیز با او موافقت نمود؛ و آن دو از پیشوایان معتزله به شمار می‌روند.

اگر بخواهیم زید را به یکی از فرق کلامی منسوب کنیم، بهتر است او را از فرقه عدلیه بنامیم، چنانکه این نام بر همه کسانی که قائل به عدل و توحیدند، اطلاق می‌شود، و از این جاست که قاضی عبد الجبار معتزلی، و احمد بن یحیی المرتضی، خلفای راشدین و دیگر صحابه قائلان به عدل و منکران جبر را در زمره نخستین طبقه عدلیه، و امام زید بن علی و ابو هاشم عبد الله بن محمد حنفیه استاد واصل بن عطا را از سومین طبقه عدلیه دانسته‌اند، و واصل بن عطا و عمرو بن عبید را از چهارمین طبقه عدلیه شناخته‌اند.

با این شواهد، تردیدی نیست که پرورده بیت نبوی به هیچ وجه نزد واصل تلمذ نکرده است، و آخرین مطلبی که می‌توان در مورد رابطه زید با واصل گفت این است که آن دو، در اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر در دنیای اسلام تبادل نظر کرده‌اند.

آرای کلامی زید شهید

از مطالب قبل، این نکته به دست می‌آید که زید از مخزن علوم خاندان رسالت، یعنی پدر و برادر بزرگوار خود (امام زین العابدین علیه‌السلام و امام محمد باقر علیه‌السلام) کسب علم و دانش نمود. علی القاعده باید در مسایل مربوط به مبدا و معاد با عقاید امامیه هماهنگ بوده باشد، و این مطلبی است که از مطالعه آثار منسوب به وی به دست می‌آید. بنابر این عقاید مخصوص زیدیه در این زمینه، در حقیقت، از دیگر پیشوایان زیدیه است، و نه از زید شهید دانشمندان زیدیه، و برخی از مورخان ملل و نحل، این عقاید را به زید نسبت داده‌اند، ولی دلیلی بر درستی این نسبت اقامه نکرده‌اند. حتی اگر رهبران زیدیه نیز عقاید خاص خود را به زید نسبت دهند، نمی‌توان آن را دلیل معتبری بر درستی نسبت این عقاید به زید دانست، زیرا آنان خود صاحب نظر و مجتهد بوده و احتمال دارد که بر اساس اجتهاد خود نسبتی را به زید داده باشند.

بنابر این دلیلی در دست نیست که زید در مسایل صفات خداوند، قضا و قدر، حکم مرتکبان کبایر، بداء، رجعت، مهدویت و نظایر آن، مخالف عقیده ائمه اهل بیت علیهم‌السلام بوده، و آنچه زیدیه به آن عقیده دارند، برگرفته از زید است.

اصولا مطالعه تاریخ زندگی زید گویای این حقیقت است که وی بیش از آن که امام در عقاید و احکام باشد، امام در جهاد و مبارزه مسلحانه بر ضد دستگاه جائر اموی بوده و آثار منسوب به او نیز بیشتر و تفسیر و حدیث مربوط است تا به عقاید و احکام. و از او روایت شده که گفته است: «هر کس آماده جهاد است به من ملحق شود، و هر کس علم و دانش می‌جوید به برادرزاده‌ام جعفر روی آورد». (۱۶)

ائمه اهل بیت و قیام زید



تاریخ زندگی ائمه اهل بیت علیهم السلام گویای این حقیقت است که آنان هرگز با ستمکاران سر سازش نداشتند. از این رو زمامداران جائر اموی و عباسی که وجود آنها را مخالف امیال و مطامع خود می‌دیدند، به گونه‌های مختلف آنان را شکنجه و آزار داده و سرانجام به شهادت می‌رساندند. ولی شیوه مخالفت آنان با ستمگران متفاوت بود، و این تفاوت نیز به خاطر تفاوت اوضاع و شرایط اجتماعی آنان بود. از این رو، در عصری که زید قیام کرد، موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام این بود که آنان قیام مسلحانه خود را به مصلحت اسلام و مسلمین نمی‌دانستند، ولی اگر فرد یا گروهی بر ضد دستگاه حکومت فاسد و ظالم اموی قیام می‌کرد، آن را تخطئه نکرده و هرگاه آنرا به جا و خدا پسندانه می‌یافتند، به گونه‌های مختلف آن را حمایت می‌کردند.

بدین جهت، قیام زید مورد تایید و رضایت ائمه اهل بیت علیه‌السلام بود، چنانکه وقتی خبر شهادت وی به امام صادق علیه‌السلام رسید، آن حضرت پس از ادای کلمه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون)، گفت:

«پاداش عموم را از خدا می‌خواهم. او عمومی خوبی بود، فردی بود که از دین و دنیای ما دفاع می‌کرد. سوگند به خدا او به شهادت رسید، چنانکه یاران رسول خدا و علی و حسین علیهم السلام به شهادت رسیدند». (۱۷)

و نیز فرمود:

«کسی که بر زید گریه کند با او در بهشت خواهد بود، و کسی که او را سرزنش نماید، شریک خون او خواهد بود». (۱۸)

و روایات بسیار دیگر که در این باره وارد شده است. (۱۹)

مرحوم شهید اول پس از بیان این که اگر نهی از منکر به کشتن مرتکب کبیره منجر گردد، از طرف غیر امام جایز نیست- زیرا از شرایط آن این است که مستلزم ارتکاب منکری شدیدتر نگردد- به نقل و نقد دلایل مخالفان پرداخته است. دلایل آنان این است که گفته‌اند محمد بن اشعث با جمع کثیری از تابعین با حجاج یوسف به نبرد پرداختند، و هیچ یک از علمای اسلامی عمل آنها را رد نکرده است. آنگاه در رد این استدلال گفته است:

«ممکن است قیام آنان با اذن امام واجب الطاعة بوده است، همانند قیام زید بن علی و دیگر علویان». (۲۰)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- علامه سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۷، دکتر احمد محمود صبحی، الزیدية، ص ۶۵.
- ۲- الارشاد، ص ۱۷۱، مجلد ۱۱ از مصنفات شیخ مفید.
- ۳- احمد بن علی بن الحسین، (م / ۲۸۸ هـ) عمدة المطالب، ص ۲۵۵.
- ۴- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۸.
- ۵- عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۲۵، ص ۲۴۸.
- ۶- امالی شیخ صدوق، ص ۳۳۵۴، حدیث ۱۱.
- ۷- آل عمران / ۱۹۵.
- ۸- بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص ۷۱.
- ۹- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۸۷.
- ۱۰- بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص ۷۳.
- ۱۱- عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۴۸.
- ۱۲- به کتاب بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص ۱۰۷-۱۱۰ رجوع شود.
- ۱۳- بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص ۱۱۹-۱۲۵.
- ۱۴- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۳۸۹.
- ۱۵- الامام الصادق علیه‌السلام، ابو زهرة، ص ۲۸.
- ۱۶- کفایة الاثر، خزاز قمی، ص ۳۰۲.
- ۱۷- عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۱ / ۲۵۲، باب ۲۵، حدیث ۶.
- ۱۸- بحار الانوار، ۴۶ / ۱۹۳.
- ۱۹- به کتاب بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، فصل ۱۰، رجوع شود.



۲۰- القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۲۰۷-۲۰۵.

حکومت‌های زیدیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۳۲
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

برخی از مجاهدان زیدیه توانستند در برخی از مناطق سرزمین اسلامی حکومت‌هایی را تشکیل دهند، این حکومت‌ها عبارتند از:

۱- حکومت زیدیه در مغرب

عبد الله بن حسن مثنی شش فرزند پسر داشت: محمد، ابراهیم، عیسی، یحیی، ادریس، و سلیمان. محمد (نفس زکیه) در حجاز قیام کرد و به شهادت رسید. ابراهیم نیز در بصره قیام کرد و کشته شد. یحیی به دیلم گریخت و سرانجام در زندان هارون در گذشت. ادریس به مغرب گریخت و برادرش سلیمان نیز به او پیوست.

هنگامی که ادریس رهسپار مغرب بود، واضح بن منصور، والی مصر، او را پناه داد و با عده‌ای وی را به مغرب فرستاد و در شهر «ولبله» اقامت گزید. اسحاق بن عبد الله، والی مغرب، وی را اکرام کرد. (۱۷۲ هـ).

ادریس دعوت خود را اعلان کرد، بربرها دعوت او را اجابت کردند و او بر مغرب دور (مراکش) تسلط یافت.

هنگامی که این خبر به هارون رسید، چون دوری مسافت مانع از این بود که با او بجنگد، فردی را به نام شماخ به سوی مغرب فرستاد تا خود را از اصحاب او معرفی کرده و با ادریس رابطه دوستی برقرار کند. وی چنین کرد و سرانجام ادریس را مسموم ساخت (۱۷۵ هـ). پس از او تاج حکومت را بر سر یکی از کنیزان ادریس که باردار بود گذاشتند. او پسری به دنیا آورد که او را ادریس نامیدند. در دوران کودکی وی، راشد که از موالیان ادریس اول بود، امور حکومت را اداره می‌کرد، و فوق العاده مورد احترام قبایل بربر در مراکش بود. آنگاه که ادریس ثانی به حد بلوغ رسید، زمام حکومت زیدیه را عهده دار شد. تا این که به سال ۲۱۳ هجری به وسیله زهر مسموم شد.

وی دوازده فرزند پسر بر جای گذاشت. بزرگترین آنها که محمد نام داشت، جانشین پدر شد، و منطقه تحت حکومت خود را بین برادران تقسیم کرد. طولی نکشید که میان آنها اختلاف بروز کرد، و سبب فروپاشی دولت ادریسیان شد. و سرانجام در سال ۲۲۳ هجری توسط خوارج به رهبری عبد الرزاق خارجی صفری منقرض گردید. (۱)

۲- دولت زیدیه در یمن

دولت زیدیه در یمن توسط یحیی بن الحسین ملقب به «الهادی الی الحق» در سال ۲۸۸ هجری تاسیس شد. وی در سال ۲۴۵ هجری در مدینه متولد شد. نخست در حجاز به عنوان یکی از رهبران زیدیه با وی بیعت شد، و به کوشش فرماندار صنعا- که از طرف عباسیان ولایت داشت- وارد صنعا گردید، ولی مردم صنعا از یاری او امتناع ورزیدند، زیرا او با انجام منکرات سخت مخالفت ورزید، و آنان را به پرداخت زکات ملزم کرد. وی بار دیگر به حجاز بازگشت، تا اینکه در سال ۲۸۸ با همکاری قبایل یمنی وارد صنعا شد، و به عنوان رهبر زیدیه برای او خطبه خوانده شد. او عاملان خود را به نواحی مختلف اعزام می‌کرد، ولی برخی از قبایل یمنی بر ضد او شوریدند و از طرف دیگر میان او و فرزندانش و اقوام یمن درگیریهای سختی رخ داد، و او در یکی از این جنگ‌ها مجروح شد، و در سال ۲۹۸ با زهر مسموم گردید.

از وی به عنوان بزرگترین شخصیت زیدی- پس از زید بن علی- یاد می‌شود. او نه تنها مرد جهاد و مبارزه بود، در علم و دانش نیز موقعیتی ممتاز داشت. از این روی مذهب زیدی در یمن به نام وی معروف شده و «هادویه» خوانده می‌شود. وی در عین اینکه امامت علم و جهاد در مذهب زیدی، را دارا، و از نظر سیاسی



قدرتمند بود، با مساکین و بیچارگان با مهربانی و فروتنی برخورد می‌کرد و زندگی زاهدانه و دور از تجمل و دنیاگرایی داشت.

او خلافت ابو بکر را مردود می‌دانست، و درباره فدک او را تخطئه می‌کرد و می‌گفت: فدک را پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام بخشیده بود. از نظر او علی علیه السلام وصی و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. (۲)

مؤلف عمدة الطالب درباره او گفته است: «یحیی بن الحسین مکنی به ابو الحسن، از ائمه زیدیه، فردی جلیل القدر، شجاع، پرهیزگار، مصنف و شاعر بود. در یمن ظهور کرد و به «الهادی الی الحق» ملقب گردید. خود فرماندهی جهاد را بر عهده می‌گرفت و لباس پشمینه می‌پوشید. در فقه کتابهای بزرگی تصنیف کرده و به فقه ابو حنیفه نزدیک است. ظهور وی در یمن در زمان حکومت معتضد عباسی در سال ۲۸۰ بود، و در سال ۲۹۸ در هشتاد سالگی در گذشت. فرزندان او ائمه زیدیه و فرمانروایان یمن بودند». (۳)

امامت و حکومت بر زیدیه در یمن، تا سال ۱۲۸۲، که نهضت جمهوری خواهی عربی در یمن بر پا گردید، در فرزندان و نوادگان «الهادی الی الحق» ادامه داشت.

۳- دولت زیدیه در طبرستان

مؤسس دولت زیدیه در طبرستان، ابو محمد، حسن بن علی از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام است. او در سال ۲۳۰ متولد شد، و در سال ۲۸۴ قیام کرد و به الناصر الدین الله ملقب گردید و به «الناصر للحق» شهرت یافت. از این روی دعوت زیدیه در طبرستان، «ناصریه» نامیده شدند. وی را ناصر اطروش نیز نامیده‌اند. (۴)

مؤلف عمدة الطالب درباره او چنین گفته است: «ابو محمد الحسن، الناصر الکبیر الاطروش، امام زیدیه است و زیدیه ناصریه به او منسوبند. وی چهارده سال در سرزمین دیلم مردم را به اسلام دعوت می‌کرد و در سال ۳۰۱ وارد طبرستان شد، و سه سال بر آن حکومت کرد، و در سال ۳۰۴ و در ۹۹ سالگی در آمل وفات کرد (۵) پس از وی دامادش حسن بن قاسم علوی عهده‌دار امر حکومت‌شد، تا اینکه در سال ۳۱۶ به شهادت رسید، و به این صورت دولت علویین پس از ۶۷ سال، در سرزمین دیلم پایان یافت. (۶)

شایان ذکر است که سرزمین دیلم در عهد خلیفه دوم فتح شد. ولی مردم آنجا همچنان بر دیانت مجوس بودند. و در عهد منصور و مامون نیز بار دیگر فتح گردید، ولی اکثریت مردم آن دیار بر آیین مجوس باقی ماندند، زیرا روش بنی عباس به گونه‌ای نبود که مردم را به اسلام تشویق کند. آنان تنها به گرفتن خراج از مردم اهتمام داشتند، ولی توسط ناصر اطروش به آیین اسلام گرویدند و خود از داعیان به عدل و توحید گردیدند، و پس از آن دانشمندان و متفکران بزرگی از این سرزمین در جهان اسلام ظهور کرد.

نکته قابل ذکر دیگر این است که ناصر اطروش با «الهادی الی الحق» معاصر بود، و با یکدیگر مکاتباتی نیز داشته‌اند. در اینجا مشکل دو امام در یک زمان مطرح می‌شود، ولی از نظر زیدیه وجود دو امام در یک زمان، در دو منطقه دور از هم، جایز است، و سرزمین دیلم و یمن نیز کاملاً از هم دور بودند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- الزیدیه، ص ۱۱۳-۱۱۰، الشیعة و التشیع، ص ۱۴۳-۱۳۷.

۲- الزیدیه، ص ۱۴۰-۱۳۹، ۱۸۱-۱۸۰.

۳- عمدة الطالب، ص ۱۷۷.

۴- الزیدیه، ص ۱۹۰.

۵- عمدة الطالب، ص ۳۰۸.

۶- الشیعة و التشیع، ص ۱۴۷.

زیدیه و امامت



کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۰۹
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

عقاید زیر را در مسئله امامت به زید نسبت داده اند:

- ۱- امامت به فرزندان امام حسین علیه السلام اختصاص ندارد، بلکه برای هر فرد فاطمی که واجد شرایط امامت باشد- حسنی باشد یا حسینی- جایز و ثابت است.
- ۲- وجود دو امام در يك زمان و در دو منطقه جایز است.
- ۳- امامت مفضول با وجود افضل جایز است.
- ۴- از شرایط امام، قیام مسلحانه بر ضد ظالمان است. (۱)

مورد اخیر در منابع شیعه نیز وارد شده است، چنانکه مرحوم کلینی در کافی روایت کرده که روزی زید بر حضرت باقر علیه السلام وارد شد، در حالی که نامه‌ای از مردم کوفه همراه داشت که او را دعوت کرده و وعده یاری داده بودند. امام باقر علیه السلام به او گفت: «آیا این نامه‌ها را در پاسخ درخواست تو نوشته‌اند، یا خود ابتدائاً به نوشتن آنها اقدام کرده‌اند؟ زید گفت: نامه‌ها از طرف خود آنان است، زیرا آنان حق ما را می‌شناسند، و بر حکم خدا درباره وجوب مودت و اطاعت ما آگاهند.

امام باقر علیه السلام خطاب به زید فرمود: «حکم خداوند به وجوب اطاعت از ما خاندان نبوی به برخی اختصاص دارد، ولی حکم به وجوب مودت ما همگانی است، و امر خدا درباره اولیایش بنا بر قضا و قدر حتمی در وقت معین جاری می‌شود. پس مبدا ناآگاهان امر را بر تو مشتبه سازند. آنان تو را از خدا بی‌نیاز نمی‌کنند. شتاب مکن، زیرا خداوند به واسطه شتاب بندگان، در اجرای اوامر خود شتاب نمی‌کند، پس بر امر خدا پیشی مگیر.»

در این هنگام زید به خشم آمد و گفت: «آن کس از ما که در خانه بنشیند و (با دشمنان خدا) جهاد نکند امام نیست، بلکه امام کسی است که در راه خدا جهاد نموده و از حریم خود و حقوق رعیت دفاع کند.»

امام باقر علیه السلام به او فرمود: «ای برادر، آیا برای اثبات مدعای خود شاهی از کتاب خدا یا دلیلی از رسول خدا داری، زیرا خداوند اموری را حلال و اموری را حرام کرده و فرائضی را مقرر داشته، و امر را بر امامی که قائم به امر اوست مشتبه نکرده، تا اینکه به انجام کاری که هنوز وقت آن فرا نرسیده قیام نماید، چنان که برای انجام هر فریضه‌ای وقتی را مقرر داشته است، پس اگر تو بر مدعای خود از جانب خدا برهان و یقین داری به تصمیم خود عمل کن، و گرنه در کاری که شک داری وارد مشو، و من به خدا پناه می‌برم از امامی که وقت انجام وظیفه خود را نشناسد، و در این صورت، تابع، داناتر از متبوع خواهد بود.

ای برادر، آیا می‌خواهی قومی را هدایت کنی که به آیات خدا کفر ورزیده و پیرو هوای نفس خود گردیده، و بدون برهان خود را خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده‌اند، ای برادر، پناه به خدا از اینکه بدن تو را در کناسه به دار آویزند».

در این هنگام چشمان امام پر از اشک گردید و گفت: «خدا میان ما و آنان که حرمت ما را حفظ نکردند و حق ما را انکار نمودند داوری خواهد کرد». (۲)

کشی نیز در رجال خود رد ابو بکر حضرمی بر ضد زید در مورد ادعای او که قیام مسلحانه را از شرایط امامت می‌دانست- چنین نقل کرده است: «ابو بکر از وی پرسید: آیا آنگاه که علی بن ابی طالب در خانه نشسته بود، امام بود، یا فقط هنگامی که قیام به سیف کرد امام بود؟ وی این سؤال را سه مرتبه از زید پرسید، و او پاسخی نگفت». (۳)

بررسی و تحقیق
آنچه از این روایات به دست می‌آید، این است که زید در مسئله امامت این نظریه را مطرح کرده است که امام باید دست به قیام مسلحانه با ظالمان بزند، ولی اینکه او تا پایان عمر بر این عقیده باقی مانده استفاده

نمی‌شود، البته سکوت او در مقابل استدلال ابو بکر حضرمی و احتجاج امام باقر علیه‌السلام دلیل بر این است که وی از این عقیده روی برتافته است.

این مطلب از مجموع روایاتی که بر مدح و منقبت زید دلالت می‌کند به دست می‌آید. در این روایات از قیام زید به عنوان جهاد در راه خدا، و از مرگ او به عنوان شهادت در راه خدا یاد شده است، و این در حالی است که در احادیث دیگر، دعوی امامت از سوی کسی که چنین حق و مقامی ندارد، گناهی بزرگ و در حد شرك و کفر شناخته شده است. (۴)

در برخی از روایات چنین نسبتی به زید و اینکه او به هنگام قیام، مردم را به امامت خود فرا خوانده صریحا انکار شده است، چنانکه وقتی مامون مدح و منقبت زید را از زبان امام رضا علیه‌السلام شنید با شگفتی پرسید: «آیا در مذمت کسی که به ناحق دعوی امامت کند روایاتی وارد نشده است؟» امام رضا علیه‌السلام پاسخ داد: زید چیزی را که حق وی نبود مدعی نشد، او پرهیزگارتر از این بود که چنین ادعایی کند. وی مردم را به رضایت آل محمد صلی الله علیه و اله فرا خواند، آنگاه افزود: سوگند به خدا که زید از مخاطبان این آیه است که می‌فرماید: «و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم». (۵)

همچنین کشی از فضیل بن رسان روایت کرده که گفت پس از کشته شدن زید بن علی بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم، آن حضرت فرمود: ای فضیل، عمومیم کشته شد؟ گفتم: آری، فدایت گردم. فرمود: خدا او را رحمت کند، او مؤمنی دانا، و دانایی راستگو بود، اگر پیروز می‌شد به عهد خود وفا می‌کرد، اگر قدرت را به دست می‌آورد می‌دانست که آن را چگونه به کار ببندد (و به چه کسی بسپارد). (۶)

شیخ مفید در این باره گفته است: «گروهی از شیعه امامیه به امامت زید بن علی گرویده‌اند، و علت این اعتقاد این است که زید قیام به سیف کرد و مردم را به رضای آل محمد دعوت می‌کرد، آنان گمان می‌کردند که او آنان را به سوی خود می‌خواند، ولی او چنین هدفی نداشت، زیرا او می‌دانست که برادرش امام باقر علیه‌السلام شایسته امامت بود و به هنگام وفات به امامت حضرت صادق علیه‌السلام سفارش کرد». (۷)

مؤلف کتاب کفایة الاثر، (علی بن محمد بن علی خزار قمی، قرن چهارم ه) در پایان کتاب خود نصوصی را از زید بن علی بر امامت ائمه دوازده‌گانه شیعه امامیه نقل کرده است، آنگاه در پاسخ این سؤال که با وجود چنین نصوصی چگونه زید مردم را به امامت خود دعوت کرد، گفته است: قیام زید به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر بود و هرگز با حضرت صادق علیه‌السلام در امر امامت مخالفت نکرد، لیکن از آنجا که زید قیام کرد و حضرت صادق علیه‌السلام قیام نکرد، گروهی گمان کردند که زید در مساله امامت با امام صادق علیه‌السلام مخالفت کرده است، با آنکه اختلاف روش آنان در قیام نوعی تدبیر در رهبری بود، ولی اسلاف زیدیه قیام مسلحانه را از شرایط امامت به شمار آوردند، که موجب بروز اختلاف میان شیعه شد. ولی در میان حضرت صادق و زید هیچ گونه اختلافی نبود.

وی سپس روایتی را از متوکل بن هارون نقل کرده که او پس از شهادت زید، فرزندش یحیی را ملاقات کرد، یحیی گفت: خدا پدرم را رحمت کند، به خدا سوگند او یکی از عبادت پیشگان بود که در شب قائم و در روز صائم بود و در راه خدا جهاد راستین کرد. متوکل گفت: «ای فرزند رسول خدا، اینها از ویژگیهای امام است. یحیی پاسخ داد: پدرم امام نبود، بلکه از سادات کرام و زهاد و مجاهدان در راه خدا بود، پدرم عاقل‌تر از آن بود که چیزی را ادعا کند که حق او نبود، او به مردم گفت: من شما را به رضای آل محمد دعوت می‌کنم، و مقصود او حضرت صادق بود، گفتم: آیا امروز او صاحب الامر است؟ گفت: آری، او داناترین بنی هاشم است. (۸)

بنابر این هیچ يك از نسبت‌هایی که در مسئله امامت به زید شهید داده شده ثابت نیست، بلکه دلایل و براهین خلاف آن را اثبات می‌کند، و بدیهی است که در بحث‌های تاریخی، برخورد گزینشی، شیوه مقبولی نیست، و استناد به يك یا دو روایت که سند معتبری هم ندارد- در مقابل نصوص بسیار که بر خلاف آن دلالت دارند- فاقد ارزش تحقیقی در تحلیل مسائل تاریخی است، چنانکه استناد به اقوال زیدیه نیز در انتساب چنین آرای به زید واقع بینانه نیست، زیرا آنان مستند تاریخی معتبری در این دعاوی ندارند، و چون دعاوی مزبور، خود، مستند مذهب آنان است فاقد ارزش است. این در حالی است که اقوال علمای امامیه همگی مستند بوده و اثبات یا نفی دعوی امامت از جانب زید در اعتقاد آنان در مسئله امامت تاثیری ندارد، زیرا درباره اعتقاد آنان به امامت امامان دوازده‌گانه، نصوص متضاف، بلکه متواتر، وارد شده است، و به فرض اثبات دعوی امامت از طرف زید،

چنین ادعایی مایه منقصت زید خواهد بود، نه ضعف عقیده امامیه. ولی همان گونه که تفصیلا بیان شد، نسبت دعوی امامت به زید بی اساس است.

امامت از دیدگاه زیدیه

زید در مساله امامت عقیده ای بر خلاف شیعه اثنا عشریه نداشت، ولی فرقه زیدیه در مساله امامت عقیده ویژه ای دارند، آنان برای امامت شرایط زیر را لازم دانسته اند:

- ۱- از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام باشد- خواه حسنی و خواه حسینی- زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: «المهدی من ولد فاطمه» .
- ۲- عالم به شریعت باشد تا بتواند مردم را به احکام دینی هدایت نماید و موجب گمراهی آنان نشود.
- ۳- زاهد باشد تا به اموال مسلمانان چشم طمع ندوزد.
- ۴- شجاع باشد تا از جهاد با دشمنان نگریزد و سبب پیروزی آنان بر حق نگردد.
- ۵- آشکارا به دین خدا دعوت کند و برای یاری دین خدا قیام مسلحانه کند.

به عقیده آنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه بعد از او تصریح کرده اند که هر کسی دارای صفات یاد شده باشد، امام خواهد بود و اطاعت او بر مسلمانان واجب است، و آن را «نص خفی» نامیده اند.

با این حال درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام قیام مسلحانه را لازم نمی دانند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله درباره آنان فرموده است: «هما امامان قاما او قعدا» .

از نظر آنان خالی بودن زمان از امام، و وجود دو امام در يك زمان، در دو منطقه دور از هم، جایز است.

با توجه به شرایط یاد شده، به امامت امام زین العابدین عقیده ندارند، زیرا او قیام مسلحانه نکرد، ولی فرزندش زید را امام می دانند، چون از دیدگاه آنان شرایط امام را دارا بوده است. (۹)

نص آشکار و پنهان (جلی و خفی)

گفته شده است زیدیه در مسئله امامت به نص آشکار و پنهان معتقد بودند، یعنی درباره امامت علی و حسن و حسین علیهم السلام قائل به نص آشکار بودند، زیرا در باره امامت آنان از پیامبر صلی الله علیه و اله نص وارد شده است، یا به وصف یا به اسم، ولی درباره دیگر امامان نص خاص وارد نشده است، بلکه نص عام وارد شده، و آن اینکه هر کس از اولاد فاطمه علیها السلام باشد و عالم و شجاع و زاهد باشد، و در راه خدا قیام نماید، امام خواهد بود، و این نص پنهان است. (۱۰)

بنابر این تفسیر، نص آشکار به معنای نص خاص، و نص پنهان به معنای نص عام است. ولی برخی نص آشکار را به نص به اسم، و نص پنهان را به نص به وصف تفسیر کرده اند. در این صورت، نص، فقط به سه امام نخست اختصاص دارد، که درباره علی علیه السلام نص پنهان، و درباره (حسن و حسین علیهما السلام) نص آشکار خواهد بود، چنانکه آقای صبحی فرق میان شیعه امامیه و زیدیه را در اعتقاد به نص آشکار و پنهان درباره امامت علی علیه السلام دانسته است. (۱۱)

گاهی نیز نص آشکار به آنچه قابل تاویل نیست تفسیر شده است، مانند این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام فرمود: «انت اخی و وزیر و وصی و خلیفتی من بعدی» . (۱۲)

در نتیجه نص پنهان آن است که قابل تاویل است، اگر چه با ملاحظه قرائن دلالت آن بر امامت حضرت علی علیه السلام روشن می گردد، مانند حدیث غدیر و مانند آن. (۱۳)

پی نوشت ها:

- ۱- ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۵.
- ۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۰، باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة، روایت ۱۶.
- ۳- رجال کشی، ترجمه ابی بکر حضرمی، شماره ۷۸۸.
- ۴- ر. ک: اصول کافی، ج ۱، باب من ادعی الامامة و لیس لها باهل.

- ۵- عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۲۵، ص ۲۴۹.
 ۶- رجال کشی، ترجمه سید حمیری، شماره ۵۰۵.
 ۷- الارشاد، ص ۱۷۲.
 ۸- کفایة الاثر، ص ۳۰۴ - ۳۰۰.
 ۹- قواعد العقائد، ص ۱۲۶ - ۱۲۵، ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۵ - ۱۵۴.
 ۱۰- قواعد العقائد، ص ۱۲۶.
 ۱۱- الزیديه، ص ۱۰۴، القول بالنص الخفی او النص بالوصف لا بالتسمیة یوافق علیه معظم الزیديه.
 ۱۲- مصادر حدیث را مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۹ - ۲۸۱ نقل کرده است.
 ۱۳- المنقذ من التقليد، ج ۲، ص ۳۱۰ و ۳۳۴ درباره نص جلی و خفی در درس ششم توضیحاتی داده شده رجوع شود.

عقاید کلامی زیدیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۲۳
 نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

کلام زیدیه از نظر روش عقل گراست، یعنی عقل را معتبر می‌داند و با استفاده از دلایل عقلی به بحث و بررسی مسایل اعتقادی می‌پردازد و به شبهات پاسخ می‌دهد، چنانکه از نظر اصول و مبادی کلامی نیز با کلام عدلیه (امامیه و معتزله) هماهنگ است و مهمترین اصل در کلام عدلیه را- که همان حسن و قبح عقلی است- قبول دارد.

۱- عقاید کلامی

قبل از این با عقیده زیدیه در مسئله امامت آشنا شدیم. در اینجا با استناد به رساله «العقد الثمین» تألیف امیر حسین بن بدر الدین (۶۶۲-۵۸۲ هـ) نمونه‌هایی از آرای کلامی آنان را درباره مسایل اعتقادی دیگر یادآور می‌شویم:

الف: صفات خبریه: درباره صفات خبریه از روش تاویل استفاده کرده‌اند. چنانکه «ید» را به نعمت و قدرت، «وجه» را به ذات، «استوا» را به قدرت تفسیر کرده‌اند.

ب: رؤیت خداوند: رؤیت بصری خداوند را محال و مستلزم حدوث و جسمانیت دانسته‌اند. ج: عدل و حکمت: درباره عدل و حکمت الهی گفته‌اند: خداوند فعل قبیح انجام نمی‌دهد، و آنچه را به مقتضای حکمت واجب است، ترک نمی‌کند. همه افعال او نیکو است، زیرا سبب انجام فعل قبیح، یا جهل است یا نیاز، و خداوند عالم و بی‌نیاز است.

د: خلق افعال و اختیار: تعبیر وی در این باره با نظریه معتزله (تفویض) هماهنگ است نه با نظریه امامیه (امر بین الامرین)، چنانکه گفته است: «خداوند خالق افعال بندگان نیست، چگونه خداوند آنان را به کاری که خود می‌آفریند، امر کرده، و از کاری که قضای الهی به تحقق آن تعلق گرفته است نهی می‌کند؟ علاوه بر این، افعال انسانها تابع قصد و اراده آنهاست، و قرآن کریم نیز کارهای انسان را به وی نسبت داده است».

ه: تکلیف ما لا یتطاق قبیح است، و خداوند فعل قبیح انجام نمی‌دهد.

و: افعال ناروا متعلق اراده خداوند نیست، زیرا اراده فعل قبیح، ناروا است.

ز: مرتکبان کبائر را فاسق می‌نامیم، نه کافر و نه مؤمن، و اگر بدون توبه از دنیا بروند مخلص در عذاب خواهند بود. از این روی شفاعت نیز مخصوص مؤمنان است، و نتیجه آن افزایش نعمت است، نه آمرزش گناه.

این عقیده با نظریه معتزله درباره مرتکبان کبائر و شفاعت هماهنگ است. و حاصل گفتار این که کلام زیدیه آمیزه‌ای از عقاید امامیه و معتزله است، و بدین جهت نمی‌توان آن را مذهب کلامی مستقل بشمار آورد، با این



حال متقدمین از علمای زیدیه، بیشتر از متاخرین از احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام بهره گرفته‌اند، چنانکه احمد بن عیسی بن زید مؤلف کتاب «الامالی» از امام باقر و صادق علیهما السلام و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام بسیار روایت کرده است، ولی دانشمندان چون ابن المرتضی (۸۴۰-۷۶۴ هـ) در کتاب «البحر الزخار» و امیر محمد بن اسماعیل صنعانی (۱۱۸۲-۱۰۵۹ هـ) در کتاب «سبل السلام»، و شوکانی (۱۲۵۰-۱۱۷۳ هـ) در کتاب «نیل الاوطار»، جز مطالب اندکی از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل نکرده‌اند. منابع روایی آنان صحاح و مسانید اهل سنت است، و در اجتهاد نیز پس از کتاب و سنت به قیاس و استحسان عمل کرده‌اند، چنانکه گویی در تاریخ اسلام احادیثی درباره فقه از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل نشده است. (۱)

پی‌نوشت:

۱- بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص ۴۶۸.

فرقه‌های زیدیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۱۷
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

مشهورترین فرقه‌های زیدیه عبارتند از:

۱ - جارودیه

آنان پیروان ابی جارود، زیاد بن منذر همدانی (متوفای ۱۵۰ یا ۱۶۰ هـ) هستند، وی در آغاز از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام بود. سپس به زیدیه پیوست. ابو جارود از طرف امام محمد باقر علیه السلام به سرحوب ملقب گردید، بدین جهت این فرقه را «سرحوبیه» نیز می‌نامند. حضرت باقر علیه السلام سرحوب را به شیطان نابینا که در دریا ساکن است تفسیر کرد. (۱) ابو خالد واسطی و فضیل بن یزید رسان و منصور بن ابی الاسود نیز با ابو جارود هم عقیده بودند.

عقاید جارودیه درباره امام به شرح زیر است:

۱ - امامت پس از امام حسین علیه السلام به فرزندان امام حسن و امام حسین اختصاص دارد و دیگر فرزندان علی علیه السلام از آن نصیبی ندارند، و فرزندان فاطمه علیها السلام در این امر شریکند و هر يك از آنان که قیام کند و مردم را به بیعت با خود دعوت کند، امام خواهد بود، و در این صورت دیگران حق مخالفت با او را ندارند.

۲ - امامان همگی از علم لدنی برخوردارند، لذا كوچك و بزرگ آنها دارای يك مرتبه‌اند، و همه آنان به آنچه پیامبر از جانب خدا آورده است آگاهند.

۳ - علی علیه السلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت منصوب شده بود، البته نه به اسم، بلکه به وصف، و مسلمانان در شناخت وصف او کوتاهی کرده و با انتخاب ابو بکر به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله کافر گردیدند. (۲)

۴ - جارودیه درباره آخرین امام سه دسته شدند: گروهی از آنان محمد بن عبد الله بن الحسن (نفس زکیه) را آخرین امام دانستند و گفتند او نمرده است و قیام خواهد کرد، و گروهی دیگر محمد بن قاسم صاحب طالقان را، و گروه سوم یحیی بن عمر فرزند حسین بن زید بن علی را. (۳)

۲ - سلیمانیه یا جریره

پیروان سلیمان بن جریر را گویند. عقاید وی در مسأله امامت به شرح زیر است:



الف: راه تعیین امام شورا است (امامت انتخابی است، نه انتصاب از جانب خدا و پیامبر).
 ب: با رأی دو نفر نیز امام تعیین می‌شود.
 ج: امامت مفضول با وجود افضل جایز است.
 د: امامت ابو بکر و عمر که به انتخاب امت انجام گرفت صحیح بود، و گاهی می‌گفت: اگر چه امت با وجود علی در انتخاب آنان مرتکب خطا گردید، ولی چون خطای اجتهادی بود به درجه فسق نمی‌رسد.

وی عثمان را به دلیل بدعت‌هایی که در دین انجام داد، و عایشه و طلحه و زبیر را به سبب جنگ با حضرت علی تکفیر می‌کرد. همچنین عقیده ائمه شیعه را در مسئله تقیه و بدا به شدت رد می‌کرد.

نظریه وی درباره جواز امامت مفضول مورد قبول گروهی از متکلمان معتزلی مانند جعفر بن حرب و جعفر بن مبشر قرار گرفت. آنان گفتند در مسأله توحید و خداشناسی به امام نیازی نیست، ولی برای اقامه حدود و قضاوت در مراعات و سرپرستی ایام و جنگ با دشمنان و حفظ جامعه اسلامی به امام احتیاج است تا مسلمانان پراکنده نگردند، و در این جهت فضیلت حاکم شرط نیست، بلکه این هدف با حکومت مفضول نیز - هر چند فاضل و افضل موجود باشند - تأمین می‌گردد.

گروهی از اهل سنت نیز این عقیده را پذیرفتند، و حتی امامت غیر مجتهد در احکام دینی را جایز دانستند، ولی شرط کردند که فردی مجتهد پیوسته با او باشد و در احکام الهی وی را راهنمایی کند. (۴)

۳ - صالحیه و ابتریه

پیروان حسن بن صالح بن حی و کثیر النواء ملقب به ابتر بودند (۵) عقیده آنان در مسئله امامت این بود:

* علی علیه السلام پس از پیامبر بر دیگران برتر، و به امر امامت سزاوارتر بود، لیکن خود اواز روی میل و رغبت امامت را به دیگران تفویض کرد. و ما به آنچه علی به آن راضی گردید رضایت می‌دهیم.

* امامت مفضول در صورتی که فاضل و افضل به آن راضی باشند جایز است.

* درباره عثمان باید توقف کرد و سخن در مدح و ذم او نگفت، زیرا از يك طرف در زمره ده فردی است که به بهشت بشارت داده شده‌اند، و از طرف دیگر بدعت‌هایی را در دنیای اسلام انجام داد و روشی را برگزید که مورد رضایت صحابه نبود.

* هر يك از فرزندان فاطمه علیها السلام که عالم و زاهد و شجاع باشد و قیام نماید امام خواهد بود. (۶)

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که زیدیه یکی از فرقه‌های شیعه‌اند، و لازمه شیعی بودن این است که در مسئله امامت قائل به نص باشند، اما دو فرقه سلیمانیه و صالحیه را تعیین امام را شورا و انتخاب مردم می‌دانستند و این مطابق با عقیده اهل سنت است. در این صورت این دو فرقه از فرق شیعه به شمار نمی‌آیند، چنانکه شیخ طوسی در تلخیص الشافی آنان را جزو شیعه ندانسته است. (۷) در پاسخ این سؤال برخی گفته‌اند: طرح این نظریه از سوی سلیمان بن جریر و دیگران صرفاً برای توجیه خلافت دو خلیفه نخست بوده است، بدین جهت آنان تصریح کرده‌اند که علی علیه السلام از دیگران به خلافت شایسته‌تر بود. (۸)

ولی این توجیه قانع کننده نیست، زیرا اعتقاد به نص در امامت با اعتقاد به شورا و انتخاب مردم قابل جمع نیست تا بتوان از یکی برای برخی مصالح صرف نظر کرد و دیگری را پذیرفت، آری سخن صالحیه را می‌توان این گونه توجیه کرد، زیرا به گمان آنان علی علیه السلام خود حق خلافت را به دیگران تفویض کرد و به خلافت آنان رضایت داد (گرچه حق خلافت از حقوقی نیست که قابل تفویض به دیگری باشد). وجه دیگر این است که شیعه نامیدن این گروه بدین جهت نیست که آنان در مسئله امامت قائل به نص بودند، بلکه بدین جهت است که آنان زمامداران اموی و عباسی را غاصب، و خلافت را حق خاندان علی علیه السلام از اولاد فاطمه علیها السلام می‌دانستند. (۹)



به گفته عبد القاهر بغدادی، فرقه های سه گانه یاد شده درباره اینکه مرتکبان کبایر مخلد در دوزخ اند، می باشند اتفاق نظر داشتند، و در این باره با خوارج هم عقیده بودند. (۱۰)

فرقه های مزبور در تاریخ زیدیه دوام نیافتند و در میان متأخران زیدیه خبری از آنان نیست، شاید به این دلیل که هیچ يك از مؤسسان این فرقه ها از امامان و پیشوایان زیدیه نبودند. (۱۱)

پی نوشت ها:

- ۱ - زیرا چنانکه نویختی نقل کرده است، ابو جارود از نظر چشم دل و چشم سر نابینا بود.
- ۲ - فرق الشیعه، ص ۶۷ - ۷۰
- ۳ - مقالات الاسلامیین، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، ص ۴۱، اسفرائینی، التبصیر فی الدین، ص ۲۸.
- ۴ - التبصیر فی الدین، ص ۲۸، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۶۰ - ۱۵۹، ص ۴۱.
- ۵ - در وجه تسمیه او به ابتر دو قول است: یکی اینکه وی بر خلاف دیگر زیدیه که به جهر به بسم الله قبل از قرائت سوره فاتحه الكتاب معتقد بودند، او آن را آهسته می گفت، بدین جهت به ابتر ملقب گردید، زیرا ابتر به معنی کار بی برکت است، و چون او بسم الله را (بلند) نمی خواند کارش بی برکت بود، دکتر احمد محمود صبحی، الزیدیه، ص ۹۸، وجه دیگر این است که او و یارانش از دشمنان ابو بکر و عمر تبری می جستند، پس زید بن علی به آنان گفت: آیا شما از فاطمه زهرا علیها السلام تبری می جوئید؟ سپس به آنان گفت: «بترتم امرنا بترکم الله، امر ما را قطع کردید، خدا امر شما را قطع کند». (رجال کشی، ص ۲۳۶، شماره ترجمه ۴۲۹)
- ۶ - شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۶۱.
- ۷ - تلخیص الشافعی، ج ۲، ص ۵۷ - ۵۶.
- ۸ - دکتر احمد محمود صبحی، الزیدیه، ص ۱۰۱.
- ۹ - علامه طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۲۱ (پاورقی).
- ۱۰ - بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۳۴.
- ۱۱ - الزیدیه، ص ۱۰۶.

دانشمندان زیدیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۲۴
نویسند: علی ربانی گلپایگانی

نام تنی چند از مشاهیر و دانشمندان زیدیه را یادآور می شویم:

- ۱- احمد بن عیسی بن زید (۲۴۷-۱۵۷ هـ)
- کتاب وی امالی است که به نام «راب الصدع» در سه جزء به تحقیق علامه علی بن اسماعیل بن عبد الله صنعانی و توسط دار النفائس بیروت (۱۴۱۰ هـ) چاپ شده است، و مشتمل بر ۲۷۹۰ حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام است.
- ۲- القاسم الرسی (۲۴۶-۱۶۹ هـ).
- وی جد یحیی بن الحسین مؤسس حکومت زیدیه در یمن است، و تالیفات بسیاری درباره عقاید و فقه دارد.
- ۳- الامام الهادی:
- یحیی بن الحسین (۲۹۸-۲۴۵ هـ). مؤسس حکومت زیدیه یمن است. وی نیز تالیفات بسیاری در اصول و فروع دارد.



۴- الناصر للحق (۳۰۴-۲۳۰ هـ) . مؤسس دولت زیدیه در طبرستان.

۵- ابو القاسم محمد بن یحیی (۳۱۱۳-۲۷۸ هـ)

وی فرزند «الامام الهادی» و معروف به «الامام المرتضی» است. درباره تفسیر و فقه تالیفات داشته است.

۶- ابو الحسین احمد بن الحسین بن هارون (۴۱۱-۳۳۳)

وی نخست‌بر مذهب امامیه بود، ولی بعداً به مذهب زیدیه گرایید. شیخ طوسی علت اعراض او از مذهب امامیه را این دانسته است که وی درک و تصویر درستی از روایات مختلف درباره فروع دین نداشت، ولی باید دانست که اختلاف در فروع باعث نمی‌شود که انسان آنچه را درباره اصول با دلیل ثابت‌شده است رها کند. (۱)

۷- محسن بن محمد بن کرامه معروف به «الحاکم الحبشی» (۴۹۴-۴۱۳ هـ).

از اساتید زمشخری است. فهرست آثار او را ۴۲ کتاب شمرده‌اند.

۸- ابو سعید نشوان حمیدی (متوفای ۵۷۳ هـ)

از نوادر عصر خود در لغت و نحو و تاریخ بود. از وی آثاری به طبع رسیده است. از آن جمله است رساله «الحور العین و تنبیه السامحین» .

۹- عبد الله بن حمزة بن سلیمان

از نوادگان حسن مثنی (۶۱۴-۵۶۱ هـ) در اصول فقه، فقه، کلام، حدیث و ادب تالیفات بسیاری داشته است.

۱۰- المؤید بالله، یحیی بن حمزة بن علی

از نوادگان امام جواد علیه‌السلام (۷۴۹-۶۶۹ هـ) در علم کلام و بلاغت از معارف عصر خود بوده است. از آثار مطبوع او کتاب «الطراز» در فن فصاحت و بلاغت و اعجاز قرآن کریم است. کتاب «الانتصار» او در فقه نیز از مهمترین منابع ابن المرتضی در کتاب «البحر الزخار» است.

۱۱- احمد بن یحیی بن المرتضی (۸۴۰-۷۶۴ هـ) مؤلف کتاب «البحر الزخار».

وی از برجسته‌ترین دانشمندان زیدی در فقه و اصول است و در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی- اعم از عقلی و نقلی- دارای تالیف است، از آثار معروف او می‌توان کتابهای زیر را نام برد:

الف: البحر الزخار الجامع لمذاهب اهل الامصار.

ب: کتاب الازهار فی فقه الاثمة الاطهار. این کتاب نزد علمای زیدیه مانند کتاب عروة الوثقی نزد علمای امامیه است.

ج: طبقات المعتزلة. مطالعه این کتاب نشان می‌دهد که مؤلف، جز در مساله امامت، کاملاً با عقاید معتزله هماهنگ است.

۱۲- المنصور بالله قاسم بن محمد (متوفای ۱۰۲۹ هـ)

برخی از تالیفات او عبارتند از:

الف: الاعتصام بحبل الله المتین، در فقه.

ب: المرقاة در اصول فقه.

ج: الیاس لعقاید الکیاس، در اصول دین. بر کتاب اخیر شروخی نوشته شده است. (۲)

پی نوشت‌ها:

- ۱- التهذیب، شیخ طوسی، ۱ / ۳-۲.
- ۲- برای آگاهی بیشتر درباره شرح حال و آثار علمی دانشمندان فوق به کتاب بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، فصل ۶، رجوع شود.

رهبران قیام و شهادت

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۲۷
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

در این درس درباره دو مطلب بحث خواهیم کرد: یکی گزارشی کوتاه از رهبران قیام و شهادت، که همگی در قرن دوم هجری رخ داده است، و چنانکه گذشت، این رهبران، پیشوایان فکری و عقیدتی زیدیه نیستند، و دیگری حکومت‌های زیدیه در طول تاریخ.

۱- قیام و شهادت زید

زید بر ضد هشام بن عبد الملك، حاکم جائر اموی، قیام کرد و پس از نبردی حماسی و قهرمانانه- به دلیل اینکه بیعت کنندگان با وی از یاری‌اش دریغ کردند- به دستور هشام به دست فرماندار شهر کوفه، یوسف بن عمر ثقفی، به شهادت رسید، و آنگاه که مرگ را در برابر دیدگان خود می‌دید گفت: «ستایش خدای را که دینم را کامل کرد. هر آینه من از پیامبر شرم دارم که روز قیامت در کنار حوض بر او وارد شوم و به فریضه امر به معروف و نهی از منکر جامه عمل نپوشانده باشم». شهادت وی به وسیله گلوله‌ای بود که بر پیشانی او وارد شد و به مغزش اصابت کرد، و در آن لحظه، فرزندش یحیی او را مخاطب ساخت و گفت: «ای پدر تو را بشارت باد که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام وارد می‌شوی، زید در جواب گفت: آری پسر، ولی تو چه خواهی کرد؟ یحیی گفت: سوگند به خدا که با آنان خواهیم جنگید، حتی اگر کسی مرا یاری ندهد. زید فرزند را تحسین و بر جنگ با امویان تشویق کرده آنگاه گلوله را از پیشانی بیرون آورد و روحش به ملکوت اعلی پیوست.

جنازه او را در مزرعه یا بوستانی به خاک سپردند و بر آن آب جاری ساختند تا مبادا جنایتکاران اموی به آن دست‌یابند، ولی برخی از جاسوسان یوسف بن عمر بر این کار مطلع گردیدند و بدن زید را از خاک بیرون آوردند و در کناسه کوفه به دار آویختند.

مدت چهار سال بدن او بر بالای دار بود. پس از مرگ هشام، ولید از یوسف بن عمر خواست تا بدن او را بسوزاند و خاکسترش را بر باد دهد. (۱)

۲- قیام و شهادت یحیی بن زید

یحیی پس از شهادت پدر به مداین رفت. چون یوسف بن عمر در صدد دستگیری او بود، به ری رفت و سپس عازم نیشابور شد و سرانجام رهسپار سرخس گردید و شش ماه در آنجا اقامت گزید تا اینکه هشام بن عبد الملك از دنیا رفت. پس از او ولید بن یزید، نصر بن سیار را مأمور دستگیری یحیی کرد. مأموران وی یحیی را در بلخ دستگیر کردند، ولی ولید از بیم آنکه فتنه‌ای بر پا گردد او را آزاد ساخت. یحیی به جوزجان رفت. در آنجا حدود پانصد نفر با او بیعت کردند. نصر بن سیار، سالم بن احوز را به نبرد با او گسیل داشت. پس از سه روز جنگ، یاران یحیی همگی کشته شدند، و سرانجام یحیی نیز که هیجده سال بیش نداشت در سال ۱۲۵ هجری به شهادت رسید. (۲)



سر او را از بدنش جدا کردند و برای مادرش فرستادند، و بدنش را بر دار آویختند، و تا قیام ابو مسلم خراسانی بردار بود. وی بدن یحیی را کفن کرد و به خاک سپرد. مردم خراسان پس از شهادت یحیی هفت روز به عزاداری پرداختند و از آن پس فرزندان پسر خود را زید یا یحیی می‌نامیدند و به رسم عزاداری لباس سیاه بر تن پوشیدند، و بدین صورت خراسان به صورت مرکز نهضت علویان بر ضد امویان درآمد. (۳)

۳- قیام نفس زکیه

محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام معروف به نفس زکیه در سال صد هجری متولد شد و در سال ۱۴۵ به دستور منصور عباسی به شهادت رسید. وی از وجوه و معاریف بنی هاشم بود و جمعی از علویان و عباسیان برای مبارزه با بنی امیه با وی بیعت کردند، که در راس آنان منصور و سفاح قرار داشتند. علمای مذاهب و متکلمان نیز رهبری محمد را در مبارزه با امویان پذیرفته بودند، چنانکه گروهی از معتزله که واصل بن عطا، و عمرو بن عبید در راس آنان بودند، نزد امام صادق علیه‌السلام آمده و پس از یادآوری وضعیت اشتهای که حکومت اموی را فرا گرفته بود، محمد فرزند عبد الله بن حسن را برای رهبری قیام علیه امویان پیشنهاد کردند. (۴)

پس از آنکه خلافت به دست عباسیان افتاد، آنان روش بنی امیه را در ظلم و یانت‌بگونه‌ای شدیدتر ادامه دادند، و عهد و میثاق خود را در بیعت با محمد شکستند. این امر موجب شد که محمد نفس زکیه مبارزه با عباسیان را وجهه همت خود قرار دهد. محمد مردم را به قیام علیه منصور فرا خواند، جمع بسیاری با او بیعت کردند، ابو حنیفه (در عراق) و مالک (در مدینه) دو تن از فقیهان بزرگ اهل سنت نیز قیام محمد را تأیید کردند، و بیعت مردم با منصور را به دلیل اینکه از روی اکراه بود، بی ارزش شمردند.

محمد شهر مدینه را از دست عباسیان خارج ساخت، فرماندار مدینه را عزل کرد و به زندان افکند، و برای مردم خطبه‌ای خواند و مردم را به مبارزه با حکومت ظالمانه عباسیان تشویق کرد. منصور برای محمد و برادران و فرزندان و هوادارانش امان نامه فرستاد، ولی محمد که از پیمان شکنی عباسیان آگاه بود، از قبول آن سرباز زد. منصور، عیسی بن موسی و حمید بن قحطبه را به جنگ با محمد فرستاد. وی اطراف مدینه خندق کنده بود تا مانع از هجوم لشکر منصور به شهر گردد، ولی این کار باعث شد که او و مردم مدینه محاصره گردند، و از نظر مواد غذایی در تنگنا واقع شوند، و محمد که وضعیت را این گونه دید، بیعت خود را از مردم برداشت، و جز عده اندکی وی را ترک کردند، او که شهادت را در برابر خود مشاهده می‌کرد، بی درنگ به خانه خود رفت و صندوقی را که حاوی دفاتر بسیاری مشتمل بر نامه و خصوصیات هوادارانش بود در آتش سوزاند و پیشنهاد عباسیان را- مبنی بر اینکه در ازای تحویل آن دفاتر خود به سلامت بماند- رد کرد. از این رو، به نفس زکیه لقب یافت. (۵)

۴- قیام ابراهیم بن عبد الله

ابراهیم بن عبد الله، مانند برادرش محمد، از شخصیت‌های ممتاز بنی‌هاشم در علم و عمل بود. آنگاه که محمد در حجاز بر ضد منصور قیام کرد، او در بصره قیام کرد. آغاز قیام او با اول رمضان سال ۱۴۵ مصادف بود. افراد بسیاری که در میان آنان شخصیت‌های معروف و دانشمندان بودند با او بیعت کردند، از آن جمله ابو حنیفه قیام او را تأیید کرد و مبلغ چهار هزار درهم برای ابراهیم فرستاد و او را بر جهاد با حکومت عباسی تشویق کرد.

منصور پس از شهادت محمد، و اطمینان از اینکه او در مدینه قیام نمی‌کند، عیسی بن موسی را از مدینه به نبرد با ابراهیم در بصره فرا خواند. ابراهیم از بصره بیرون رفت و دو سپاه در قریه‌ای نزدیک کوفه به نام «با خمری» با یکدیگر برخورد کردند. نخست سپاه عیسی شکست خورد، ولی به دستور ابراهیم سپاه وی تعقیب آنان را رها کرده، و بازگشتند. سپاه عیسی به تصور اینکه لشکریان ابراهیم گریخته‌اند، به آنان یورش آوردند و گروه زیادی را کشتند و گلوله‌ای نیز بر پیشانی ابراهیم وارد شد و او در ۴۲ سالگی به شهادت رسید. سر او را جدا کرده و نزد منصور فرستادند. برخی تاریخ شهادت او را اواخر ذی قعدة (بیست و پنجم) و برخی دیگر ذی حجه نوشته‌اند. (۶)

۵- شهید فح

وی حسین فرزند علی فرزند حسن مثلث (حسن بن حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام) بود که علیه هادی عباسی قیام کرد. مبدا قیام او مدینه بود. پس از استیلا بر مدینه، عازم مکه شد، ولی در مکانی به نام فح با سپاه بزرگی از عباسیان مواجه شد، و حسین به دست آنان به شهادت رسید. تاریخ شهادت او را روز



هشتم ذی حجه سال ۱۶۹ نوشته‌اند. برخی نیز سال ۱۷۰ هجری گفته‌اند. از امام جواد علیه‌السلام نقل شده است که پس از حادثه کربلا، حادثه‌ای فجیع‌تر از حادثه فح نبود. (۷)

مورخان نوشته‌اند که هادی دستور داد همه اسیران را بکشند و بدنهایشان را در دروازه بغداد به دار آویزند. (۸)

۶- یحیی بن عبد الله

یحیی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام پس از شهادت حسین فخی از مکه به دیلم (مازندران) گریخت و در آنجا پرچم مبارزه با هارون الرشید را برافراشت. مردم آن خطه با او بیعت کردند. هارون از این جریان نگران شد و به فکر چاره افتاد. سرانجام فضل بن یحیی را با لشکری بسیار ماموریت داد تا با هر وسیله‌ای، غائله را پایان دهد. فضل با خدعه و فریب و دادن امان از طرف هارون وی را به بغداد آورد، و هارون از وی استقبال کرد و او را به زندان افکند، و چون یحیی از مردان علم و فضیلت بود، هارون وی را در مجالس دانشمندان حاضر می‌کرد و سپس به زندان باز می‌گرداند، و سرانجام پس از دو ماه، در سال ۱۷۵ هجری در زندان در گذشت. (۹)

۷- قیام ابن طباطبا

وی محمد بن ابراهیم فرزند اسماعیل بن ابراهیم فرزند حسن مثنی است. او در زمان حکومت مامون در کوفه قیام کرد. ابو السرایا نیز به یاری او برخاست. آنان بر کوفه استیلا یافتند و پس از آن واسط و بصره را نیز فتح کردند.

خبر قیام او به مکه و مدینه و یمن رسید. در آن مناطق نیز علویان به حمایت از او قیام کردند. وی پس از چهار ماه از قیامش به طور ناگهانی کشته شد (۱۹۹ ه). .

۸- محمد بن محمد بن زید

وی در سن کودکی امامت زیدیه را عهده‌دار شد. از این روی فرماندهی ارتش را ابو السرایا بر عهده داشت، و در چند نوبت موفق شدند که لشکریان بنی عباس را شکست دهند، ولی در سال دویست هجری شکست خوردند و به خراسان گریختند و دستگیر شدند. ابو السرایا کشته شد، و محمد را نزد مامون بردند، و مدت چهل روز در بند بود، و سرانجام در ۲۰۲ هجری در بیست‌سالگی با زهر مسموم شد. (۱۰)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- عمدة الطالب، ص ۲۵۸-۲۵۵.
- ۲- همان، ص ۲۶۰-۲۵۹.
- ۳- الزیدیه، ص ۸۴.
- ۴- همان ص ۸۵، به نقل از الامام الصادق علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۳۲.
- ۵- همان، ص ۹۱-۸۸، مقالات الاسلامیین، ترجمه مؤیدی، ص ۴۶، عمدة الطالب، ص ۱۰۵-۱۰۳.
- ۶- عمدة الطالب، ص ۱۱۰-۱۰۸.
- ۷- همان، ص ۱۸۳.
- ۸- الزیدیه، ص ۹۴.
- ۹- عمدة الطالب، ص ۱۵۱، الزیدیه، ص ۹۵.
- ۱۰- عمدة الطالب، ص ۳۰۰، الزیدیه، ص ۹۶، بحوث فی الملل و النحل، و النحل، ج ۷، ص ۳۶۶.

فرقه شیخیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۲۶۶
نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور



گروهی از شیعه «امامیه» و از پیروان شیخ احمد احسائی از علمای بزرگ شیعه در قرن سیزدهم هستند. اساس این مذهب، مبنی بر امتزاج تعبیرات فلسفی قدیم متأثر از آثار سهروردی با اخبار آل محمد(ص) است. فرق بابی و ازلی تحت تاثیر شدید این مذهب واقع شده‌اند. پس از شیخ احمد احسائی مؤسس این مذهب، شاگرد او سید کاظم رشتی (درگذشته در ۱۲۵۹ هـ.) و پس از وی حاج محمد کریم خان قاجار کرمانی جانشین او شدند. در اصطلاح شیخیه، شیخ احمد احسائی را «شیخ جلیل» خوانند.

شیخ احمد که زین الدین نام داشت (۱۱۶۶ - ۱۲۴۱ هـ.) از اهالی احسا یا لحساء ناحیه‌ای در جزیره العرب در مغرب خلیج فارس بود و اجدادش تا پشت دهم همه از نژاد خالص عرب بودند. وی در سال ۱۲۲۱ هـ. به ایران آمد و به حضور فتحعلیشاه قاجار رفت و مورد احترام قرار گرفت و او سه سال در کرمانشاهان، در نزد شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه بزیست و سپس از ایران به شام و عراق و حجاز رفت و هنگام سفر حج در بین راه درگذشت و در مدینه منوره دفن شد.

شیخ احمد احسائی کتابهایی بسیار در فلسفه و کلام و فقه و تفسیر و ادب به زبان عربی که بالغ بر نود جلد می‌شود، نگاشت. جانشین وی سید کاظم رشتی بود. او سید کاظم بن قاسم حسینی رشتی گیلانی حائری یعنی کربلایی است (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ هـ.). اجدادش از اشراف سادات حسینی مدینه بودند و دو نسل بود که ایرانی شده بودند. جدش سید احمد بعثت‌شیوع طاعون از مدینه گریخت و به رشت رفت. وی در اصطلاح شیخیه ملقب به «سید نبیل» است. سید در جوانی به یزد رفت، و به شیخ احمد احسائی پیوست و سپس به کربلا رهسپار شد و تا پایان عمر در آن شهر به تدریس و ترویج مکتب شیخیه مشغول بود، و بالغ بر یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشت که غالباً رمزآسا و غیر مفهوم است.

او در کربلا مورد توجه علمای عصر خود گردید، محمود آلوسی مفتی بغداد صاحب «مقامات آلوسی» درباره سید کاظم گوید: اگر سید در زمانی می‌زیست که ممکن بود نبی مرسل و پیغمبری باشد من اول من آمن بودم، زیرا شرایط لازم به اخلاق و علم کثیر و عمل به سجایای معنوی در شخص او موجود است. از جمله شاگردان سید، حاج محمد کریمخان کرمانی و سید علی محمد شیرازی معروف به باب است.

بعضی نوشته‌اند: نجیب پاشا حاکم عثمانی که در زمان سید، مسئول قتل و غارت کربلا بود، سید را دعوت کرد تا از وی دیدن نماید و ظاهراً مراتب احترام را به جای آورد ولی به او قهوه‌ای مسموم خورد و سید در دیحجه سال ۱۲۵۹ هـ. درگذشت و در جوار قبر امام حسین(ع) مدفون شد.

مهمترین کتاب سید کاظم «شرح القصیده» است که در شرح قصیده لامیه پاشا عبدالباقی افندی عمری موصلی والی عراق در دوره عثمانی نوشته است. سبب سرودن آن قصیده به مناسبت ارسال روپوش برای مرقد امام همام موسی بن جعفر(ع) از طرف سلطان محمودخان ثانی پادشاه عثمانی می‌باشد. این روپوش قطعه پوشی از پوششهای ضریح مطهر حضرت رسول(ص) بود که سلطان مذکور بعنوان تحفه برای ضریح حضرت موسی بن جعفر(ع) فرستاد. این قصیده را پاشا عبدالباقی در مدح آن حضرت سروده و مطلع آن چنین است:

و افتك يا موسى بن جعفر تحفة
منها يلوح لنا الطراز الاول

سید کاظم رشتی در شرح این قصیده از غرایب علم بخصوص جغرافیای آسمان سخن گفته. وی برای مدینه علم که به قول او در آسمان قرار دارد و حدیث انا مدینه العلم و علی بابها اشاره به آنست و برای آسمان بیست و دو محله قایل شده که در وسط محله بیست و دوم صد و شصت کوچه را نام برده و نام و نشان هر کوچه را با اسامی غریب و عجیب یاد کرده که بیشتر شباهت به «رسالة الغفران» ابو العلاء معری و کمدی الهی دانت دارد. چون این شرح را بر پاشای مذکور خواندند گفت: «خدا می‌داند که آنچه را سید گفته خارج از منظور و خیالات شعری من است.» این کتاب در سال ۱۲۷۰ هـ. در تهران به طبع رسیده است. بعد از سید کاظم رشتی شاگرد او حاج محمد کریم خان قاجار (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ هـ.) فرزند حاج ابراهیم خان ظهیرالدوله پسر مهدیقلی خان پسر محمد حسن خان پسر فتحعلی خان قاجار است که پدرش ابراهیم خان پسر عمو و داماد فتحعلیشاه بود، جانشین سید شد. حاج محمد کریمخان مؤسس فرقه شیخیه کرمانیه است. وی از علمای بزرگ زمان خود بود و بالغ بر دویست و شصت کتاب و رساله تالیف کرد. پدرش ظهیرالدوله چند سالی والی خراسان و کرمان بود و به شیخ احمد احسائی دست ارادت داد و فتحعلی شاه را به ملاقات با شیخ



تشویق نمود. پس از وی فرزندش حاج محمد خان قاجار (۱۲۶۳ - ۱۳۲۴ هـ.) رئیس فرقه شیخیه کرمان شد و او را از علمای بزرگ آن طایفه دانند و عدد کتب و رسالاتی که نوشته به دوپست و پنجاه جلد کتاب می‌رسد. پسر بزرگ حاج محمد کریم‌خان، حاج رحیم خان بود که پس از پدرش دعوی جانشینی او کرد و طرفدارانی هم داشت و با دو برادرش که کوچکتر از او بودند به نام حاج محمد خان و حاج زین العابدین خان که یکی پس از دیگری جانشین حاج محمد کریم‌خان شدند منافسه داشت. حاج محمد رحیم خان برای پدر جز علم فقاقت و تقوی مسندی دیگر قایل نبود و شخصا با متصوفه و بالاسریهای کرمان سازش داشت، از این جهت مورد توجه شیخیه قرار نگرفت. پس از حاج محمد کریم خان پسرش حاج زین العابدین (۱۲۶۰ - ۱۲۷۶ هـ.) و سپس ابو القاسم خان ابراهیمی (۱۳۱۴ - ۱۳۹۰ هـ.) و پس از او حاج عبدالرضا خان جانشین پدر شد که در سال اول انقلاب ایران ترور شد و درگذشت (۱۳۵۸ شمسی).

شیخیه کرمان را بنا به انتساب به مؤسس آن حاج محمد کریم خان، کریمخانیه گفتند و رئیس این فرقه را سرکار آقا خطاب می‌کنند. پس از حاج محمد کریم خان شیخیه بر چند فرقه شدند: یکی «باقریه» پیروان محمد باقر خندق‌آبادی که نخست نماینده حاج محمد کریم خان در همدان بود سپس دعوی استقلال کرد، این شخص بعدها معروف به میرزا محمد همدانی شد و او همانست که جنگ بین شیخی و بالاسری را در همدان براه انداخت. میرزا محمد باقر دارای تالیفات بسیاری است. وی از کرمان با میرزا ابوتراب از مجتهدان شیخیه از طایفه نفیسیهای کرمان و عده‌ای دیگر مهاجرت کردند و در نائین و اصفهان و جندق و بیابانک و همدان طرفدارانی یافتند و سرانجام فرقه شیخیه «باقریه» را در همدان تشکیل دادند.

شیخیه آذربایجان پیرو حاج میرزا شفیع ثقة الاسلام تبریزی (درگذشته در ۱۳۰۱ هـ.) هستند. این شیخیه را «ثقة الاسلامیه» نیز گویند. پس از حاج میرزا شفیع، پسرش میرزا موسی و بعد از وی میرزا علی معروف به ثقة الاسلام دوم یا شهید که در سال ۱۳۳۰ قمری به جرم مشروطه خواهی به دست روسهای تزاری به دار آویخته شد و پس از وی برادرش میرزا محمد به ریاست این طایفه رسید.

طایفه دیگر شیخیه «حجة الاسلامی» هستند که از میرزا محمد مامقانی تکفیر کننده سید علی محمد باب و محکوم کننده او به مرگ در شهر تبریز پیروی می‌کند. وی حجة الاسلام لقب داشت و از شاگردان سید کاظم رشتی به شمار می‌رفت. دیگر شیخیه «عمید الاسلامی» هستند که جمله ایشان با اختلاف مشرب از شیخیه تبریز به شمار می‌روند. طایفه دیگر از شیخیه، «احقاقیه» هستند که پیرو آخوند ملاباقر اسکویی می‌باشند. وی از فضلاء شیخیه در کریملا بود و پسران سید کاظم رشتی نزد او درس می‌خواندند و پس از درگذشت سید دعوی جانشینی او را کرد و چون کتابی به نام «احقاق الحق و ابطال الباطل» در رد حاج محمد کریم خان کرمانی نوشت، از این جهت فرزندان او نام خانوادگی خود را احقاقی گرفتند. این طایفه غالباً در آذربایجان و کریملا و کویت زندگی می‌کنند و پیشوای ایشان اکنون آقا شیخ رسول احقاقی است.

شیخیه، شیعیان مخالف خود را «بالاسریه» می‌خوانند زیرا بالاسریه متشرعه هستند که نماز خواندن در بالای سر امام را جایز دانند. حال آن که پشت‌سریها یا شیخیه در هنگام نماز در حرم پیغمبر(ص) و ائمه معصومین(ع) از لحاظ ادب و احترام طوری می‌ایستند که قبر میان ایشان و قبله واقع شود. مخالفان متشرع ایشان یعنی بالاسریها در این کار نوعی غلو دیده گفتند: شیخیه در حقیقت قبر امام را قبله قرار می‌دهند و این نوعی شرك است. به همین جهت «بالاسریها» عمداً در هنگام نماز بالای سر مرقد رو به قبله و پشت‌به امام می‌ایستند.

گویند: در زمانی که شیخ احمد احسائی در کریملا می‌زیست به جهت حرمت امام پشت‌سر قبر امام نماز می‌کرد. شیخیه روایتی هم در این باب از حضرت صاحب الزمان(عج) در کتب خود آورده‌اند که فرموده: «لا يجوز ان یصلی بین یدیه و لا عن یمینیه و لا عن شماله لان الامام لا یتقدم علیه و لا یساوی». یعنی جایز نیست که در جلوی امام و نه در طرف دست راستش و دست چپش نماز گزارند زیرا کسی بر امام مقدم نتواند بود و برابرهم نیست. شیخیه اصول دین را منحصر در چهار اصل: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع می‌دانند. به عقیده ایشان رکن چهارم دین شناختن شیعه کامل است که همان مبلغ و ناطق اول باشد و او واسطه در بین شیعیان و امام غایب است و احکام را بلا واسطه از امام می‌گیرد و به دیگران می‌رساند. ولی مشایخ شیخیه با غیر اهل این طایفه می‌گویند: مقصود از رکن رابع تولی و تبری است یعنی دوست داشتن ائمه معصومین(ع) و دوری جستن از دشمنان ایشان است.

درباره معاد و عدل گویند: اعتقاد به این دو اصل لغو و غیر محتاج الیه است، چه اعتقاد به خدا و رسول ضرورتاً مستلزم اعتقاد به قرآن و مافی الکتاب است و از جمله عدل و معاد است. عدل یکی از صفات ثبوتی خداوند است، اگر ما آن را بپذیریم چرا سایر صفات «ثبوتیه» از قبیل: علم، قدرت، حکمت و غیره از اصول دین نباشد. اصل رکن رابع را حاج محمد کریم خان کرمانی بنا نهاده است و شیخیه آذربایجان به این اصل اعتقاد ندارند بدان جهت شیخیه کرمان را که پیرو حاج محمد کریم خان هستند «رکنیه» نیز خوانند. شیخیه گویند که: معاد جسمانی وجود ندارد و بعد از انحلال جسم، عنصری که باقی می ماند جسم لطیفی است که به اصطلاح ایشان جسم هورقلیایی است. هورقلیا که ظاهراً کلمه سریانی است، همان قالب مثالی می باشد که اصطلاحات فلسفی شیخ احمد احسائی است. وی می گوید: آدمی را دو جسم است، یکی مرکب از عناصر زمانی که به منزله اعراض جسم حقیقی است و آن مانند جامه ای است که انسان آن را می پوشد و از تن بیرون می آورد و آنچه پس از مرگ می پوسد و از میان می رود همین جسم است. دیگر سرشتی است که آدمی از آن آفریده شده و زمانی نیست و از عالم هورقلیا است و در گور او باقی خواهد ماند و آنچه آدمی در روز رستاخیز به هیات آن زنده خواهد شد همین جسم مثالی است و ثواب و عقاب اخروی مربوط به همین جسم می باشد. هفتاد و دو ملت. مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی. کتب و رسالات مشایخ شیخیه. نقطه الکاف.

Shorter Encyclopedia of Islam, p . 512 – 515

فرقه نصیریہ

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۴۴۲
نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

آنان را «انصاریه» و «علویه» نیز گویند و منسوب به ابن نصیر نامی هستند که در قرن پنجم از شیعه امامیه منشعب شدند و در شمال غربی سوریه جای گرفتند.

تعالیم نصیریہ عبارت است از التقاط عناصر شیعه و مسیحیت و معتقدات ایران پیش از اسلام. به عقیده ایشان خدا، ذات یگانه ای است مرکب از سه اصل لا یتجزی بنامهای:

«معنی»، «اسم»، «باب»، این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء مجسم و متجلی گشته است و آخرین تجسم با ظهور اسلام مصادف شد و آن ذات یگانه در تثلیث لا یتجزایی در وجود علی(ع) و محمد(ص) و سلمان فارسی تجسم یافت، بدین سبب تثلیث مزبور را با حروف عمس (ع - م - س) معرفی می نمودند که اشاره به حروف اول سه اسم علی(ع) و محمد(ص) و سلمان است.

«نصیریہ» معتقد به تناسخند و مانند دروز به دو دسته روحانی تقسیم می شوند یکی «عامه» و دیگری «خاصه».

طبقه خاصه از خود کتب مقدسی دارند و مضمون آنها را تاویل می کنند ولی برای عامه مکشوف نمی سازند. مراسم مذهبی را روحانیان ایشان بر بلندپا در بقاعی که (قبه) نامیده می شود برگزار می کنند.

قبه ها معمولاً بر مقابر اولیای آن طایفه قرار دارد.

«نصیریہ» در بزرگداشت عیسی(ع) افراط می کنند و حواریون و عده ای از شهدای مسیحی را محترم می شمردند و به تعمیم و اعیاد مسیح نیز توجه دارند.

برخی از دانشمندان فرق «علی الهی» و «نصیریہ» را یکی دانسته اند و این نظر صحیح نیست زیرا تنها چیزی که اهل حق و نصیریہ را متحد می سازد همان الوهیت علی(ع) است که اختصاص به همه فرقه های غلاة شیعه دارد ولی در دیگر عقاید و تشریفات مذهبی به هیچ وجه با یکدیگر یکسان نیستند.



طایفه «نصیریه» امروزه، در جند الاردن در شام و بخصوص در شهر طبریه مسکن دارند. شهرستانی گوید: «نصیریه» در الوهیت علی(ع) چنین استدلال کنند که ظهور روحانی در جسد جسمانی امری است که هیچ خردمندی منکر آن نیست.

اما در جانب خیر در ظهور روحانی در جسم مانند ظهور جبرئیل در بعضی اشخاص است گاه جبرئیل به صورت اعرابی یا بشر دیگر بر پیغمبر ظاهر می‌شد اما از جانب شرع ظهور شیطان به صورت انسان جایز است حتی جن به صورت بشر ظاهر می‌گردد و به زبان آدمی سخن می‌گوید و چون جایزست که خداوند به صورت اشخاص ظاهر شود بالاتر از علی(ع) کی است که به صورت او ظاهر نگردد؟ و بعد از او در جسم فرزندان او نباید که بهترین مردم بودند و به زبان ایشان سخن نگوید. علی(ع) اهل باطن و اسرار بود پیغمبر(ص) فرمود: انا احکم بالظاهر و الله يتولى السرائر از این جهت پیغمبر(ص) چون به ظاهر حکم می‌کرد جنگ با مشرکین بر او واجب شد و چون علی(ع) بر سرایر و بواطن مردم علم داشت مأمور قتال منافقان شد.

پیغمبر(ص)، علی(ع) را به عیسی(ع) تشبیه کرد و گفت: ای علی(ع) اگر مردم آنچه را که درباره عیسی(ع) بن مریم گفته‌اند درباره تو نمی‌گفتند هر آینه من درباره تو سخنها و گفتارهایی را می‌راندم، از این جهت علی(ع) را در رسالت تشریک نبوت حضرت محمد(ص) دانستند.

پیغمبر(ص) گفت: در میان شما کسی است که برای تاویل قرآن جنگ می‌کند در حالی که من برای تنزیل می‌جنگم.

این که علی(ع) توانست با منافقان بجنگد و با مار سخن گوید و در خیبر را بکند به قوت جسدانی نبود بلکه به نیروی الهی و قوه ربانی بود، زیرا خداوند به صورت او مجسم گشت و به دست او جهان را آفرید و بزبان وی سخن گفت و علی(ع) پیش از خلق آسمانها و زمین موجود بود.

شهرستانی بین «نصیریه» و «اسحاقیه» که هر دو فرقه به الوهیت علی(ع) معتقد بودند يك نوع امتیاز قایل شده و گفته: نصیریه تمایل بیشتری به قرار دادن جزء الهی در علی(ع) دارند و حال آن که «اسحاقیه» مایلند که علی را در نبوت با پیغمبر شریک بدانند.

«نصیریه» سبب وجه تسمیه خود را نسبت آن قوم به غلام حضرت علی(ع) (نصیر) می‌دانند. از اعیاد مهم نصیریه می‌توان این عیدها را نام برد:

- ۱ - عید غدیر در هجدهم ذی الحجه.
- ۲ - عید فطر.
- ۳ - عید قربان یا اضحی.
- ۴ - عید فراش یعنی شبی که پیغمبر(ص) از مکه به مدینه هجرت کرد و علی(ع) در فراش او خفت.
- ۵ - عید غدیر دوم که آن را یوم الکسا گویند که حدیث مذکور در آن روز نازل شد و پنج تن یعنی محمد(ص) و علی(ع) و فاطمه(س) و حسن(ع) و حسین(ع) در زیر کساء قرار گرفتند.
- ۶ - عید ایرانی نوروز و مهرگان.

کتاب کوچکی به عنوان کتاب «التعلیم الدیانة النصریة» که مخطوط است و در کتابخانه ملی پاریس تحت عنوان شماره ۶۱۸۲ مضبوط می‌باشد در عقاید آن فرقه تالیف یافته است و در آن صد و یک سؤال و جواب مطرح شده است، چنان که می‌پرسد کیست که ما را آفریده؟ علی بن ابیطالب.

از کجا بدانیم که علی(ع) خداوند است؟ از آنجایی که خود بر سر منبر گفت:
انا سر الاسرار انا شجرة الانوار انا دلیل السماوات، الخ کیست که ما را به شناختن پروردگارمان خوانده است؟
او محمد(ص) که در خطبه فرمود: «علی ربی و ربکم».
سپس گویند که: محمد(ص) حجاب علی(ع) است یعنی علی(ع) خداوند است و در محمد(ص) پنهان شده است.

«نصیریه» در کتاب «المجموع»، علی(ع) را به نام احد و صمد و لم یلد و لم یولد و قدیم لم یزل توصیف کرده‌اند و شهادت مذهب ایشان چنین است:



اشهد ان لا اله الا على بن ابيطالب و على هو الذی خلق محمدا و سماه الاسم و محمد هو حجاب على و مسكنه و محمد خلق سلمان الفارسی من نور نوره و جعله الباب و المكلف بنشر دعوتہ و محمد خلق الایتام الخمسة.

یتیمان پنجگانه عبارت بودند از: مقداد و ابوذر غفاری و عبد الله بن رواحه و عثمان بن مظعون و قنبر بن کدان دوسی.

نصیریه به چهار طایفه تقسیم می‌شوند:

۱ - حیدریه منسوب به حیدر که لقب حضرت علی(ع) است.

۲ - شمالیه که گویند علی(ع) آسمان است و در آفتاب جای دارد و شمس همان محمد(ص) است از این جهت ایشان را «شمسیه» نامیدند.

۳ - کلزیه یا قمریه که معتقد بودند علی(ع) در ماه ساکن است و هرگاه آدمی شرابی صاف بنوشد به ماه نزدیک می‌شود و پیشوای این طایفه محمد بن کلزی بود.

۴ - غیبیه گفتند: خداوند تجلی کرد و سپس پنهان شد و اکنون زمان غیبت است و آن غایب علی(ع) است و ایشان مانند اسماعیلیه خداوند را مجرد از صفات دانند: علویه.

ملل و نحل، شهرستانی، ص ۱۵۴ - ۱۶۹.

مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۶۲ - ۴۲۵ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۷۴ - ۴۹۵.

اسلام در ایران، ص ۳۲۱ - ۳۲۶.

سوسن السلیمان، ص ۳۲۱ - ۳۴۶.

فرقه قدریه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۲۴۷

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

محور بحث نزد این فرقه افعال اختیاری انسان- خصوصا کارهای ناروای او- بود. آنان فکر می‌کردند که اعتقاد به قدر پیشین الهی در افعال اختیاری انسان، با مختار و مرید بودن او در انجام این کارها سازگار نیست، و در این صورت تکلیف و مجازات افراد خطا کار عادلانه نخواهد بود. و از طرف دیگر هر گاه افعال انسان متعلق قدر و قضای الهی باشد، کارهای ناروای او به خدا نسبت داده خواهد شد، و این امر با تنزه و پیراستگی خداوند از قبايح و ناروایی‌ها منافات دارد.

از آنچه گفته شد، سه نکته به دست می‌آید:

الف: مسئله مورد بحث نزد قدریه، افعال اختیاری انسان، و قدر پیشین خداوند بود.

ب: عقیده آنان این بود که افعال اختیاری انسان از دایره قدر پیشین الهی بیرون است، لذا «قدریه» به معنی نافیان قدر الهی در کارهای اختیاری بشر است.

ج: انگیزه آنان از ابراز این عقیده دفاع از اختیار انسان و عدل الهی بود.



تاریخ پیدایش و رهبران

قدریه یکی از کهن‌ترین فرق کلامی است که در جهان اسلام پدید آمد. تاریخ دقیق ظهور آنان روشن نیست، ولی قدر مسلم این است که در نیمه دوم قرن نخست هجری این فرقه مطرح بوده و فعالیت داشته است،^(۱) زیرا نویسندگان ملل و نحل از معبد جهنی به عنوان یکی از پیشگازان قدریه یاد می‌کنند. و تاریخ وفات او را هشتاد هجری نگاشته‌اند، وی به دست عبد الملک مروان یا حجاج به قتل رسید.

از دیگر رهبران و مروجان اندیشه قدری غیلان دمشقی است. وی در سال ۵۱۱۲ هـ به دست هشام بن عبد الملک کشته شد، و سومین پیشوای قدریه جعد بن درهم است که در سال ۵۱۲۴ هـ به دست خالد بن عبد الله قسری به قتل رسید.

بغدادی در این باره گفته است:

«ثم حدث فی زمان المتأخرین من الصحابة خلاف القدريه فی القدر و الاستطاعة من معبد الجهنی و غیلان الدمشقی و الجعد بن درهم. . .»^(۲)

شهرستانی نیز تاریخ پیدایش قدریه را عصر متأخرین صحابه دانسته، و از معبد جهنی و غیلان دمشقی و یونس اسواری به عنوان پیشوایان قدریه یاد کرده است.^(۳) از روایتی که طبرسی در کتاب احتجاج نقل کرده به دست می‌آید که حسن بصری (متوفای ۱۱۰ هـ) نیز از طرفداران اندیشه قدر بوده است، زیرا در آن روایت آمده است که حسن بصری به ملاقات امام باقر علیه السلام رفت، امام به او فرمود: «شنیده‌ام تو بر این عقیده‌ای که خداوند افعال بندگان را به آنان واگذار کرده است». آنگاه او را از چنین عقیده‌ای بر حذر داشت و فرمود: «ایاک ان تقول بالتفویض. . .»^(۴) و حسن بصری سکوت اختیار کرد و چیزی نگفت. سکوت وی در چنین موقعیتی گواه این است که وی آن عقیده را قبول داشته است.

سید مرتضی نیز از داود بن ابی هند روایت کرده که حسن بصری می‌گفت: «کل شیء بقضاء الله و قدره الا المعاصی». ^(۵)

قدریه و امویان

رابطه قدریه با حاکمان اموی رابطه‌ای قهرآمیز و خصمانه بود، و این بدان جهت بود که امویان معمولاً قضا و قدر الهی را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند که مستلزم مجبور بودن انسان در افعال خود بود. آنان با چنین تفسیر جبر آمیزی از قضا و قدر الهی- که متأسفانه عوام پسند نیز بود- سیاست‌های استبدادی خود را توجیه می‌کردند. به نقل ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) هنگامی که معاویه، با تطمیع و تهدید، گروهی از مهاجران و انصار را به بیعت با یزید وادار کرد، و مورد اعتراض عایشه واقع شد، در پاسخ گفت: «ان امر یزید قضاء من القضاء». ^(۶) دیگر حاکمان اموی نیز این روش معاویه را به کار می‌بردند، چنانکه ابو علی جبایی گفته است: «اولین کسی (از حکام اموی) که از عقیده جبر طرفداری کرد معاویه بود. وی همه کارهای خود را به قضا و قدر الهی مستند می‌کرد و بدین وسیله در برابر مخالفان عذر می‌خواست. پس از وی این اندیشه در میان زمامداران اموی رواج یافت.»^(۷)

صواب و خطای قدریه

قدریه در مخالفت با عقیده جبر و دفاع از اختیار انسان و عدل الهی بر صواب بودند، ولی در روشی که انتخاب کرده بودند، یعنی انکار قدر الهی در افعال انسان، بر خطا بودند، چرا که لازمه‌اش این است که انسان در انجام کارهای خود مستقل از مشیت و قدر خداوند عمل کند، که با اصل توحید در خالقیت و تدبیر منافات دارد. و به عبارت دیگر دایره سلطنت و قدرت الهی را محدود می‌سازد، و به نوعی ثنویت و شرك در مقام خلق و تدبیر می‌انجامد. این نقد بر قدریه در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که برخی را یادآور می‌شویم:

۱- شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از امام علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«لكل امة مجوس، و مجوس هذه الامة الذين يقولون لا قدر» .^(۸)

۲- امام باقر علیه السلام به حسن بصری فرمود:

«اياك ان تقول بالتفويض، فان الله عز و جل لم يفوض الامر الى خلقه وهنا منه و ضعفا. . .» .^(۹)

۳- از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود:

«مساكين القدريّة ارادوا ان يصفوا الله عز و جل بعد له فاخرجوه من قدرته و سلطانه» .^(۱۰)

در پایان این بحث چند نکته را یادآور می‌شویم:

۱- در مکتب اهل بیت علیهم السلام عقیده جبر و تفویض هر دو باطل است، و عقیده صحیح همان اختیار است که از طریق امر بین الامرین تفسیر شده است.

۲- از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام عمومیت قدرت و خالقیت خداوند مستلزم استناد قیاح افعال انسانها به خدا نیست، زیرا در این جا باید میان قدر و مشیت تکوینی، و قدر و مشیت تشریعی فرق گذاشت.

۳- در مکتب اهل بیت علیهم السلام هم عقیده نافیان قدر به عقیده مجوس تشبیه شده است، و هم عقیده معتقدان به جبر، نافیان از آن جهت که انسان را فاعل مستقل کارهای خود می‌دانستند و لازمه آن اعتقاد به دو آفریدگار است مانند (خدا و انسان) مجوس به دو مبدا (یزدان و اهریمن) عقیده داشتند. و جبرگرایان از آن جهت که به سان مجوس نکاح با مادران و دختران را جایز می‌دانستند، و آن را به خدا نسبت می‌دادند، و افعال ناروای بشر را به خداوند نسبت می‌دادند.

۴- قدریه، چون با بنی امیه روشی سازش ناپذیر و ماجراجویانه داشتند، چندان دوام نیاوردند، ولی نظریه آنان درباره قدر مورد قبول معتزله قرار گرفت و ادامه یافت.

پی‌نوشت‌ها:

۱- مقصود این نیست که قبل از آن اندیشه قدریه در بین مسلمانان وجود نداشته است، بلکه مقصود این است که این عقیده به صورت يك فرقه خاص قبل از این وجود نداشت.

۲- الفرق بين الفرق، ص ۱۸-۱۹.

۳- الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۰.

۴- الاحتجاج، ص ۳۳۶.

۵- امالی السید المرتضی، ج ۱، ص ۱۰۶.

۶- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۸، ۱۶۱.

۷- المغنی، قاضی عبد الجبار، ج ۸، ص ۴.

۸- بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۲۰، روایت ۵۸، به نقل از ثواب الاعمال.

۹- الاحتجاج، ص ۳۳۶.

تاریخچه فرقه مرجئه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۲۰۱

نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

پس از شهادت حضرت علی(ع) و روی کارآمدن بنی امیه، توده مردم که معروف به سواد اعظم شدند، در برابر خوارج که نه امامت حضرت علی(ع) و نه خلافت معاویه را قبول داشتند و نیز در مقابل شیعیان علی(ع) که معتقد به امامت وی بودند، فرقه جدیدی را تشکیل دادند که «مرجئه» خوانده می‌شوند.

نخستین مأخذ موجود از فرقه مرجئه نامه‌ای از حسن بن محمد بن حنفیه است، متن این نامه با شرحی مفصل در مقاله محققان ژوزف فان اس ذیل کتاب «الارجاء» آورده شده است.

رساله حسن بن محمد بن حنفیه تحت عنوان: فی الرد علی القدریه و کتاب «الارجاء» کهن‌ترین سندی است که به دست ما رسیده است.

کتاب «فقه الاکبر» را که منسوب به امام ابو حنیفه است از منابع عقاید این فرقه به شمار می‌آورند.

فضل بن شاذان از علمای قدیم شیعه در کتاب «الایضاح فی الرد علی سائر الفرق»، اطلاعات گرانمایی درباره «مرجئه» به دست می‌دهد.

درباره اشتقاق واژه «مرجئه» اختلاف است حسن بن محمد بن حنفیه در کتاب «الارجاء» معتقد است که منشا ارجاء به عصر حضرت موسی(ع) باز می‌گردد، آن جا در پاسخ سؤال از نسلهای گذشته حضرت موسی(ع) به فرعون گفت: «علم آن به نزد خدا در کتاب او که لوح محفوظ باشد قرار دارد و چیزی از پروردگار من پنهان نیست و او هیچ چیز را فراموش نمی‌کند.»

در آن کتاب به نقل از قرآن مجید چنین آمده است:

کان الارجاء علی عهد موسی نبی الله اذ قال له فرعون: «... ما بال القرون الاولی؟» قال: و هو ینزل علیہ الوحی حتی قال: «... علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی.» طه/۲۰، ۵۲ - ۵۳.

ابو منصور ماتریدی در کتاب «التوحید» الارجاء را به معنی تاخیر آورده و از قول «حشویه» می‌گوید که: این گروه از آن جهت «مرجئه» نامیده شدند که همه کارهای خوب را ایمان نمی‌نامند.

باید دانست که کلمه ارجاء در لغت به دو معنی آمده: یکی انجام دادن کاری پس از کار دیگر و معنی دوم آن امید داشتن به آینده است.

برای تسمیه این فرقه چند وجه ذکر کرده‌اند: نخست آن که، این فرقه نیت و عقیده را اصل شمردند و گفتار و کردار را بی‌اهمیت دانستند.

دوم آن که - معتقد بودند همانگونه که عبادت کردن با کفر سودی ندارد، گناه کردن هم چیزی از ایمان نمی‌کاهد.



سوم آن که - بعضی از دانشمندان مانند نوبختی «ارجاء» را به معنی امیدوار کردن گرفته‌اند، زیرا این فرقه اهل کبایر را با ادای شهادتین از مزیت ایمان نومید نمی‌ساختند و آنان را کافر نمی‌شمردند و برای همه امید آمرزش داشتند. «مرجئه» از مخالفان سرسخت خوارج بودند زیرا خوارج می‌گفتند: مسلمان با ارتکاب گناه کبیره کافر می‌شود، اما «مرجئه» بر خلاف آنان عقیده داشتند که مسلمانان با ارتکاب کبیره از اسلام خارج نمی‌شود و همین عقیده باعث شد که سیاست خود را بر سکوت بنا نهند و بگویند: اگر امام یا خلیفه مرتکب کبیره شود از ایمان خارج نیست و واجب الطاعه است و می‌توان در نماز به او اقتدا کرد. طریحی در «مجمع البحرین» می‌نویسد که: «ارجاء» در لغت به معنی تأخیر است چنان که خدای تعالی فرموده: «و آخرون مرجون لامر الله...» سوره توبه / ۱۰۷ یعنی تأخیر اندازان امر خداوندند.

آنان را «مرجئه» و نسبت به آن را مرجئی مانند (مرجعی) دانستند.

در لغت آمده که: رجل مرج یعنی شخص تأخیر اندازنده مانند: رجل معط یعنی مرد بخشاینده و نیز آنان را به تخفیف مرجیه نیز گفته‌اند. آنان گفتند که: ایمان قول بلا عمل است زیرا ایشان قول را مقدم می‌دانستند و عمل را مؤخر و نیز آنان را از این جهت «مرجئه» نامیدند برای این که حکم اهل گناهان کبیره را تا روز قیامت به تأخیر اندازند.

در حدیث آمده است که: الشيعة سمت العامة، المرجئة، یعنی شیعه، سنیان را مرجئه نامید، زیرا سنیان گمان کردند که خداوند نصب امام را به تأخیر انداخت تا نصب او پس از پیغمبر (ص) بر اختیار امت باشد.

در حدیث دیگر «اشاعره» را مرجی و «قدریه» را معتزلی دانستند.

نخستین کسی که ویژگیهای سیاسی مرجئه آغازین را بیان کرده است خولوف فان فلوتن van - vlooten است که اطلاعات خود را بر شعری از ثابت بن قطنه نهاده است.

ثابت از شعرای «مرجئه» بود و در عصر بنی‌امیه می‌زیست و از یاران یزید بن مهلب سردار بزرگ اموی به شمار می‌رفت.

ثابت در عقاید مرجئه قصیده‌ای سرود که ابو الفرج اصفهانی آن را در کتاب «الآغانی» نقل نموده است و این ابیات از آن چکامه است:

يا هند فستمعی لی ان سیرتنا

ان نعبد الله لم نشرك به احدا

نرجو الامور اذا كانت مشبهة

و نصدق القول فی من جار او عندا

لا نسفك الدم الا ان يرا بنا

سفك الدماء طريق واحد جددا

من يتق الله فی الدنيا فان له

اجرا التقى اذا وفى الحساب غدا

و ما قضی الله من امر فلیس له رد

و ما يقض من شيء یکن رشدا



کل الخوارج مخط فی مقاله

و لو تعبد فیما قال و اجتهدا

اما علی و عثمان فانهما

شقا العصا و بعین الله ما شهدا

یجزی علی و عثمان بسعیها

و لست ادری بحق ایه وردا

یعنی: ای هند از من بشنو که روش ما آن است که بندگی خداوند را کنیم، خدایی که یکتا و بی‌انبارست.

ما کارها را اگر مورد اشتباه باشد به تاخیر می‌اندازیم و سخن هر کس را که ستم کند و یا عناد ورزد تصدیق می‌کنیم.

ما خون کسی را نمی‌ریزیم مگر این که بخواهد در طریق پراکنده خود خون ما را بریزد. هر کس در دار دنیا از خدا بترسد برایش اجر و پاداش پرهیزکاران است زمانی که به حساب هر کس در روز قیامت برسند.

آنچه را قضای خداوند باشد انجام خواهد گرفت و هیچ کس نمی‌تواند آن را بازگرداند.

و هر چه را که خداوند اراده کند چیزی است که در آن خیر می‌باشد.

اما علی(ع) و عثمان، شق عصای مسلمانان کردند و به دید الهی ننگریستند.

پاداش داده می‌شوند علی(ع) و عثمان به کوشش خودشان و من برآستی نمی‌دانم که کدام از آن دو بهترند.

«مرجئه» را اعتقاد بر این بود که: سرنوشت آن جهانی مردم را پیشاپیش نمی‌توان معین کرد و باید آن را به حکم خدا وا گذاشت.

در مقابل ایشان خوارج می‌گفتند: برای مسلمان ایمان قلبی بسنده نیست و مرتکب کبیره جزء مؤمنان به شمار نمی‌آید.

«معتزله» و از آن جمله واصل بن عطا بر آن بودند که مرتکب گناه کبیره نه مؤمن و نه کافر بلکه در میان کفر و ایمان قرار دارد و اگر طاعت کند مؤمن و اگر کفر ورزد به کفر نزدیکتر شود. درباره حکومت امویان «مرجئه» معتقد بودند که فرمانروایی ایشان به خواست خدا بوده و به همین جهت حکومت آنان مشروع است حتی اگر گناهای مرتکب شده باشند. فقط باید با کسانی مبارزه کرد که بر روی مسلمانان شمشیر می‌کشند که در این عبارت مقصود آنان خوارج است.

یکی دانستن حق و قدرت از طرف مرجئه برای بنی‌امیه، موجب انتقاد «معتزله» و «قدریه» شد. عبدالملک مروان کوشید تا با منع گفتگو درباره قدر از انتقاد مردم در مورد حکومت بنی‌امیه جلوگیری کند.

حجاج بن یوسف حاکم عراق از مجامع «مرجئه» پشتیبانی می‌کرد و به سعید بن جبیر کوفی سردار سیاه پوست خود که مرجی بود مقامی حساس واگذار کرد اما رفتار حجاج با ددمنشی که داشت مرجئه را ناراضی ساخت. موضوعی که بیش از همه مرجئه را برانگیخت این بود که حجاج مردم را به دشنام دادن حضرت علی(ع) در همه جا امر می‌کرد و آن را شرط وفاداری به امویان می‌دانست.

از این جهت علمای «مرجئه» متفق الرای شدند که به بی‌دینی و رفض اشخاص را، بدعت به شمار آورند.



در جنگ دیر الجماجم (۸۲ هجری) که حجاج علیه ابن اشعث کرد، مرجئه در صف ابن اشعث مبارزه می کردند. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد «مرجئه» به تقویت دستگاه خود پرداختند.

عمر بن عبدالعزیز سب و دشنام علی (ع) را در ملاء عام پایان بخشید و قریه فدک را به اولاد فاطمه بازگردانید.

مقدسی، در «احسن التقاسیم» می نویسد: مردم دماوند «مرجی» بودند و روستاهای ایشان را بی مسجد دیده و گوید: از مسلمانی به توحید بسنده نموده جز زکات هیچ عمل ظاهری انجام نمی دهند.

بغدادی سه گروه از «مرجئه» را بر شمرده می گوید: دسته ای از ایشان مانند غیلان و ابی شمر و محمد بن شبيب بر کیش قدریان معتزلی رفته و قایل به قدر و ارجاء و تاخیر در ایمان شدند.

گروه دوم - بر کیش جهم بن صفوان رفته و قایل به جبر و ارجاء در ایمان بودند.

گروه سوم - از جبر و قدر بیرون رفتند.

هدف نخستین مرجئه بویژه آنان که در کوفه و بصره پراکنده گشتند آن بود که جامعه مسلمانان را با مخالفت و یا محکوم ساختن هر يك از خلفای راشدین که از سوی شیعه و خارجیان و نیز هواخواهان تندروی عثمان عنوان می شد، یکپارچه سازند.

یکی از شاعران شیعه در نکوهش مرجئه گفته است:

إذا المرجی سرك ان تراه

یموت بدائه من قبل موته

فجدد عنده ذکری علی (ع)

و صل علی النبی (ص) و اهل بیه

یعنی هرگاه می خواهی شادمان شوی از این که يك مرجی بدرد خود پیش از مرگ بمیرد، ذکر نام علی (ع) را در پیش او تجدید کن و به پیغمبر و اهل بیت او درود فرست. بعضی از غلاة شیعه مانند مغیره بن سعید به نقل از سعید بن جبیر از پیغمبر (ص) روایت کردند که فرمود: «المرجئه یهود هذه الامة» یعنی مرجئه یهودیان این امتند.

فرقه های مرجئه از این قرارند:

یونسیه پیروان یونس نمیری

عبیدیه پیروان عبید مکتب

غسانیه پیروان غسان کوفی.

بوثوبانیه پیروان ابو ثوبان کوفی

تومنیه پیروان ابو معاذ تومنی

صالحیه پیروان صالح بن عمرو صالحی.



عقیده «مرجئه» درباره امام یعنی جانشین رسول(ص) خدا، این بود که پس از انتخاب امام به «اجماع» باید هر چه او گوید اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد.

«مرجئه» عصمت امام را از خطا لازم نمی دانستند و پیدایش این فکر بر اثر تسلط بنی امیه بود چون آن حکومت به صورت ظاهر نظم و امنیت را در بلاد اسلامی برقرار کرده بود و سواد اعظم مردم که بیشتر آنان طبقات پیشه ور و زارع و اهل شهرها را تشکیل می دادند و هرج و مرج و جنگ را موجب اتلاف نفوس و ضرر و زیان اموال خود می دانستند از این جهت نظم و امنیت از هر وقت بیشتر مطلوب ایشان بود و این عقیده کاملاً به نفع معاویه و اعقاب او تمام شد.

«مرجئه» وسیله تقویت دستگاه بنی امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند آن فرقه نیز اعتباری داشت ولی همین که بساط دولت اموی برچیده شد «مرجئه» هم از اهمیت و اعتبار افتادند.

بعضی از فرق اسلام عقیده ارجاء را پذیرفتند و از این جهت به قول شهرستانی «مرجئه» به چهار صنف تقسیم می شوند: مرجئه خوارج - مرجئه قدریه - مرجئه جبریه - مرجئه خالص.

نخستین کسی که اهل سنت را مرجئه نامید به روایت ابن ابی العوام، نافع بن ازرق خارجی بود.

مقریزی مرجئه را غلاة فی اثبات الوعد و الرجاء و نفی الوحید می خواند.

شهرستانی آنان را «وعدیه» خوانده است.

برخی از علمای اسلام ابو حنیفه را نیز مرجی دانستند و گفتند که: او در نامه ای که به یکی از پیروان خود نوشته از «مرجئه» دفاع می کند.

گسترش افکار «مرجئه» در خراسان با پیشروی و رواج مذهب ابو حنیفه در آن سامان توأم بوده است.

در کتاب «فضائل بلخ» از نقش ابو حنیفه در امر «ارجاء» سخن رفته است و در آن جا آمده است که: بعضی از مشایخ و علمای کوفه، بلخ را مرجی آباد می گفتند و در این کتاب چنین آمده است: «به سبب آن که ابو حنیفه را مرجی می گفتند و همه اهل بلخ پیرو مذهب او بودند، اهل خراسان چون به سوی عراق هجرت کردند به خدمت برخی علمای دیگر رفتندی مگر علمای بلخ که همیشه ایشان به حضرت ابو حنیفه تحصیل کردند».

ابو مطیع بلخی (در گذشته در ۱۸۳ هـ) مؤلف کتاب «فقه الایسط» که متضمن جوابی از ابو حنیفه است به تبعیت از «مرجئه» گوید که: جدید الاسلام اگر قرآن نداند باز مؤمن است.

ابو مطیع، کتاب «العالم و المتعلم» را که احکام ارجائی ابو مقاتل سمرقندی است و شخص اخیر آن را به ابوحنیفه نسبت داده است گردآورده است، این دو اثر یعنی «فقه الایسط» و «العالم و المتعلم» اساس کلام «مرجئه» را تشکیل می دهد.

امیر اسماعیل سامانی از علمای حنفی حمایت می کرد و به آنان مناصبی می داد.

امیر اسماعیل (۲۷۹ - ۲۹۵) دانشمندان سمرقند و بخارا و دیگر شهرهای ماوراء النهر را فراخواند و از آنان خواست که مذهب سنت و جماعت را بیان کنند، آنان حکیم سمرقندی را بر آن داشتند تا شرحی بر آن مذهب بنویسد.

کتاب او که بر اساس فقه ابوحنیفه نوشته شده بود معروف به «السواد الاعظم» شد و مورد تایید علما قرار گرفت.

در این کتاب از معتقدات «مرجئه» یاد شده است، که مؤمنان را به اطاعت از سلطان، حتی سلطان ظالم، سفارش می کنند و این اطاعت را مایه وحدت جامعه اسلامی می دانند.



الانتصار، ابن خیاط، ص ۷۴.

تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۵۳۹.

الفصول المختارة، ج ۱، ص ۵۱۰.

مقالات الاسلامیین، ص ۱۲۷ - ۱۹۷.

التنبیه و الرد، ص ۴۷، ۱۳۹.

الحوار العین، ص ۱۵۰، ۱۵۳، ۲۰۳.

الفرق بین الفرق، ص ۱۲۱، ۱۲۳.

المقالات و الفرق، ص ۱۲۱ - ۱۳۲.

فرق الشیعه نویختی، ص ۶.

احسن التقاسیم، ص ۳۷، ۳۹، ۳۹۸.

ملل و نحل شهرستانی.

العقیده و الشریعة، ص ۱۸۳.

مقاله مرجئه در کتاب توس رضا زاده لنگرودی، دفتر اول، ص ۱۲۵، ۱۵۹.

Shorter Encyclopedia of Islam p.412

اصطلاحی دیگر مرجئه و نقدی بر مرجئه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۲۷۶
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

درباره مرجئه اصطلاح دیگری نیز گفته شده است، که زمان آن مقدم بر اصطلاح پیشین است، و آن مربوط به اختلافی است که درباره خلیفه سوم و امام علی علیه السلام میان مسلمانان رخ داده بود. گروهی به هواخواهی عثمان بر ضد علی علیه السلام سخن می گفتند، و گروهی به هواخواهی علی علیه السلام عثمان را مورد انتقاد و ملامت قرار می دادند. در این زمان حسن فرزند محمد بن (حنفیه متوفای ۹۵ یا ۹۹ هـ) برای حل این اختلاف پیشنهاد کرد مسلمانان از دو خلیفه اول و دوم به نیکی یاد کنند، ولی درباره دو خلیفه دیگر (عثمان و علی علیه السلام) و کسانی چون طلحه و زبیر که با آنان مخالفت کردند، سخنی نگویند، و حکم درباره آنان را به خدا و روز قیامت واگذارند. (۱)

ویلفرد مادلونگ (۲) در این باره می گوید: «جنبش سیاسی- مذهبی مرجئه در پی دومین جنگ داخلی و قیام شیعیان کوفه به رهبری مختار به طرفداری محمد بن حنفیه به وجود آمد. بحث اصلی بر سر آن بود که انتخاب دو خلیفه اول، ابو بکر و عمر، بی چون و چرا شایسته تایید است، اما داوری مرجئه- که به خصوص در کوفه و



بصره پراکنده شدند- آن بود که با امتناع از سب هر يك از خلفای راشدین، در بین امت مسلمان وحدت ایجاد کنند». (۳)

خطای مرجئه درباره ایمان از دو جهت می‌توان بحث کرد: یکی از نظر احکام و آثار دنیوی آن، که در این صورت اقرار به شهادتین کافی است، و دیگری از نظر احکام اخروی و سعادت و رستگاری انسان، که باید گفت، اعتقاد قلبی و اقرار زبانی کافی نبوده، عمل صالح نیز لازم است. از این رو در آیات قرآن، پیوسته ایمان با عمل صالح همراه آمده است، چنانکه می‌فرماید:

«و العصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات»
بالتر از این، قرآن کریم بر عمل تأکید بسیار کرده، می‌فرماید:
«و ان ليس للانسان الا ما سعى و ان سعيه سوف يری» . (۴)

گذشته از این، آنان به تفاضل در ایمان نیز معتقد نبودند، و ایمان همه افراد را در يك سطح می‌دانستند. این عقیده نیز بر خلاف صریح آیات قرآن کریم است. چنانکه می‌فرماید:

«هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا ایمانا مع ایمانهم» . (۵)
و نیز می‌فرماید:
«انهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم هدی و ربطنا علی قلوبهم» . (۶)

ارجاء، اخلاق و سیاست
نظریه ارجاء خطر بزرگی برای اخلاق بشری است، و عاملی است برای ترویج فساد و بی‌بند و باری، چنانکه ابزار مناسبی در دست زمامداران مستبد و تبهکار نیز خواهد بود. به همین دلیل، هیچ يك از زمامداران اموی با مرجئه به خاطر عقیده ارجاء مخالفت نکرده‌اند. همچنین مصلحان جامعه اسلامی- به ویژه ائمه اهل بیت علیهم السلام- با نظریه ارجاء شدیداً مخالفت کرده‌اند.

از امام صادق روایت شده که به مسلمانان درباره خطر اندیشه مرجئه برای فرزندانشان هشدار داد و فرمود:
«بادروا اولادکم بالحديث قبل ان يسبقکم اليهم المرجئة» . (۷)
گفتنی است که نکوهش مرجئه در احادیث نبوی نیز وارد شده است. (۸)

این بحث را با روایتی از امام صادق علیه السلام در ابطال عقیده مرجئه پایان می‌دهیم. فردی به امام صادق علیه السلام گفت: مرجئه در مقام احتجاج با ما می‌گویند: همان گونه که هر کس نزد ما کافر است نزد خدا نیز کافر است، کسی که نزد ما مؤمن است (اظهار ایمان می‌کند) نزد خداوند نیز مؤمن خواهد بود.

امام علیه السلام فرمود: «سیحان الله» چگونه این دو یکسان است، با آنکه کفر، اقرار عبد است علیه خود، و با وجود اقرار، بینة و شاهد لازم نیست، ولی ایمان، يك ادعاست، و اثبات آن نیاز به شاهد دارد، و آن عبارت است از عقیده و عمل. پس هر گاه این دو هماهنگ باشد، مدعای او ثابت خواهد بود و احکام ظاهری بر آن مترتب می‌گردد. البته چه بسا افرادی که اظهار ایمان می‌کنند، ولی نزد خداوند مؤمن نخواهند بود. (۹)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۶۸.
- ۲- PWiferd madalung
- ۳- مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، ویلفرد مادلونگ، ترجمه جواد قاسمی، ص ۸۹.
- ۴- نجم / ۳۹- ۴۰.
- ۵- فتح / ۴.
- ۶- کشف / ۱۳.
- ۷- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۷، روایت ۵.
- ۸- الايضاح، ص ۴۶.
- ۹- اصول کافی، ج ۲، باب الکبائر، روایت ۲۱، ص ۲۱۶.

عقاید مرجئه

ایمان و عمل

نقطه اشتراك تمامی طرفداران مرجئه جدا کردن حوزه ایمان از عمل است. اما درباره ماهیت ایمان اختلافهایی بین آنان وجود دارد. بعضی ایمان را همان معرفت دانسته‌اند عده‌ای دیگر علاوه بر معرفت خضوع قلبی را اضافه کرده‌اند و بعضی تصدیق (اقرار زبانی) را لازم دانسته‌اند. در نظریه افراطی‌گیری ایمان همان تصدیق است و اقرار زبانی و اصولا معرفت خدا ربطی به تعریف ایمان ندارد.

مسئله دیگری که وجود دارد در مورد داخل شدن اعتراف به حقانیت رسولان در مفهوم ایمان است که این مسئله نیز مورد اختلاف است.

یکی دیگر از مسائل اختلافی در مورد همین مسئله ایمان، ارتباط درونی اجزاء ایمان و مرز کفر است. به تبع اختلاف نظر در مفهوم ایمان در مرز کفر هم اختلافهایی به وجود آمده است مثلا اگر ما ایمان را فقط معرفت بدانیم طبیعتا جهالت مرز کفر است. البته باید توجه داشت که با توجه به فلسفه پیدایش مرجئه، کشش اصلی به سمت اثبات ایمان و دور شدن از تکفیر و کفر است در این صورت شرایط برای ایمان سهل‌تر و برای تکفیر دشوارتر است، اشعری می‌گوید: مرجئه جز کسانی را که همه امت بر تکفیر آنها اجماع دارند کافر نمی‌دانند. (۱) در کنار این مطلب توجه به این مسئله که عضد الدین ریجی می‌نویسد: جمهور فقها و متکلمین احدی از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنند (۲) جالب و تأمل برانگیز است.

مفهوم فسق نزد مرجئه

مرجئه با اصرار بر استقلال ایمان از عمل، مرتکب کبیره را داخل در حوزه ایمان کرده‌اند، بر خلاف خوارج که اصرار بر کفر مرتکب کبیره دارند. معتزله نیز حد وسط را اختیار کرده و مفهوم فسق را برای حل این مسئله عنوان کرده‌اند. به طوری که او را تنها فاسق می‌خوانند نه مؤمن و نه کافر. مرجئه نیز این تعبیر را در مورد مرتکب کبیره به کار می‌برند اما او را مؤمن می‌دانند. البته این اطلاق فسق، بین فرقه‌های مختلف خوارج شدت و ضعف دارد.

مسئله وعید و نظریه مرجئه

مرجئه، جدای از آنکه اصرار بر آن دارند که مرتکب کبیره را از خلود در جهنم معاف سازند تمایل دارند تا درباره ورود موقت او نیز مغری بیابند که البته در این راه با مشکلات عدیده‌ای که مهمترین آنها ظواهر برخی از آیات قرآن است رو به رو شده‌اند. در این باره که آیا اصولا وعید (عذاب) برای فساق در قرآن آمده است یا خیر، دیدگاههای مختلفی از ناحیه مرجئه مطرح شده است، که بعضا با قدری یا جبری بودن قائل مرتبط است.

اختلافاتی که تا اینجا مطرح شد در مباحثی بود که اساسا ارجاء در آن دیدگاههای محوری داشت.

باید توجه داشت که فرقه‌ها، در عقاید جاری جامعه خود درگیر شده و اختلاف نظرهایی در میان رهبران آنها پدید می‌آمده است.

اما مرجئه به دلیل هضم شدن در اهل سنت و جماعت، نتوانستند آن قدر پایدار بمانند که در مسایل دیگر دیدگاههای مهمی را که مختص آنها باشد، عرضه کنند. برای آشنایی بیشتر با اختلاف نظرهای مرجئه درباره «معاصی انبیاء»، «حبط اعمال»، «توحید»، «رؤیت»، «خلق قرآن»، «ماهیه الباری»، «اسماء و صفات» می‌توان به مقالات الاسلامیین اشعری مراجعه کرد.

خلافت و استفاده از سیف

درباره خلافت، بسیاری از مرجیان، همانند اهل حدیث، در خلافت خلفای نخست تردید داشتند در عین حال برخی از مرجیان همچون غیلان، اعتقادی به لزوم خلافت در قریش نداشتند.



درباره آراء مرجیان در خروج بر سلطان و استفاده از زور برای اقامه حق، باید به شرکت آنان در شورشهای ضد اموی توجه داشت. اشعری هم عقیده بیشتر آنان را در جواز خروج بر سلطان نقل کرده است. (۳)

(«مرجنه» رسول جعفریان) با تلخیص

تقسیمات و فرق مرجئه (۴)
در يك تقسیم کلی می‌توان مرجئه را به دو گروه تقسیم کرد:

الف) کسانی که در مورد حضرت علی و عثمان قضاوتی نکردند و امر آنانرا به خدا واگذار کردند. (مرجنه در رابطه با مسائل اجتماعی)

ب) گروهی که فائلد ایمان تنها گفتار است و عمل در آن نقشی ندارد. (مرجنه در رابطه با مسائل اعتقادی و کلامی)

در مورد گروه اول می‌توان به صورت کلی‌تر چنین گفت، مرجئه گروهی بودند که در رابطه با امور مشتبّه، قضاوتش را به روز قیامت واگذار می‌کنند تا خداوند درباره آن امور تصمیم بگیرد. این اعتقاد در صور مختلفی ظهور کرد که يك نمونه آنرا ما ذکر کردیم.

گروه دوم خود به چند فرقه تقسیم شده‌اند که عبارتند از:

۱- قائلین به تأخیر و جدایی عمل از ایمان و اینکه ایمان قابل نقص و زیادت نیست و استثنا نمی‌پذیرد، به این گروه «مرجبة الفقهاء» می‌گویند، عده‌ای از اهل کلام مثل اشاعره و ماتریدیه و ابو حنیفه و بعضی فقها داخل در این جرگه شدند پیدایش این نظریه را بین سالهای ۷۳ تا ۸۳ هجری قمری دانسته‌اند.

۲- قائلین به اینکه ایمان مجرد معرفت بوده و معصیت به ایمان ضرری نمی‌رساند. جهمیّه و غیلانیّه و شمیره از این گروهند، به این عده «مرجنه غالی» می‌گویند.

۳- قائلین به اینکه ایمان فقط قول زبانی است و حتی معرفت در آن نقشی ندارد، این نظریه را به کرامیه نسبت داده‌اند.

برای مرجئه تقسیمات دیگری هم ذکر کرده‌اند مثل یونسیه، عبیدیه، عنسانیّه، بوثوبانیّه، توفیه و صالحیه که به اعتبار مشایخ این فرقه‌ها نامگذاری شده‌اند. (۵)

ایمان، اسلام و عمل در لسان اهل بیت (ع) (۶)
در پایان این مقاله شایسته است تأملی در دیدگاه اهل بیت نسبت به عمل و نقش آن در ایمان داشته باشیم که طبیعتاً این تأمل، خود نقدی بر نظریه ارجاء خواهد بود.

از آیات قرآن و همچنین روایات ائمه استفاده می‌شود که محدوده اسلام جدای از محدوده ایمان است، ایمان تصدیق قلبی است و در مرحله‌ای بالاتر از اسلام قرار دارد. در حالیکه اسلام تنها شهادتین لسانی و عمل به شرع است.

در روایتی از امام صادق (ع) ایمان معرفت نسبت به اعتقادات و احکام دانسته شده (۷) با این بیان ممکن است مسلمان بدون ایمان داشته باشیم اما مؤمن بدون اسلام ممکن نیست. انسان گناهکارطبق بیان این روایات از حوزه ایمان خارج می‌شود اما از حوزه اسلام بیرون نمی‌رود و با توبه و استغفار می‌تواند مجدداً به محدوده ایمان داخل شود. کفر وقتی حاصل می‌شود که حلال خدا حرام شمرده شود یا بالعکس، و یا اینکه ضروری از دین انکار شود. مرجئه مرتکب کبیره را مؤمن می‌دانند که در اینجا تا حدی با بیانات ائمه اختلاف و تعارض دارند. در ضمن ائمه نپذیرفته‌اند که ایمان حد ثابتی داشته باشد و کم و زیاد نشود، (۸) در این روایات از ایمان داری

درجات و مراتب مختلفی است. نکته دیگر اینکه در روایات، نقش عمل را در ایمان منتفی ندانسته‌اند.

و در برابر موضع افراطی ارجاء، امام صادق (ع) فرموده‌اند: ملعون است کسی که ایمان را صرف گفتار و بدون عمل بداند. (۹) در روایت دیگری امام عمل را تنبیه وجود ایمان دانسته‌اند.

حتی در بعضی از روایات عمل جزو ایمان دانسته شده و در تعریف ایمان آورده‌اند که الایمان قول و عمل اخوان شریکان. (۱۰)

در مجموع باید گفت در لسان اهل بیت ایمان و عمل هر دو اهمیت دارند و ایمان بدون عمل اساسا انسان را از حوزه ایمان بیرون می‌برد البته نه به سوی کفر که به سوی اسلام صرف که عبارت از ظواهر است.

برای آشنایی با دیدگاه‌های متکلمین شیعه می‌توان به اوائل المقالات شیخ مفید (ص ۷۰-۷۱) و الذخیره سید مرتضی (ص ۵۳۶-۵۳۷) و همچنین رسائل المرتضی (ج ۱، ص ۱۵۵) و کشف المراد علامه حلی (ص ۴۵۴) مراجعه کرد، که دیدگاه آنها نیز همان دیدگاه، اهل بیت و روایات می‌باشد.

پی‌نوشتها:

- (۱) مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۰۷
- (۲) المواقف، ص ۳۹۲
- (۳) مطالب ابن قسمت، از کتاب القدریه و المرجیه، ناصر بن عبدالکریم، تهیه شده است.
- (۴) فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور.
- (۵) مرجیه تاریخ و اندیشه، رسول جعفریان ص ۱۰۲ به بعد
- (۶) مقالات الاسلامیین، اشعری، ج ۲، ص ۱۲۵
- (۷) الکافی، ج ۲، ص ۲۴
- (۸) الکافی، ج ۲، ص ۳۴۰
- (۹) بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۹۰
- (۱۰) الکافی، ج ۲، ص ۲۵۰

مرجئه

حسن بن محمد بن حنفیه بنیانگذار ارجاء:
بر اساس نوشته‌های شرح حال نویسان، حسن فرزند محمد بن حنفیه نخستین کسی است که درباره ارجاء سخن گفته و مطلب نوشته است. شهرستانی می‌گوید: او بر آن بود که صاحب گناه کبیره تکفیر نمی‌شود، زیرا طاعات و معاصی از اصل ایمان نیست، ولی عمل را مؤخر از ایمان نمی‌دانست. (۱)

ابن حجر می‌نویسد: به گفته حسن: در مورد کسانی که در فتنه (جنگ صفین) وارد شدند نباید ابراز عقیده کرد. اما در مورد ارجاء مربوط به ایمان سخنی نگفته. این حرف کمی با حرف شهرستانی منافات دارد. (۲)

بنابر این اولین اندیشه ارجاء تنها به معنای عدم شهادت بر مخطی یا مصیب بودن کسانی است که در فتنه افتاده‌اند. اصطلاح ابن سعد درباره «مرجئه الاولى» نیز مؤید همین معناست. (۳) حسن اولین کسی است که در ارجاء تألیفی از خود به یادگار گذاشته است. در مورد تأثیر آثار او، نکته مهمی که وجود دارد، اینست که غیلان دمشقی مذهب ارجاء را از حسن بن محمد بن حنفیه گرفته است. (۴)

طبق این شواهد اولین اصل مرجئه عدم قضاوت در مورد افرادی است که در فتنه گرفتار آمده‌اند.

دومین سند رسمی ارجاء شعر ثابت بن قطنه
بایعت ربی بیعا ان وفیت به



جاورت قتلی کراما جاوړوا احدا
یا هند فاسمعی ان مسیرتنا
ان نعبد الله لم نشارك به احدا
نرجی الامور اذا كانت مشبهه
و نصدق القول فیمن جار او عندا
المسلمون علی الاسلام کلهم
و المشركون اشتوا دینهم قددا
و لا اری ان ذنبا بالغ احدا
من الناس شرکا اذا ما وحدوا الصمد
من یتق الله فی الدنيا فان له
اجر التقی اذا وفی الحساب غدا
و ما قضی الله من امر فلیس له
رد و ما یقض من شیء یکن رشدا
کل الخوارج مخط فی مقالته
و لو تعبد فیما قال و اجتهدا

در این شعر به صراحت عمل از ایمان جدا نشده، همچنین در مورد عدم زیادت و نقصان ایمان مطلبی وجود ندارد، بلکه فقط بر این مسأله تأکید شده است که مسلمان بعد از مسلمان شدن و با ادعای اسلام، لفظ شرک بر او اطلاق نمی‌شود، همچنین، گناه يك مسلمان را داخل حوزه شرک نمی‌کند. روشن است که این مطلب می‌توانسته نگرش کلامی جدایی عمل از تعریف ایمان را به وجود آورد، طبق این شعر مرجئه در برابر ستمکاران موضع گیری می‌کنند. بر اساس این شعر، باید این نظر را پذیرفت که مرجئه نخستین در مسلمان دانستن همه مسلمانان اصرار می‌ورزیده‌اند برخلاف خوارج. این نگرش نه علم را توجیه می‌کند و نه از ارزش عمل می‌کاهد.

تا اینجا مرجئه دو مطلب را پذیرفته‌اند:

الف) همه طرفهای درگیر مسلمان هستند.
ب) قضاوت در مورد آنها به خدا و روز قیامت واگذار می‌شود.

ابو حنیفه تئوری پرداز ارجاء:
از جمله مباحث جنجال بر انگیز درباره مرجئه، بحث ارتباط ابو حنیفه با این فرقه است، زمانی اتهام مرجئی بودن برای ابو حنیفه از مهمترین اتهامات او و استادان و شاگردان وی بوده است، اما بعدها کوشش فراوانی صورت گرفته تا در این باره از وی دفاع شود، البته این دفاع، بدین معنی نیست که ارجاء او چیز دیگری بوده و با ارجاء دیگران فرق می‌کرده، چرا که بسیاری دیگر، اعتقادشان در مورد ارجاء شبیه معتقد او بوده و مورد مدح قرار گرفته‌اند.

شایسته است ابتدا در مورد حماد بن ابی سلیمان (م ۱۲۰) مهمترین استاد ابو حنیفه سخنی بیان کنیم. این حماد از محدثان کوفی و مرجی مذهب بوده است. گفته‌اند که ریاست مرجئه را داشته و اولین کسی بوده که در کوفه ندای ارجاء داده است. (۵)

ابو حنیفه از برجسته‌ترین شاگردان او بوده است، پس از درگذشت او اهل حدیث به دلیل مرجئی بودنش، بر وی طعنه زدند، شاگردان حماد ابتدا فرزندش را جانشین او کردند اما از عهده کارها برنیامد، سپس ابو حنیفه پذیرفت و پس از آن بود که مقبولیت عام یافت. (۶) از دیگر استادان ابو حنیفه محارب بن دثار است که به نوشته ابن سعد از مرجئه الاولی بوده است. (۷)

یکی دیگر از شاگردان حماد نیز که از سران مرجئه به شمار می‌آید موسی بن ابی کثیر است که از متکلمان مرجئه بوده است.



بنابر این محفل درس حماد بن ابی سلیمان مرجئی پرور بوده است. نقلهای فراوانی در مورد مرجئی بودن ابو حنیفه در دست است البته در مقابل این نقلها عده‌ای هم مرجئی بودن او را انکار کرده‌اند، شهرستانی یکی از آنهاست که اتهام مرجئی بودن ابو حنیفه را دروغ می‌داند اما در میانه سخنش اشاره کرده که ابو حنیفه تعریف ایمان را به گونه‌ای آورده که مرجئه قائل بوده‌اند. (۸)

در این باره نمی‌توان تردید کرد که ابو حنیفه ارزش عمل را در تئوری کم نمی‌کرده است، نظریه جدایی ایمان و عمل، اصولاً فلسفه وجودیش، دفاع از کسانی بود که مؤمن بودند و گرفتار فتنه شده بودند. این نظریه برای اثبات ایمان هر دو گروه که عمل متفاوت داشتند، ایجاد شده بود، هر چند بعدها به اباحی گری منجر شد، اما رؤوس مرجئه خود از عباد و فقها بودند و در عمل وفادار به شرع و هیچگاه اباحی گری را تأیید نکرده‌اند.

ابو حنیفه، تئورسین نظریه جدایی ایمان و عمل:
ابو حنیفه می‌گوید: عمل جز ایمان است و ایمان جز عمل، بسیاری از اوقات مؤمن اعمالی را انجام نمی‌دهد مثل زن حیض که تکلیف نماز و روزه ندارد، اما نمی‌توان گفت ایمان هم در آن دوره از وی مرتفع شده است. در فقه اکبر می‌گوید: ایمان همان اقرار و تصدیق است، ایمان اهل آسمان و زمین از آنجهت که ایمان بدان دارند زیادت و نقصان برنمی‌دارد گرچه از جهت یقین و تصدیق زیادت و نقصان در آن وجود دارد. همه مؤمنان در معرفت، یقین، توکل، محبت، رضا، خوف، رجاء و ایمان مساوی با یکدیگرند. (۹)

رساله العالم و المتعلم آینه ارجاء
این رساله در ردیف تألیفات ابو حنیفه شمرده شده است، در این رساله ابو حنیفه عقاید خود را پیرامون ایمان و محدوده آن بخوبی بیان کرده است. با توجه به مطالب این رساله می‌توان عقاید ابو حنیفه را چنین خلاصه کرد.

- ۱- ایمان جدای از عمل است و شدت و ضعف ندارد.
- ۲- ارجاء به معنی توقف در مقابل امور مبهم و مشتبّه است و قضاوت نکردن در مورد دو دسته‌ای که مقاتله می‌کنند.
- ۳- دو گروه مقاتل هر دو بر صواب نیستند، یا هر دو بر خطا یا یکی بر خطاست.
- ۴- انبیاء و بعضی که شهادت به بهشتی بودن آنها داده شده به بهشت می‌روند، کافران به جهنم، در مورد دیگران باید توقف کرد.
- ۵- مؤمن با انجام گناه حتی کبیره از دایره ایمان خارج نمی‌شود.

غلو در ارجاء و سیر انحطاط آن

ابن خرم طایفه‌ای را به عنوان غلاة المرجئیه نام می‌برد و می‌گوید آنان بر دو دسته‌اند : دسته‌ای که ایمان را همان قول و کلام دانسته‌اند و حتی اگر شخص در قلب خود کفر بورزد او را مؤمن می‌دانند (محمد بن کرام سجستانی) طایفه دوم ایمان را يك اعتقاد قلبی می‌دانند، حتی اگر شخص کفر بورزد یا بت بپرستد یا در ظاهر بر مرام یهود و نصرانیت باشد، باز همچنان مؤمن است. (۱۰) (جهم بن صفوان)

همه کسانی که خواسته‌اند مرجئه را بکوبند، همین نحو اتهامها را بر آن وارد کرده‌اند .

ارجاء مقول به تشکیك است و در آن مراتب گوناگونی وجود دارد. مراتب بالای آن همان ارجاء غالی است.

بنا به اظهار برخی صاحب نظران ارجاء به تدریج رو به اباحه گری گذاشت، (۱۱) حتی اگر این امر درست باشد مسلماً سران اولیه ارجاء خواهان آن نبوده‌اند. در دوره مأمون ارجاء با اباحی گری تا حدود زیادی مرادف گشته بود، نهایت مرجئه در اهل سنت و جماعت محو شدند.

مرجئه و سیاست:

ظاهر امر آن است که گریز مرجئه از بحثهای مذهب‌سیاسی درباره علی و عثمان برای جدا کردن مسیر خود از سیاست بوده است. اما همان گونه که واقعیات تاریخی بیان می‌کند، گریز آنان از بحث فوق به علت سودمند ندانستن آن بوده است و آنان مشارکتی فعال در سیاست و فعالیت بر ضد بنی امیه داشته‌اند.



شرکت مرجئه در قیام عبدالرحمن بن اشعث بر ضد امویان، حمایت از شورش یزید بن مهلب درگیری شدید غیلان دمشقی با امویان و نهایتاً قتل او به دست هشام، نمونه‌هایی از حرکتهای سیاسی مرجئه بر علیه امویان است.

مرجیان خراسان نیز در قیامهای علیه بنی امیه شرکت کرده‌اند. در دوره بنی عباس برخی بر ضد حکومت و برخی در کنار هارون و وزیر وی بوده‌اند.

پی‌نوشتها:

- (۱) الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۸
- (۲) تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۲۱
- (۳) طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص ۳۰۷
- (۴) المنیه و الامل فی شرح الملل و النحل، ص ۱۳۷
- (۵) الضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۳۰۷
- (۶) عقود الجمان فی مناقب الامام الاعظم النعمان، ص ۱۲۸
- (۷) طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص ۳۰۷
- (۸) الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۲۷، ۱۲۶
- (۹) شرح الفقه الاکبر، ص ۵۷-۶۳
- (۱۰) الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۲۰۴
- (۱۱) الامام ابو حنیفه، ص ۱۷۵

خوارج

علل پیدایش خوارج و برخورد امام علی (ع) با ایشان

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۲۸۰
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

فرقه خوارج در سال ۳۷ هجری در جریان جنگ صفین و مسئله حکمیت پدید آمدند. آنان عده‌ای از سپاهیان حضرت علی علیه‌السلام بودند که در آغاز از معاویه و عمرو عاص فریب خورده و با پیشنهاد حکمیت از طرف معاویه موافقت کردند، و امام علیه‌السلام را به قبول آن وادار کردند. ولی پس از آنکه قرار داد آتش بس و آیین نامه حکمیت به امضای طرفین رسید، آنان که تازه به اشتباه خود پی برده بودند، به جای آنکه خود را نکوهش کنند و از امام علیه‌السلام عذر بخواهند، مرتکب اشتباه بزرگتری شده و حکمیت را از اساسا مردود دانسته و آن را مخالف با حکم خدا انگاشته، ارتکاب آن را مایه شرک و کفر اعلان کردند. از این رو از امام علیه‌السلام خواستند که از کرده خود توبه کند و عهد نامه آتش بس را نقض کرده، جنگ با معاویه را از سر گیرد.

امام علیه‌السلام در برابر آنان ایستاد و یادآور شد که اولاً: برداشت آنان از حکمیت نادرست است، زیرا آنچه حکم قرار داده شده افراد نیستند، بلکه قرآن کریم است، و خداوند دستور داده است که در منازعات به قرآن و پیامبر رجوع شود، (۱) رجوع به قرآن به این است که به حکم آن گردن نهیم. و رجوع به پیامبر صلی الله علیه و اله به این است که به سنت او عمل کنیم. هر گاه طبق قرآن و سنت پیامبر دآوری شود، حق با ما خواهد بود. (۲)

ثانیا: حکمیت از اساس مخالفت با قرآن نیست. اشتباهی که رخ داده این بوده است که در شرایطی که سپاهیان امام علیه السلام در چند قدمی فتح و پیروزی بودند، طرح آتش بس و حکمیت، واقع بینانه نبود، و آن حضرت نیز مخالفت خود را با آن اعلان کرد، (۳) و این خوارج بودند که قبول آن را به امام علیه السلام تحمیل کردند. (۴)

ثالثا: شکستن عهد و میثاق با نص قرآن کریم و تعالیم اسلامی مخالف است، و تا طرف مقابل آن را نقض نکرده است، شکستن آن روا نیست. (۵)

لکن آنان همچنان بر در خواست و رای خود پافشاری کردند و امر تحکیم را بر خلاف حکم خداوند، و قبول آن را گناهی بزرگ و مایه شرک می دانستند، و آنگاه که امام علیه السلام با سپاهیان خود از صفین رهسپار کوفه گردید، آنان در مکانی به نام حروراء اقامت گزیده، وارد کوفه نشدند، و شبت بن ربیع را به عنوان فرمانده جنگ و عبد الله بن کواء را به عنوان امام جماعت انتخاب نموده، توافق کردند که کارها به صورت شورایی انجام شود، و امر به معروف و نهی از منکر را شعار خود ساختند.

مهمترین عامل پیدایش فرقه خوارج، کوتاه فکری و ساده اندیشی و کج فهمی آنان بود که موجب شد اولاً: آیه قرآن «ان الحكم الا لله» را نادرست تفسیر کرده، حکم به معنای قانون و برنامه حکومت را با حکم به معنای فرمانروایی و داوری اشتباه کنند، و در نتیجه حکمیت را مخالف قرآن بدانند.

ثانیا: ارتکاب گناه را موجب شرک و کفر دانسته، کسانی را که به حکمیت رضایت داده بودند، مشرک و کافر بشمارند.

امام علی علیه السلام آنگاه که خوارج شعار «ان الحكم الا لله» را سر می دادند، فرمود: «کلمة حق يراد بها الباطل، نعم لا حكم الا لله، و لكن هؤلاء يقولون لا امر الا لله و لا بد للناس من امير بر و فاجر» (۶)

سخن حقی است که معنی باطلی از آن اراده شده است. آری، حکم (قانون) مخصوص خداوند است، ولی این گروه (خوارج) می گویند: امارت و رهبری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به امیر و رهبر نیاز دارند، خواه نیکوکار باشد یا بد کار. (یعنی حتی اگر فرمانروای نیکوکار وجود نداشته باشد، وجود فرمانروای ناصالح از هرج و مرج بهتر است).

و در جای دیگر پس از اشاره به ماجرای حکمیت و اینکه او در آغاز با آن موافق نبود، و خوارج آن را تحمیل کردند، خطاب به آنان فرمود: «و انتم معاشر اخفاء الهام، سفهاء الاحلام» (۷) شما جمیعتی سبک عقل و نابخردید.

پی نوشت ها:

- ۱- فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول (نساء / ۵۹) .
- ۲- نهج البلاغة، خطبه ۱۲۵.
- ۳- ما هو ذنب و لكنه عجز من الراي و ضعف من الفعل. . . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰.
- ۴- و قد كنت نهيتكم عن هذه الحكومة فابيتم على ابناء المناذرين حتى صرفت رأيي الى هواكم. نهج البلاغة، خطبه ۳۶.
- ۵- وبحكم ا بعد الرضا و الميثاق و العهد نرجع، اليس الله تعالى قد قال: «اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الايمان بعد توكيدها و قد جعلتم الله عليكم وكيلا» . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱.
- ۶- نهج البلاغة، خطبه ۴۰.
- ۷- همان، خطبه ۳۶.

تاریخچه فرقه خوارج

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۸۶

نویسنده: دکتر محمد جواد مشکور

خوارج گروهی بودند پس از دآوری حکمین بین حضرت علی (ع) و معاویه به وجود آمدند.

هنگام مراجعت حضرت علی (ع) از صفین به کوفه عده‌ای از لشکریانش بر او شوریدند و حکمیت را بر خلاف اسلام دانستند و گفتند: لا حکم الا لله. یعنی فرمانی جز فرمان خدا نیست از این جهت آنان را «محکمه اولی» یعنی دآوری خواهان نخست خواندند.

سپس دوازده هزار تن از ایشان از لشکر حضرت علی (ع) جدا شده و به حروراء نزدیک کوفه رفتند و با وی مخالفت کردند بدین سبب آنان را «حروریه» نامیدند خوارج خود را «شرأه» می‌خواندند و خارجی که جمع آن خوارج می‌باشد لقبی است که دشمنان ایشان به آنان داده‌اند.

«شرأه» به معنی فروشندگان است و مفردش شاری می‌باشد، این عنوان را بدین علت انتخاب کردند که می‌گفتند: ما جان خویش را برای پاداش اخروی فدا می‌کنیم.

این نام مأخوذ است از آیات: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله..» بقره/۲۰۷ یعنی: از مردم کسانی هستند که نفس خود را به جهت خشنودی خداوند می‌فروشند و در راه او فدا می‌کنند.

«ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون...» توبه/۱۱۱. یعنی: همانا خداوند از مؤمنان نفس‌ها و اموالشان را بخرد و به جای آن به ایشان بهشت را داد تا در راه او بجنگند و بکشند و کشته شوند.

اما برونو Brunnow که از معاریف خاورشناسان است در رساله خود درباره خوارج می‌نویسد: این که گفته‌اند لقب خوارج را دشمنان به آن گروه داده‌اند درست نیست زیرا این عنوان به معنی تمرد و عصیان در مورد ایشان نیامده است و این کلمه مانند لفظ (مهاجرین) مراد کسانی هستند که در راه خدا جلای وطن کرده و دور از اوطان خویش زندگی کرده‌اند و آن مأخوذ از آیه است: «... و من یخرج من بینه مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله...» نساء/۱۰۱. یعنی: هر که از خانه خود برای خدا و رسولش بیرون رود و مرگ او فرا رسد به تحقیق خداوند او را پاداش خواهد داد.

عقاید خوارج

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۸۷
نویسنده: دکتر محمد جواد مشکور

خوارج علی (ع) و عثمان و معاویه و حکمین (ابو موسی اشعری و عمرو بن العاص) را کافر شمردند. آنان می‌گفتند که: جانشین پیغمبر لازم نیست عرب و از قبیله قریش باشد، خلافت غیر عرب و حتی غلامان رانیز جایز می‌دانستند به شرط آن که او شخصی با تقوا و شمشیر زن و عادل باشد.

حتی بعضی از فرق ایشان مانند شبیهیه در خلافت فرقی میان زن و مرد نمی‌گذاشتند و امامت زنان را جایز می‌شمردند.

خوارج، مرتکب «گناهان کبیره» را کافر می‌شمردند و ریختن خونشان را مباح می‌دانستند. اینان نکاح با زنان و دختران و فرقه‌هایی که از ایشان تبری می‌جستند را جایز شمردند و خروج با امامان خود را بر ضد کافران و منافقان «واجب» دانند.

فرقه ها

فرقه اباضیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۶
نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

به کسر همزه پیروان عبدالله بن اباض تمیمی اند که مردی خارجی بوده، و از دیگر خوارج انشعاب پذیرفت. پیدایش این فرقه هنگامی صورت گرفت که عبدالله بن اباض از خوارج افراطی کناره گرفت، و مانند فرقه «صفریه» راه اعتدال برگزید.

ابو بلال مرداس بن ادیه تمیمی از پیشوایان نخستین این فرق بوده و در سال ۶۲ ه. کشته شد. پس از او عبد الله بن اباض ریاست آن فرقه را به دست گرفت. وی در سال ۶۵ ه. بکلی از خوارج ازرقی جدا شد و در بصره بر ضد زبیریان خروج کرده و چون مردی فقیه بود و در منابع اباضیه او را امام اهل التحقيق و امام القوم و امام المسلمین خواندند. سبب قعود و اعتدال عبد الله بن اباض ظاهرا سازش او با عبدالمک بن مروان خلیفه اموی و همراهی با وی بر ضد عبدالله بن زبیر بود. سیاستی را که عبدالله بن اباض در برابر خلفای اموی پیش گرفت، جانشین وی ابو الشعثاء جابر بن زید ازدی همچنان ادامه داد.

اصل وی از عمان بود، و در حدود یکصد هجری چند سال پس از مرگ عبدالله بن اباض درگذشت. ابو الشعثاء جابر با حجاج بن یوسف ثقفی روابطی دوستانه داشت، ولی این حسن رابطه دیری نپایید و حجاج به کشتن اباضیه مانند دیگر خوارج پرداخت، و در زمان او بیشتر بزرگان اباضی به عمان تبعید شدند.

جابر را شاگردی ایرانی الاصل بود که ابو عبیده مسلم بن کریمه تمیمی نام داشت و از فقها و دانشمندان آن فرقه بشمار می‌رفت و پس از مرگ وی جانشین او گشت و اباضیه از سراسر عالم اسلام برای تحصیل علم در بصره به نزد او می‌آمدند.

هنگامی که خلافت اموی به عمر بن عبدالعزیز رسید، امید بزرگان اباضی به جلب تایید آن خلیفه پرهیزکار افزایش یافت.

ابو عبیده مسلم بن کریمه، سفارتی نزد این خلیفه فرستاد. شاید در نتیجه همین سفارت بود که عمر بن عبدالعزیز اجازه داد که اباس بن معاویه اباضی قاضی بصره شود، و در بصره يك مرکز تعلیمی تاسیس شد، که طلاب خوارج برای تحصیل بدانجا می‌آمدند.

ابو عبیده پس از فارغ التحصیل شدند ایشان، آنان را برای تبلیغ به بلاد اسلامی می‌فرستاد. پس بصره مرکز پنهانی تبلیغات اباضی هم گردید.

پس از سقوط بنی امیه و روی کار آمدن عباسیان، منصور دوانقی مدتی نسبت به اباضیان نظر مساعد داشت. بعد از مرگ ابوعبیده انحطاط طایفه اباضیه در بصره آغاز شد، و مراکزی از جماعات آن قوم در کوفه، حجاز، حصرموت، یمن و عمان ایجاد گشت.

از پایان قرن اول هجری خوارج عمان رنگ اباضی پیدا کردند، عامل مؤثر در این امر «جابر بن زید» و تاثیر دیگر فقهای اباضی بصره بود، که حجاج بن یوسف آنان را به عمان تبعید کرده بود. پس از آن شورشی در آنجا رخ داد، که پیشوای ایشان جلندی بن مسعود بود. این شورش تا به حصرموت و یمن کشیده شد، ولی سرانجام در سال ۱۲۴ ه. بر اثر رسیدن سپاهیان عباسی به فرماندهی خازم بن خزیمه برافتاد. درباره نقش مهم عمان در تاریخ اباضیه این ضرب المثل رایج گشت:

باض العلم بالمدينه و فرخ بالبصره و طار الى عمان. یعنی علم در مدینه تخم گذاری کرد و در بصره جوجه برآورد و به سوی عمان پرواز کرد.

بعضی از رؤسای اباضی عمان لقب والی یا متقدم (پیشوا) داشتند.

مهمترین جماعت‌های اباضی در میان شهرهای صحار و توام می‌زیستند، و بیشتر در ناحیه باطنه و حوالی رستاق زندگی می‌کردند، و پایتخت سابق ایشان شهر «نزوی» بود. در عصر حاضر مذهب اباضی کیش قبایل عمانی غافری و هناست.

سپس فرقه اباضی به آفریقای شرقی و خلیج فارس از جمله قشم و سواحل کرمان و ایران گسترش یافت. داعیان ایشان که «حملة العلم» نامیده می‌شدند و یکی از آنان «هلال بن عطیه خراسانی» - از دعاة ابو عبیده مذکور - بود که با تبلیغات خود آن مذهب را در بعضی از نقاط آن استان رواج داد. از بزرگان اباضی در خراسان می‌توان از ابو غانم بشر بن غانم خراسانی صاحب کتاب «المدونه» نام برد، که از دانشمندان آن طایفه در قرن سوم هجری است.

اباضیه در مغرب: نخستین داعی که به دعوت مذهب خوارج اباضی در مغرب پرداخت «سلامة بن سعید» سلمة بن سعد از مشایخ بصره بود، که در اوایل قرن دوم هجری این مذهب را در شمال آفریقا تبلیغ می‌کرد. پس از آن به نام شخصی به اسم عبدالله بن مسعود تجیبی برمی‌خوریم، که در لیبی و طرابلس غرب آن مذهب را رواج می‌داد، و قبیلہ بربر (هواره) را به این مذهب تبلیغ می‌کرد.

پس از آن اسماعیل بن زیاد نفوسی به توسط قبایل بربر اباضی طرابلس با عنوان «امام الدفاع» برگزیده شد و در حدود سال ۱۳۲ به قتل رسید، و با مرگ او حکومت زیادی طرابلس منقرض گشت.

پس از آن عبدالرحمن بن رستم که اصل ایرانی داشت، در قیروان حکومت اباضی تشکیل داد، سپس شهر تاهرت را تسخیر کرد، و در سال ۱۶۰ ه. به امامت اباضیه در شمال آفریقا برگزیده شد.

در زمان دو جانشین ابن رستم، عبدالوهاب بن عبدالرحمن و افلح بن عبدالوهاب اباضیت در مغرب به اوج خود رسید، و از قرن ششم هجری پس از غلبه فاطمیان بر شمال آفریقا انحطاط دولت اباضیه در آن ناحیه آغاز شد، و اباضیان آفریقای شمالی در چند ناحیه دور گوشه‌گیری اختیار کردند و تا زمان حاضر در آن ناحیه‌ها بر جای مانده‌اند.

فرق اباضی: مهم‌ترین شاخه‌های مذهبی اباضی معروف به اباضیه «وهبیه» مغرب است، که خود را «اهل المذهب» و نیز «اهل الدعوة» می‌خوانند.

فرقه دیگر حارثیه هستند که مؤسس آن مذهب حمزه کوفی بود، و در مساله «قدر» پیرو عقاید «معتزله» شد، و آن فرقه منسوب به عالمی اباضی موسوم به حارث بن مزید هستند.

فرقه دیگر «طریفیه» هستند که از یاران عبدالله بن طریف از اصحاب امام طالب الحق می‌باشند، که در حدود سال ۱۲۹ هجری در عربستان جنوبی تاسیس شد.

دیگر از فرق اباضی: نکار، نفاثیه، خلفیه، عمریه، حسنیه، سکاکیه، حفصیه و یزیدیه هستند که ذکر غالب ایشان در این فرهنگ خواهد آمد.

عقاید اباضیه: ایشان مانند «صفریه» شاخه معتدل خوارج را تشکیل می‌دادند، آنان بر خلاف ازارقه که از خوارج تندرو بودند، مخالفان خود را از اهل قبله کافر می‌دانستند نه مشرک (۱)، حتی ازدواج با ایشان و میراث بردن از آنان را روا می‌شمردند، و می‌گفتند مرتکبان کبائر موحدند نه مؤمن، استطاعت را عرضی از اعراض می‌دانستند که با افعال عباد تحقق می‌یابد. بر خلاف دیگر خوارج، امامشان را امیرالمؤمنین و خودشان را «مهاجرین» نمی‌خواندند، و می‌گفتند که هرگاه تکلیف ساقط شد عالم نیز فانی خواهد شد.

شهادت مخالفانشان را بر دوستانشان جایز می‌دانستند، و می‌گفتند هر که مرتکب «گناه کبیره» شود کافر نعمت است نه کافر ملت.



درباره منافقان می گفتند که: ایشان در زمان رسول خدا(ص) موحد بودند، و کافر به گناه کبیره شدند نه کافر به شرک و گفتند: اوامر خداوند در قرآن «عام» است نه «خاص»، و گفتند که جایز است خداوند رسولی را بدون دلیل و معجزه برانگیزد، و بندگان را به آنچه را که بر وی وحی می شود مکلف فرماید.

ایشان در مورد ائمه خود به دو حالت کتمان و ظهور قایل بودند، و می گفتند ممکن است امامی مدت ها در حال کتمان باشد، و در موقع مناسب علنا اظهار امامت کند، در آن هنگام او را «امام البیعه» و امام الظهور خوانند.

عقاید «اباضیه» جز در بعضی از موارد غالبا موافق «اهل سنت و جماعت» است. ایشان مانند آنان معترف به قرآن و سنت باشند، و لیکن به جای «اجماع» قایل به «رای» هستند. گویند خداوند از گناهان صغیره در می گذرد، ولی از صاحبان گناهان کبیره جز به توبه در نمی گذرد، و بهشت و دوزخ فانی نگردند.

الفرق بین الفرق، ص ۶۱.

مقالات الاسلامیین، ج ۲، ص ۱۲۶، ۱۷۰.

مذاهب الاسلامیین، ج ۱، ص ۸۹، ج ۲، ص ۱۲۶، ج ۳، ص ۱۴۵.

مختصر تاریخ الاباضیه.

الاباضیه فی موبک التاریخ، دو جلد، قاهره، ۱۹۴۶.

ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۲۱.

E-I (N.E) vol III p 648 Al - Ibadiyya

Al - Ibadiyya

پی نوشت:

(۱) مراد از کفر، کفر نعمت است که خوارج «مرتکب کبیره» را کافر نعمت می دانند، نه کافر ملت (کافر مطلق)، زیرا از اعتقاد آنان است که: دار مخالفینا من اهل الاسلام دار توحید. یعنی مسکن و دیار مخالفین ما از سایر فرق مسلمین دیار اسلامی است. نیز در عقاید آنان آمده: اجازوا شهادة مخالفهم علی اولیائهم، شهادت مخالفین خود را علیه اهل مذهب خویش روا دانند.

چند نکته در مورد اباضیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۲۸۵

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

مؤسس مذهب اباضیه

قول مشهور میان مورخان و نویسندگان ملل و نحل این است که مؤسس مذهب اباضیه عبد الله بن اباض تمیمی است. تاریخ دقیق ولادت و وفات او روشن نیست، مشهور است که وی عصر معاویه بن ابی سفیان را درک کرده و تا زمان عبد الله مروان (۶۵-۸۶) زنده بوده، و در اواخر این دوره وفات کرده است. درباره ولادت او اقوال مختلفی نقل شده است، برخی احتمال داده اند که در بخش اول حکومت معاویه به دنیا آمده است (۱) و برخی دیگر تاریخ ولادت او را قبل از آن دانسته اند.

عده ای از محققان مذهب اباضی نسبت مذهب خود را به عبد الله بن اباض نفی نمی کنند، ولی انتساب آن را به جابر بن زید (ابو الشعثاء) ترجیح می دهند، و بر آنند که عبد الله در آرا و اعمال خود طبق فتاوی جابر تصمیم می گرفته است. (۲) وی در سال هجده هجری در نزدیکی شهر نزوی، مرکز حکومت عمان، به دنیا آمد و در سال ۹۳ هجری در بصره وفات کرد. جابر از بسیاری از صحابه کسب دانش کرد و در فقه تالیف بزرگی به نام دیوان جابر داشت که از بین رفته است. و در حدیث، مسندی دارد که از علی بن ابی طالب، ابن عباس، ابو سعید خدری، عایشه، عبد الله بن عمر، ابو هریره، انس بن مالک، و دیگران روایت کرده است. بیشترین روایات او از ابن عباس و عایشه است. (۳)



برخی دیگر از محققان بر آنند که مذهب اباضی در حقیقت دو مؤسس داشته است: یکی، رهبری سیاسی آن را بر عهده داشته، که عبد الله بن اباض است، و دیگری رهبری علمی و فقهی آن را، که جابر بن زید است. نویسنده کتاب «دراسة فی الفكر الاباضی» پس از بیان این مطلب یادآور شده است که حکومت اباضیه در آغاز يك حرکت علمی (کلامی یا فقهی) نبود، بلکه يك حرکت سیاسی- مذهبی بود که پس از ماجرای حکمیت شکل گرفت و با حکومت اموی موضعی خصمانه داشت و رهبری این حرکت را عبد الله بن اباض بر عهده داشت، زیرا وی از چهره‌های سیاسی- مذهبی شاخص در آن زمان بود. جابر بن زید، فقط از نظر علمی برجسته و معروف بود، نه از نظر سیاسی. آنگاه که حرکت اباضیه شکل يك مذهب را به خود گرفت، جابر بن زید روش سیاسی عبد الله را تأیید کرد و به عنوان رهبری دینی مذهب اباضیه شناخته شد. (۴)

تطورات تاریخی

مذهب اباضیه در قرن دوم هجری در یمن، حضرموت و حجاز منتشر گردید، و عنصر فعال در نشر این مذهب فردی به نام عبد الله بن یحیی ملقب به «طالب الحق» بود. انقلاب او در زمان مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، اوج گرفت.

در عصر منصور عباسی، (۱۴۰ هـ)، معن بن زائده وارد حضرموت شد و فردی را به یابت خود در آنجا نصب کرد، ولی مردم حضرموت به رهبری اباضیه او را کشتند. (۵) اباضیه در لیبی و الجزایر نیز تشکیل حکومت دادند و دولت آنان در لیبی بیش از سه سال (۱۴۱-۱۴۴ هـ) دوام یافت. عبد الله بن رستم نیز دولت بنی رستم را در شمال آفریقا تأسیس کرد، که حدود ۱۵۰ سال (۱۴۴-۲۹۶ هـ) دوام یافت. مرکز آن شهر تاهرت در الجزایر یکی از مراکز مهم مذهب اباضی بود. قلمرو حکومت آنان غالب نواحی الجزایر، وهران، جبال اوراس، نصف تونس جنوبی و اکثر لیبی را شامل می‌شد. (۶)

اباضیه هم اکنون در مناطق مختلف دنیای اسلام سکونت دارند، که مرکز عمده آنان کشور عمان است. عقاید اباضیه به عنوان مذهب رسمی این کشور پذیرفته شده است.

گروههایی از اباضیه در زنگبار (بخشی از تانزانیا) و صحرای بزرگ آفریقا، به ویژه سرزمین میزاب در الجزایر، کوه نفوسه در لیبی، و جزیره جربه در تونس، سکونت دارند. (۷)

عقاید کلامی اباضیه

برخی از نویسندگان معاصر اباضی بر این عقیده‌اند که فرقه اباضیه فقط در دو مسئله، یعنی تخطئه حکمیت و شرط ندانستن قرشی بودن امام، با سایر فرق اسلامی اختلاف نظر دارند، ولی در سایر مسایل با یکی از مذاهب مشهور کلامی هم عقیده‌اند، چنانکه در مسئله صفات خدا، رؤیت، تنزیه، تاویل و حدوث قرآن با معتزله و شیعه توافق دارند، و در مسئله شفاعت با معتزله هم عقیده‌اند، و در مسئله قدر و خلق افعال با اشاعره هم راینند. (۸)

قلهاتی مؤلف کتاب «الکشف و البیان» (از علمای سرشناس اباضیه در قرن یازدهم و دوازدهم) (۹) دیدگاه اباضیه را در مقایسه با عقاید فرقه‌های قدریه، معتزله، اهل سنت (اهل حدیث، صفاتی، اشاعره) و شیعه بیان کرده است.

با قدریه و معتزله در عقاید زیر مخالفند:

- ۱- نفی قدر الهی در افعال انسان.
- ۲- انکار عمومیت اراده خداوند در افعال ناروا.
- ۳- اثبات منزلتی میان ایمان و کفر درباره مرتکبان کبایر.

و در موارد زیر با آنان موافقت:

- ۱- عینیت صفات ذاتی خدا با ذات.
- ۲- نفی رؤیت بصری خداوند در دنیا و آخرت.
- ۳- اثبات استحقاق ثواب برای مؤمن، هرگاه مرتکب گناه نشود یا توبه کند.
- ۴- اثبات خلود عذاب برای مرتکبان گناهان کبیره که بدون توبه از دنیا می‌روند.
- ۵- انکار نص در مسئله امامت.

و با اهل سنت و اشاعره در عقاید زیر مخالفند:

- الف: اثبات صفات خبریه بدون تاویل.
ب: اثبات رؤیت بصری خدا در قیامت برای مؤمنان.
ج: اعتقاد به زیادت صفات ذاتی خداوند بر ذات.
د: اعتقاد به شفاعت در حق مرتکبان کبایر.
ه: عدم خلود مرتکبان کبایر در دوزخ.
ز: شرط قرشی بودن امام.
ح: وجوب اطاعت از امام، هر چند جائز و ستمکار باشد.

و در موارد زیر با آنان موافقت.

- الف: اثبات قدر الهی در افعال انسان.
ب: عمومیت اراده خداوند در افعال بشر.
ج: خلق افعال و نظریه کسب.

از آنچه گفته شد می‌توان به موارد موافقت و مخالفت اباضیه با شیعه امامیه نیز پی‌برد، آنان در مسایل زیر با شیعه هم عقیده‌اند:

- ۱- عینیت صفات ذاتی خداوند با ذات.
- ۲- تاویل و تفسیر صفات خبریه.
- ۳- امتناع رؤیت بصری خداوند.

و در مسایل زیر با عقاید شیعه مخالفند:

- ۱- نص در امامت.
- ۲- اعتقاد به شفاعت در حق گنهکاران.
- ۳- عدم خلود مرتکبان کبایر در دوزخ.
- ۴- ارتکاب گناه کبیره مایه کفر و شرک نخواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- الحركة الاباضية فی المشرق العربی، ص ۴۹.
- ۲- مختصر تاریخ الاباضیه، ص ۲۸.
- ۳- همان، ص ۲۷-۲۸، العقود الفضية، ص ۹۳-۱۰۳.
- ۴- دراسة فی الفكر الاباضی، ص ۲۲، ۲۶-۳۲، ۴۴-۴۶.
- ۵- الاصول الایمانیه، ص ۳۵۵-۳۵۶.
- ۶- المنجد فی الاعلام، الرستمیون.
- ۷- الاصول الایمانیه، ص ۳۵۷.
- ۸- بحوث فی الملل و النحل، ج ۵، ص ۳۰۲-۳۰۳.
- ۹- برخی وی را از دانشمندان قرن چهارم هجری دانسته‌اند (الاصول الایمانیه)



فرقه ازارقه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۶
نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

فرقه‌ای از خوارج هستند که نام خود را از پیشوای خویش نافع بن ازرق که ابو راشد کنیه داشت گرفتند و گویند: مخالفان ایشان از اهل قبله مشرکند و هر که به مذهب ایشان در نیاید ریختن خون او و زن و فرزندش جایز است.

پس از کشته شدن نافع، پیروان او با عبیدالله بن ماحوز بیعت کردند و تا شوال سال ۶۶ ه. که در سلبری کشته شد پیشوای ایشان بود.

پس از کشته شدن زبیر بن ماحوز، ازارقه با قطری بن الفجاه که از دلیران زمان خویش بود بیعت کردند. بعد از قتل قطری، ازارقه پراکنده شدند. (۱)

ازارقه سنگسار (رحم) کردن را منکر شدند و خیانت در امانت را روا دانستند و گفتند مخالفان ما مشرکند و ادای امانت ایشان جایز نیست و حد شرعی را درباره کسی که قذف مرد زن دار می‌کرد روا ندانستند، ولی حد شرعی را بر کسانی که قذف زنان شوهردار می‌نمودند جاری می‌کردند.

دست دزد را در بیش و کم می‌بریدند و اندازه‌ای در مال دزدی در نظر نمی‌گرفتند.

ازارقه چون با نافع بن ازرق بیعت کردند او را امیرالمؤمنین خواندند و خوارج عمان و یمامه نیز به ایشان پیوستند.

حجاج بن یوسف، مهلب بن ابی‌صفرة را به جنگ ایشان فرستاد و از آنان کشتار بسیار کرد.

ازارقه علی(ع) را کافر شمردند و عبدالرحمن ملجم را در شهید کردن آن حضرت بر حق می‌دانستند.

ایشان خوارجی را که از جنگ با مخالفان خودداری می‌کردند کافر شمردند و ریختن خون اطفال و زنان مخالفان را جایز می‌دانستند و می‌گفتند که اطفال مشرکان در دوزخند و نیز می‌گفتند که جایز است خداوند پیامبری بفرستد در حالی که می‌داند پس از نبوتش کافر خواهد شد و جایز است که پیغمبری بفرستد که پیش از نبوتش کافر بوده و از وی گناهان کبیره و صغیره صادر شده باشد و نیز گویند که: مرتکبان کبیره جملگی کافرند و با دیگر کفار به دوزخ اندر افتند.

الفرق بین الفرق، ص ۵۰ - ۵۲.
ملل و نحل، شهرستانی، ص ۱۰۹ - ۱۱۰.
مقالات الاسلامیین، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۳۷.
شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۳۶.
E. I (new) vol.1, p. 833 - 834.

پی‌نوشت:

(۱) در سال ۶۸ هجری میان خوارج ازرقی، به رهبری زبیر بن ماحوزی، و قطری بن الفجاه، و سپاهیان حجاج بن یوسف که اغلب تحت فرماندهی مهلب (از قبیله ازد) سردار فعال و آزموده خراسان بودند، جنگ‌هایی طولانی و دشواری در جریان بود که از فارس پیوسته به خوزستان و بین‌النهرین و همچنین به اصفهان و سیستان و کرمان سرایت می‌کرد. اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ص ۳۲.



فرقه عجارده

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۳۳۲
نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

از فرق خوارج و پیروان عبدالکریم بن عجرد بودند و او در آغاز پیرو عطیه بن اسود حنفی بود. عجارده بر ده گروه شدند و همه این سخن را متفقند که کودکان هرگاه بالغ گردیدند و به مردی رسیدند باید به اسلام خوانده شوند و یا اسلام را توصیف نمایند و پیش از این باید از آن بیزاری جست.

عجارده با «ازارقه» در يك مورد اختلاف دارند و آن این است که: ازارقه بردن اموال مخالفان را روادانند ولی عجارده گویند: بردن مال هیچ يك از آنان روا نیست مگر این که او را کشته و مالشان را به یغما بریم.

برخی نوشته‌اند: عبدالکریم بن عجرد نخست از یاران ابی‌بیهس بود و سپس با وی مخالفت کرد و سرانجام به حبس افتاد و در زندان بود که دو تن از یارانش میمون و شعیب که با یکدیگر در باب «مشیت‌خداوند» اختلاف کرده بودند برای حکمیت به او نامه نوشتند. (شعیبیه).

گویند: عجارده منکر نسبت‌سوره یوسف به قرآن شدند، و گفتند: آن داستان است و شاید که چنین داستانی در قرآن باشد.

شهرستانی ده فرقه از خوارج را به «عجارده» نسبت می‌دهد از این قرار:

خلفیه، صلتیه، حمزیه، شعیبیه، میمونیه، اطرافیه، جازمیه، ثعالیه، شیبانیه.

الفرق بین الفرق، ص ۵۶.
ملل و نحل شهرستانی، ص ۱۱۵.
التبصیر فی الدین، ص ۳۲.
العقیده و الشریعة، ص ۱۷۳.

سایر فرق

بهائیه و بابیه

مسلك بابیه و بهائیه به طور اجمال

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۳۷
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

تاریخ پیدایش و پدید آورنده بابیه

مسلك بابیگری در قرن سیزدهم قمری (نوزدهم میلادی) توسط فردی به نام سید علی محمد پدید آمد. وی در اول محرم سال ۱۲۳۵ یا ۱۲۳۶ (۱۸۲۰ میلادی) در شیراز متولد شد و در بیست و هفتم شعبان سال ۱۲۶۶ در تبریز به جرم ارتداد به دار آویخته شد.

بابیه او را «حضرت اعلی» و «نقطه اولی» لقب داده‌اند. وی تحصیل ابتدایی و آموزش اندکی عربی را در شیراز گذراند. سپس پنج سال در بوشهر اقامت گزید و به تجارت- که پیشه پدری او بود- اشتغال داشت. در همان ایام که نوجوانی بیش نبود، دست به کارهای غیر متعارف می‌زد و به اوراد و طلسمات که حرفه رمالان و افسونگران بود، سخت علاقه‌مند بود. در هوای بسیار گرم تابستان بوشهر هنگام بلندی آفتاب، بر بالای بام می‌ایستاد و برای تسخیر آفتاب اوراد می‌خواند و حرکات مرتاضان هندی را تقلید می‌کرد.

پس از بازگشت از بوشهر به شیراز، کار و کسب را رها کرد و برای کسب علم و سیر و سیاحت رهسپار عراق و حجاز گردید و در کربلا در سلك شاگردان سید محمد کاظم رشتی (۱۲۰۳-۱۲۵۹ ق) در آمد. سید کاظم رشتی که از شاگردان شیخ احمد احسائی بود درباره ائمه طاهرین علیهم السلام افکار و عقاید غلو آمیزی داشت و آنان را مظاهر تجسم یافته خدا یا خدایان مجسم می‌انگاشت و می‌گفت باید در هر زمانی يك نفر میان امام زمان (عج) و مردم باب و واسطه فیض روحانی باشد. این گونه عقاید توجه سید علی محمد را به خود جلب کرد، و از مریدان خاص وی گردید، و از همانجا بود که فکر دعوی با بیت در ذهن او راه یافت.

پس از فوت سید کاظم رشتی، در سال ۱۲۶۰ ق سید علی محمد نخست ادعای ذکریت و بعد ادعای بابیت (یعنی باب علوم و معارف خدا و راه اتصال به مهدی موعود «عج») و سپس ادعای مهدویت نمود و به تدریج ادعای ثبوت و شاریت کرد و مدعی وحی و دین جدید گردید، و بالاخره این ادعا را به ادعای نهایی ربوبیت و حلول الوهیت در خود پایان داد.

سرگذشت سید باب پس از دعوی بابیت

در آغاز امر هیجده تن از شاگردان سید کاظم رشتی که نزد بابیان به حروف حی (ح ۸، ی ۱۰) مشهورند به باب ایمان آوردند، و هر کدام در نقطه‌ای به تبلیغ مسلك بابیگری پرداخته، جمعی را به آیین او در آوردند. خود باب نیز از عراق به مکه رفت و در آنجا دعوی مهدویت خود را آشکار ساخت. سپس به بوشهر بازگشت و در آنجا اقامت گزید. فعالیت بابیان، علمای شیعه و نیز حکومت قاجار را نگران ساخت. از این رو به دستور حکمران فارس، باب را از بوشهر به شیراز منتقل کردند، ولی او دست از فعالیت‌های تبلیغی خود برنداشت، لذا به دستور حاکم شیراز مجلس مناظره‌ای بین او و علمای شیعه ترتیب داده شد، و او از عقاید خود اظهار ندامت کرد. وی را به مسجد بردند و او در جمع مردم دعاوی خود را تکذیب و استغفار کرد.

اما پس از چندی بار دیگر همان ادعا را تکرار و تبلیغ می‌کرد. از این رو، او را دستگیر و زندانی کردند، و پس از مدتی از شیراز به اصفهان منتقل گردید و از آنجا وی را به آذربایجان بردند و در قلعه چهریق- نزدیک ماکو- زندانی کردند (۱۲۶۳ ق). سپس از آنجا وی را به تبریز بردند و در حضور ناصر الدین میرزا (ولیعهد ناصر الدین شاه) در مجلس علما محاکمه کردند و سرانجام به جرم ارتداد از دین و افساد در میان مؤمنین به دار آویخته شد (۱۲۶۶ ق).

تالیفات باب

نخستین تالیف وی کتابی است در تفسیر سوره یوسف که بابیان آن را «قیوم الاسماء» می‌خوانند. از دیگر کتابهای مشهور او مجموعه الواح وی خطاب به علما و سلاطین و کتاب صحیفه بین الحرمین است که بین مکه و مدینه نوشته شده است. «بیان»، مشهورترین کتاب او به عربی و فارسی است. سبك تالیف او مخلوطی از عربی و فارسی است، و عربی نویسی او غالباً نویسی او غالباً با موازین نحو و دستور زبان مطابقت ندارد. نزد بابیان این کتاب به صورت کتاب وحی و شریعت و احکام آسمانی تلقی می‌شود.

در باب چهارم از واحد ششم کتاب بیان آمده است: در چهار منطقه نباید کسی جز بابی وجود داشته باشد: در فارس، خراسان، آذربایجان و مازندران.



در باب هیجدهم از واحد هفتم آمده است: اگر کسی دیگری را محزون سازد، واجب است که نوزده مثقال طلا به او بدهد. و اگر ندارد. نوزده مثقال نقره بدهد.

در باب پانزدهم از واحد هشتم آمده است: بر هر کس از پیروان باب واجب است که برای طلب اولاد ازدواج کند، اما اگر زن کسی باردار نشد، حلال است برای حامله شدن او از یکی از برادران بابی خود یاری بگیرد، نه از غیر بابی.

در باب چهارم از واحد هشتم آمده است: هر چیزی بهترین آن متعلق به نقطه (یعنی خود باب) و متوسط آن متعلق به حروف حی (هیجده تن یاران باب) بوده و پست‌ترین آن برای بقیه مردم است.

میرزا حسینعلی بهاء و مسلك بهائیه

میرزا حسینعلی در سال ۱۲۳۳ ق در دهکده‌ای از توابع نور مازندران متولد شد و در حوالی سال ۱۳۱۰ ق در عکا در اثر بیماری درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.

تحصیلات مقدماتی و خواندن و نوشتن و مقداری عربی را- طبق سنت رایج زمان- آموخت. سپس به خدمت دولت در سمت منشیگری و دیوان در آمد، و پس از چندی به حلقات درویشان پیوست و مانند آنها زلف و گیسوی بلند گذاشت و لباس قلندری بر تن کرد.

با ظهور غوغای باب، میرزا حسینعلی و برادر ناتنی‌اش یحیی صبح ازل و تنی چند از خاندانش به باب پیوستند، و پس از اعدام باب، یحیی صبح ازل دعوی جانشینی او را کرد. میرزا حسینعلی در آغاز تسلیم او شد. اما پس از مدتی، رقابت با برادر را آغاز کرد و نخست ادعای «من یظهره اللهی» - که در سخنان باب آمده بود کرد و به تدریج بر ادعاهای خود افزود تا به ادعای رسالت و شاریعت و حلول خدا در او رسید و خود را الهیکل الاعلی نامید (انا الهیکل الاعلی) و مدعی شد که سید علی محمد باب زمینه‌ساز و مبشر ظهور وی بوده است.

سفارتخانه‌های خارجی- خصوص روس- با صراحت از برادرش حمایت می‌کردند و دولت را از تصمیم شدید علیه آنها تهدید می‌کردند.

سرانجام با فشار علمای اسلامی و مسلمانان، حکومت وقت مجبور شد در سال ۱۲۶۹ ق آن دو را با جمعی از پیروان آنها به بغداد تبعید کند. عراق در آن زمان- به سان بسیاری از مناطق اسلامی- تحت حکومت مرکزی عثمانی اداره می‌شد. پس از مدتی که کشمکش میان دو برادر بر سر رهبری با بیان و درگیری طرفداران آنان بالا گرفته بود، دولت عثمانی هر دو را به دادگاه کشاند، و دادگاه حکم تبعید آن دو را دو نقطه دور دست و جدا از هم صادر کرد، از این رو، یحیی صبح ازل با خاندان و پیروانش به قبرس و حسینعلی بهاء و طرفدارانش به عکا در سرزمین فلسطین اسکان داده شدند، ولی تکفیر و تبلیغ علیه یکدیگر را هرگز رها نکردند.

در این ایام بود که اطرافیان صبح ازل به فرقه «ازلویه» و پیروان میرزا حسینعلی به فرقه «بهائیه» نامیده شدند و آنهایی که به این دو برادر ملحق نشدند، به نام قبلی «بابی» باقی ماندند.

سرانجام در این کشمکش میرزا حسینعلی که بیشتر مورد حمایت ایادی استعمار بود غلبه یافت و ازلیه به دست فراموشی سپرده شدند.

عباس افندی و شوقی افندی

پس از مرگ میرزا حسینعلی همه چیز راه فراموشی و سکوت پیش گرفت. بابی‌ها کم کم محو و فراموش می‌شدند، و بهایی‌ها در حالت صبر و انتظار به سر می‌بردند، تا اینکه پسر ارشد میرزا حسینعلی به نام عباس افندی که عبد البهاء لقب گرفت، به تجدید آن پرداخت. وی در سال ۱۸۴۴ م. متولد و در سال ۱۹۲۱ م. در گذشت.

عباس افندی در محیط حکومت عثمانی و داخل ایران مجالی برای فعالیت خود نمی‌یافت. بدین جهت در سال ۱۹۱۱ م. به اروپا مسافرت کرد و به جای روسیه با انگلستان و سپس آمریکا رابطه ویژه‌ای برقرار کرد، و در



جریان جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) خدمات زیادی برای انگلستان انجام داد، و پس از پایان یافتن جنگ، به پاس این خدمات، طی مراسمی لقب سر (Sir) و نشان نایت هود (Knight Hood) که بزرگترین نشان خدمتگزاری به انگلیس است، به وی اعطا شد. بدین صورت بهائیکری به عنوان ستون پنجم و یکی از ابزار سیاست استعماری انگلیس- و نیز آمریکا- مبدل شد.

از پیروان عباس افندی به «بابیه بهائیه عباسیه» تعبیر می‌شود.

پس از مرگ عبد البهاء، رهبری بهائیان به دست شوقی افندی- نوه دختری میرزا حسینعلی- افتاد که تا سال ۱۹۵۷ م. ادامه یافت. پس از مرگ او، گروه نه نفری بیت العدل- که مرکز آن در حیفا اسرائیل قرار دارد- بهائیان و بهائیکری را اداره می‌کند، هر چند در واقع دستهای مرموز استعمار دست اندرکاران بهائیت‌اند.

نوشته‌های میرزا حسینعلی

در میان نوشته‌هایی که از پراکنده‌گویی‌های میرزا حسینعلی بهاء جمع آوری شده، دو اثر از دیدگاه بهائیان به گونه‌ای به عنوان کتاب شریعت و وحی تلقی می‌شود: یکی کتاب «ایقان» به زبان فارسی است که به گمان آنان در بغداد بر او وحی شده است، و دیگری کتاب «اقدس» به زبان عربی مخلوط و دست و پا شکسته که می‌پندارند در عکابر او نازل شده است (و یا خود که تجسمی از خداوند بود بر خود نازل نمود!) .

مکاتیب یا نوشته‌های دیگر بی محتوا به نامهای کلمات مکنونه، هفت وادی، کتاب مبین، سؤال و جواب و امثال آن نیز به او نسبت داده شده است.

دعوی الوهیت میرزا حسینعلی

در کتاب اقدس (ص ۱) خود را منبع وحی و تجلی خدا معرفی کرده، مدعی می‌شود که خداوند خلقت و تدبیر جهان را به او سپرده است. و در کتاب مبین (ص ۲۲۹) می‌گوید: لا اله الا انا المسجون الفرید! و در کتاب ایام تسعه (ص ۵۰) درباره روز تولد خود می‌گوید: «فيا حبذا هذا الفجر الذی فیه ولد من لم یلد و لم یولد»! و در کتاب ادعیه محبوب (ص ۱۲۳) بهائیان در دعای سحر می‌خوانند: الهی تو را به حق ریش جنابت قسم می‌دهم. . . !

در یکی از قصاید میرزا حسینعلی آمده است:

کل الالوه من رشح امری تالھت
و کل الربوب من طفح حکمی تربت

ادعای نسخ شریعت اسلام

عقیده عمومی بهائیان این است که با ظهور باب و بهاء شریعت اسلام الغا گردید و دوره رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله سپری شده است، و این دوره، دوران زمامداری جمال اقدس الهی و آیین اوست، ولی بعد از او نیز خداوند بارها بر زمین هبوط و تجلی خواهد کرد، به اعتقاد آنان پس از حضرت محمد صلی الله علیه و اله نخست باب و پس از او حسینعلی بهاء به عنوان ظهور الهی به عالم آمدند و لا اقل تا هزار سال دیگر ظهور الهی در عالم نخواهد بود.

عبادت و احکام در مسلک بهائیه

۱- نماز در آیین بهایی نه رکعت است که به صورت انفرادی در صبح و ظهر و شام بر هر بالغی واجب است. و قبله آنها شهر عکاست که قبر میرزا حسینعلی بهاء در آن واقع شده است. برای نماز وضو نیز لازم است، ولی اگر کسی آب برای وضو نداشته باشد، به جای وضو پنج‌بار می‌گوید: «بسم الله الاطهر الاطهر». و جز در نماز میت، نماز جماعت ندارند.

۲- روزه آنان يك ماه به مقدار نوزده روز است، زیرا در اصطلاح آنان هر ماه نوزده روز و هر سال نوزده ماه دارد و مجموع ایام سال ۳۶۱ روز است. آخرین روز ماه روزه آنها مصادف با عید نوروز است.

۳- حج آنها زیارت خانه‌ای است که در شیراز که سید علی محمد باب در آن متولد شده، یا خانه‌ای که میرزا حسین علی بهاء الله در مدت اقامت خود در عراق در آن زندگی می‌کرد، و برای آن وقت خاصی مقرر نشده است.



- ۴- هر مرد فقط می‌تواند يك زن داشته باشد، در كتاب اقدس ازدواج با دو زن با رعایت عدالت جایز دانسته شده است. ولی عبد البهاء در تفسیر آن گفته است چون شرط عدالت هیچ گاه تحقق نمی‌یابد، پس در واقع در ازدواج تعدد راه ندارد. و ازدواج با زن پدر حرام است و با دختر و خواهر و سایر اقربا جایز است.
- ۵- تمام اشیا پاک است، حتی امثال بول و غائط و سگ و خوک و... .
- ۶- در آیین بهائیت سهم ارث پسر و دختر مساوی است، چنانکه سن بلوغ آنها هم یکسان است (یعنی پانزده سالگی).
- ۷- مراکز مهم اجتماعات رسمی آنها یکی «حظیره القدس» (در عشق آباد) و دیگری «مشرق الاذکار» در نزدیک شیکاگو (آمریکا) است. (۱)

پی‌نوشت:

۱- در تنظیم این درس از کتابهای زیر استفاده شده است:

دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۴-۵، ابطال تحلیلی بابیگری، بهایی‌گری، قادیانگیری، ص ۴۰-۸۵، ذیل الملل و النحل، ص ۴۱-۵۶، تاریخ الفرق الاسلامیة، ص ۲۱۷-۲۲۲، شیخیگری، بابیگری.

بهائیت

کتاب: دانشنامه جهان اسلام، ج ۴، ص ۷۳۳
نویسنده: محمود صدیقی

بهائیت، فرقه‌ای منشعب از آیین بابی، که خود برخاسته از مکتب شیخی است. این مکتب تفسیری فلسفی، عرفانی و باطنی از تشیع است، بنابراین بهائیت را - به رغم منابع بهائی - نمی‌توان دین مستقل خواند.

بنیانگذار آیین بهائی، میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء الله است، و این آیین نیز نام خود را از همین لقب برگرفته است. پدرش، میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ، از مستوفیان و منشیان عهد محمدشاه قاجار و بویژه مورد توجه خاص قائم مقام فراهانی بود و بعد از قتل قائم مقام از مناصب خود بر کنار شد و به نور رفت (قائم مقام، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۹ - ۲۵، همو، ۱۳۵۷ ش، بخش ۱، ص ۳۷۶، نبیل زرنندی، ص ۸۸ - ۸۹).

میرزا حسینعلی در ۱۲۳۳، در تهران به دنیا آمد و مانند برادرانش آموزشهای مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان و مربیان گذراند. در زمان ادعای بابیت سید علی محمد شیرازی، در جمادی الاولی ۱۲۶۰، او جوانی ۲۸ ساله و ساکن تهران بود که در پی تبلیغ نخستین پیرو باب، ملا حسین بشرویه‌ای معروف به «باب الباب»، در شمار نخستین گروندگان به باب درآمد و از آن پس یکی از فعالترین افراد بابی شد و به ترویج بابیگری، بویژه در نور و مازندران، پرداخت. برخی از برادرانش، از جمله میرزا یحیی معروف به «صبح ازل»، نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند. میرزا یحیی سیزده سال از حسینعلی کوچکتر بود (نبیل زرنندی، ص ۸۵، ۸۸، ۹۱، حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص لج).

از مشهورترین اقدامات میرزا حسینعلی در آن زمان، به نوشته منابع بهائی (از جمله نبیل زرنندی، ص ۲۵۹ - ۲۶۰)، طراحی نقشه آزادی قره العین - که در قزوین به اتهام همکاری در به شهادت رساندن ملا محمد تقی برغانی (برغانی، آل) زندانی بود - و نقش جدی و مؤثرش در اجتماع شماری از بابیان در واقعه بدشت بود. این اجتماع بعد از دستگیری و تبعید باب به قلعه چهریق در ماکو و به انگیزه تلاش برای رهایی وی از زندان برپا شد. میرزا حسینعلی با توجه به توانایی مالی و فراهم کردن امکانات اقامت طرفداران باب در بدشت (حاجی میرزاجانی کاشانی، ص ۲۴۰ - ۲۴۱)، جایگاهی معتبر نزد اجتماع کنندگان یافت. در همین اجتماع بود که سخن از نسخ شریعت اسلام رفت و قره العین «بدون حجاب، با آرایش و زینت» به مجلس وارد شد و حاضران را مخاطب ساخت که امروز «روزی است که قیود تقالید سابقه شکسته شد» (نبیل زرنندی، ص ۲۷۱ - ۲۷۳). شماری از افراد آن اجتماع، به تعبیر برخی منابع بهائی «این طور تصور کردند که حریت مضره را پیشه خویش سازند و از حدود آداب تجاوز کنند» (همان، ص ۲۷۴ - ۲۷۵). علاوه بر آن، هر يك از گردانندگان لقبی جدید و دارای جنبه معنوی پیدا کرد، محمد علی بارفروشی به قدوس، قره العین به طاهره و میرزا حسینعلی به بهاء

الله ملقب شدند (همان، ص ۲۶۹ - ۲۷۰). در بازگشت بایان از بدشت، در شعبان ۱۲۶۴، روستاییانی که برخی از گزارشهای آن اجتماع را شنیده بودند، در قریه نیالا به آنان حمله کردند و میرزا حسینعلی به سختی از این غائله نجات یافت. برخی منابع بهائی، این برخورد را به «غضب الهی» در نتیجه رفتار غیر اخلاقی بابیها در بدشت تعبیر کرده‌اند (همان، ص ۲۷۵).

در همان اوان (سال ۱۲۶۵)، شورش بابیها در قلعه شیخ طبرسی مازندران روی داد و میرزا حسینعلی همراه با برادرش، یحیی، و جمعی دیگر قصد پیوستن به بابیهای قلعه طبرسی را داشت، ولی در آمل دستگیر و زندانی و سپس روانه تهران شد (حاجی میرزاجانی کاشانی، ص ۲۴۲ - ۲۴۳، نبیل زرنی، ص ۲۴۵ - ۲۵۳). به فاصله اندکی، شورش بابیها در نیریز پیش آمد و با کشته شدن سید یحیی دارابی، ملقب به وحید، در شعبان ۱۲۶۶ خاتمه یافت. این شورشها و چند حادثه دیگر مقارن با نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بود.

قرائن تاریخی حاکی است که برخی از این شورشها ریشه اعتقادی و زمینه اجتماعی و تاریخی داشته و بویژه از اعتقاد شیعی ظهور امام زمان متأثر بوده است، هر چند گفته می‌شود که سردمداران آنها غالباً در جهت جامه عمل پوشاندن به دستورهای باب به این اقدامها دست زدند. او در کتاب بیان فارسی پنج استان ایران را مختص پیروان خویش اعلام کرده و حضور کافران به بیان را در این مناطق حرام خوانده بود. در هر حال، میرزا تقی خان امیر کبیر، صدر اعظم وقت، تصمیم به سرکوب قطعی این قیامها گرفت، از اینرو در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶، به دستور او سید علی محمد باب در تبریز اعدام شد. به نوشته منابع بابی و بهائی، باب بعد از شنیدن سرانجام قیام قلعه شیخ طبرسی، که بر اثر آن بیشتر پیروان اولیه‌اش، از جمله ملا حسین بشرویه‌ای و محمد علی بارفروشی، کشته شده بودند، بی‌اندازه محزون بود و حتی «از شدت حزن برای مدت شش ماه» از نوشتن - و به تعبیر منابع بهائی: «نزول وحی» - بازماند (نبیل زرنی، ص ۳۹۳، ۴۱۸ - ۴۲۰، حاجی میرزاجانی کاشانی، ص ۲۰۸)، اما گزارش منابع بابی و بهائی نسبت به جانشینی او یکسان نیست. حاجی میرزاجانی کاشانی (ص ۲۳۸، ۲۴۴) بعد از شرح اندوه باب در کشته شدن یارانش، به «نوشتجات» میرزا یحیی (برادر میرزا حسینعلی) - که در همان ایام به باب رسیده بود - اشاره کرده و نوشته است که باب بعد از خواندن این نامه‌ها مسرور شد و سپس وصیت‌نامه‌ای برای یحیی فرستاد و در آن «نص به وصایت و ولایت فرمود» (برای تصویر این وصیت نامه و توضیح آن رجوع کنید به: باب، ص ب - پ، ۱ - ۱۰). کنت دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در ایران، نیز که در آن سالها در ایران بوده و جزئیات وقایع بایان را ثبت کرده، میرزا یحیی را جانشین باب دانسته و تأکید کرده است که این جانشینی، بدون سابقه و مقدمه صورت گرفت و بابیها نیز آن را پذیرفتند (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص له). خواهر میرزا حسینعلی، عریه خانم، نیز که خود از بابیها بود، در کتابی به نام تنبیه النائمین (ص ۳ - ۴، ۲۸ - ۳۲) همین نظر را تأیید کرده است. در برابر، نبیل زرنی (ص ۴۱۹ - ۴۲۲) از يك سیاح یاد کرده که به دستور باب برای ادای احترام به کشته شدگان قلعه طبرسی، به مازندران و از آنجا به تهران نزد میرزا حسینعلی رفت و هنگام مراجعت، میرزا حسینعلی نامه‌ای به نام برادرش میرزا یحیی برای باب فرستاد، و او بی‌درنگ پاسخ داد. در این پاسخ، به میرزا یحیی توصیه شده بود که در سایه برادر بزرگتر قرار گیرد و در آن «کوچکترین اشاره‌ای به مقام موهومی که میرزا یحیی و اتباعش قائل بودند، وجود نداشت». عبدالبهاء، فرزند میرزا حسینعلی، در مقاله شخصی سیاح (ص ۶۷ - ۶۸) از زبان سیاحی موهوم گزارش داده که گزینش یحیی به جانشینی باب، از طراحیهای میرزا حسینعلی بوده است «که افکار متوجه شخص غایبی شود و به این وسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند» (درباره منشأ اختلاف این گزارشها و میزان اعتبار متون تاریخی بابی و بهائی در این زمینه رجوع شود به: حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص لج - لز، محیط طباطبایی، گوهر، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۲ - ۳۴۸، ش ۶، ص ۴۲۶ - ۴۳۱، ش ۹، ص ۷۰۰ - ۷۰۶، سال ۴، ش ۲، ص ۱۱۳ - ۱۲۰، ش ۳، ص ۲۰۰ - ۲۰۸، ش ۴، ص ۲۸۲ - ۲۹۱). محیط طباطبایی به استناد گزارشهای تاریخی و برخی قرائن دیگر اظهار کرده که اساساً موضوع «وصایت» برای باب مطرح نبوده و رهبری بابیها بعد از او به شیخ علی ترشیزی معروف به عظیم رسید و همو بود که بابیها را به منظور اجرای نقشه قتل ناصر الدین شاه قاجار به تهران فراخواند (گوهر، سال ۶، ش ۳، ص ۱۷۸ - ۱۸۳، ش ۴، ص ۲۷۱ - ۲۷۷).

در هر حال، بنابر بیشتر منابع، بعد از اعدام باب، عموم بابیه به جانشینی میرزا یحیی - که باب او را «من یعدل اسمہ اسم الوحید» خطاب کرده بود - معتقد شدند و چون در آن زمان یحیی بیش از نوزده سال نداشت، میرزا حسینعلی زمام کارها را در دست گرفت. نقش فعال میرزا حسینعلی در اقدامات بایان و تصمیم جدی امیر کبیر برای فرونشاندن قیامها و شورشهای آنها موجب شد که وی از میرزا حسینعلی بخواهد ایران را به قصد کربلا ترک کند، و او در شعبان ۱۲۶۷ به کربلا رفت (نبیل زرنی، ص ۵۸۰، ۵۸۴ - ۵۸۵)، اما چند ماه بعد، پس از



برکناری و قتل امیر کبیر، در ربیع الاول ۱۲۶۸، و صدارت یافتن میرزا آقاخان نوری، به دعوت و توصیه شخص اخیر به تهران بازگشت.

در شوال ۱۲۶۸، حادثه تیراندازی دو تن از بابیان به ناصرالدین شاه پیش آمد و بار دیگر به دستگیری و اعدام بابیها انجامید (همان، ص ۵۹۰ - ۵۹۲). از نظر حکومت مرکزی، قرائن و شواهدی برای نقش میرزا حسینعلی نوری در طراحی این سوء قصد وجود داشت و به دستگیری او اقدام شد (زعیم الدوله تبریزی، ص ۱۹۵). برخی منابع بابی (عزیه خانم نوری، ص ۵ - ۶) این نسبت را تأیید می کنند، اما منابع بهائی عموماً منکر آن اند. خود او نیز در نامه معروف به لوح شیخ (ص ۱۵ - ۱۶) از مداخله در این کار تبری جسته و حتی ادعا کرده که در زندان به احوال و حرکات حزب بابی می اندیشیده و قصد اصلاح و تهذیب آنان را داشته است. با اینهمه، بهاء الله احتمالاً به منظور مصون ماندن از تعقیب و دستگیری، که چه بسا به اعدامش می انجامید، مدتی در مقر تابستانی سفارت روس در زرگنده شمیران به سربرد و بنابر منابع بهائی، به رغم اصرار سفیر روس بر ادامه اقامت وی در آنجا و امتناع از تسلیم او به نمایندگان شاه، سرانجام سفیر از وی خواست که به خانه صدر اعظم برود و «ضمناً از مشار الیه [میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم] به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست او بکوشد» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۸)، «و اگر آسیبی به بهاء الله برسد و حادثه ای رخ دهد»، شخص صدر اعظم مسئول سفارت روس خواهد بود (نبیل زرنندی، ص ۵۹۳). توجه خاص سفیر روس به سرنوشت باب و بابیان، موجب شد که وی بعد از تسلیم میرزا حسینعلی به صدر اعظم، همچنان مراقب کار باشد و با پیگیری موضوع و «پیغام شدید»، موجبات رهایی او را از زندان فراهم آورد. میرزا حسینعلی به دستور حکومت ایران، باید تهران را به مقصد بغداد ترک می گفت. سفیر روس از وی خواست «که به روسیه برود و دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود»، اما او نپذیرفت، هنگام سفر تبعید نیز نماینده ای از سوی سفارت روس همراه کاروان بود (همان، ص ۶۱۱ - ۶۱۲، ۶۱۷ - ۶۱۸، شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۸، نیز نجفی، کتاب دوم، ص ۶۲۲ - ۶۲۱). بابیان دیگر نیز ناگزیر از ترک تهران و رفتن به بغداد شدند.

منابع بهائی توجه دولت روس به سرنوشت میرزا حسینعلی نوری را با علاقه خاص دختر سفیر روس به مشار الیه پیوند می دهند (نبیل زرنندی، ص ۵۹۴). این ادعا با سیر تاریخی وقایع سازگار نیست، چرا که پس از رسیدن به بغداد، میرزا حسینعلی نامه ای به سفیر روس نگاشت و از وی و دولت روس جهت این حمایت قدردانی کرد. سالها بعد نیز در لوحی خطاب به نیکلایوچ الکساندر دوم به این کمک سفیر روس اشاره و از دولت روس سپاسگزاری کرد (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۷۶، شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹).

وجود چنین مواردی در مکتوبات و نامه های میرزا حسینعلی و اخلاف او سبب شده است که موضوع ارتباط دول استعماری با آیینهای بابی و بهائی یکی از مسائل جدی و پر مناقشه تاریخ بهائیت شود. علی رغم ادعای برخی رده های موجود، سند متقنی در مورد اینکه دولتهای استعماری پدیدآورنده آیینهای بابی و بهائی باشند در دست نیست. تاریخ تکوین این دو مذهب، بیش از هر چیز، دگراندیشی فرقه ای در درون مکتب شیخی و تنشهای اعتقادی، سیاسی و تاریخی را به عنوان موجد و مسبب اصلی آنها به ذهن متبادر می کند، ولی در علاقه دول استعماری به پیگیری حوادث آنها، و گاهی دخالت آشکار در سیر تحولات این آیینها - از جمله فشار سیاسی دولت روس برای حفظ جان میرزا حسینعلی نوری - نیز هیچگونه شکی وجود ندارد. موارد دیگری از این علاقه دول استعماری، در منابع بهائی و غیر بهائی گزارش شده است، از جمله در ۱۲۷۸، سر آرنولد باروز کمبال (۱)، جنرال قنصلولی دولت انگلستان، با میرزا حسینعلی در بغداد ملاقات و قبول حمایت و تابعیت دولت انگلیس و مهاجرت به هند استعماری یا هر نقطه دیگری را به او پیشنهاد کرد (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۶). نظیر همین تقاضا را نایب کنسول فرانسه در ایامی که وی در ادرنه بود از او داشت و از وی خواست که تابعیت فرانسه را بپذیرد تا مورد حمایت و تقویت قرار گیرد (آیتی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۳۸۰ - ۳۸۱). نامق پاشا، والی بغداد، نیز که گاه به جذب ایرانیان مخالف دولت بی میل نبود، با میرزا حسینعلی به غایت احترام رفتار می کرد و به تذکرات دولت ایران اعتنایی نداشت (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۳۶ - ۱۳۷). در ایام اقامت او و بابیها در عراق و استانبول، برای ایشان مقرری نیز تعیین شده بود که بعدها میرزا حسینعلی از اینکه قبول شهریه از دولت نموده بود، اظهار پشیمانی می کرد (نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۵۹، درباره مقرری میرزا حسینعلی و برادرش در عثمانی رجوع شود به: مامقانی، ص ۳۸۳ - ۳۸۴).

پس از تبعید میرزا حسینعلی به بغداد، این شهر و شهرهای کربلا و نجف مرکز ثقل فعالیتهای بابیان شد و روز به روز بر جمعیت ایشان افزوده می شد. میرزا یحیی نیز که عموم بابیان او را جانشین بلا منازع باب می دانستند و در هنگام تیراندازی به شاه در نور بسر می برد، توانسته بود با لباس درویشی و عصا و کشکول،



مخفیانه به بغداد بروید (میرزا آقا خان کرمانی و روحی، ص ۳۰۱، حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ل - ل ط، قس نبیل زرنندی، ص ۶۱۳). او چهار ماه زودتر از بهاء الله به بغداد رسید (قس نوری، لوح شیخ، ص ۱۲۳) اما بنابر روش سابق، اکثر اوقات را در خفا می‌گذراند و میرزا حسینعلی عملاً رهبری بابیان را در دست داشت. این موقعیت از يك سو و بروز برخی ادعاها در میان بابیه‌ها از سوی دیگر، سبب شد که میرزا حسینعلی گهگاه نزد خاصان خویش داعیه‌هایی را مطرح کند و به تصرف مسند ریاست بابیان بیندیشد، اما بعضی از قدمای بابیه رفتار ریاست‌طلبانه و تمهیدات او را برای کنار زدن برادرش دریافتند و موضوع را به میرزا یحیی گوشزد کردند و در نتیجه آن، میرزا حسینعلی بغداد را ترک گفت و با نام مستعار «درویش محمد» به مدت دو سال، در جبال سلیمانیه عراق، در میان دراویش نقشبنديه و قادریه زیست (میرزا آقا خان کرمانی و روحی، ص ۳۰۲، عزیه خانم نوری، ص ۱۱ - ۱۲، عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۶۸ - ۷۱، شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۱۶ - ۱۱۷). سرانجام نیز با نوشتن نامه «عریضه» ای ترحمانگیز برادر را بر سر مهر آورد - و به تعبیر خودش «از مصدر امر حکم رجوع صادر شد» (نوری، ایقان، ص ۱۹۵) - و در حدود ۱۲۷۴ به بغداد بازگشت (میرزا آقا خان کرمانی و روحی، همانجا، عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۶۹، عزیه خانم نوری، ص ۱۱ - ۱۲).

بعد از بازگشت به بغداد، میرزا حسینعلی همچنان خود را مطیع برادرش می‌دانست و در ۱۲۷۸ کتاب ایقان را در اثبات دعاوی باب نوشت و بر انقیاد خود نسبت به جانشین او (یحیی، کلمه مستور) تأکید کرد (نوری، ایقان، همانجا، در چاپهای بعدی، «کلمه مستور» به «کلمه علیا» تغییر یافته است).

موضوع دیگری که در سالهای اقامت با بیان در بغداد (۱۲۶۹ - ۱۲۷۹) روی داد، دعوی «من یظهره اللهی» چند تن از آنان بود. «من یظهره الله» (کسی که خدا او را آشکار می‌کند) عنوانی است که باب، بعد از ادعای شریعت جدید و تألیف کتاب بیان، برای «موعود بیان» انتخاب کرد. او در کتاب بیان فارسی، خود را مبشر این موعود خوانده و پیروانش را به ایمان آوردن به این مظهر جدید، که به مراتب اعظم و اشرف از ظهور خود اوست، سفارش و تأکید کرده بود که «وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست» (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ل - ل ج، به نقل از جاهای متعدد بیان فارسی). با اینهمه، از تعبیرات وی بر می‌آید که زمان تقریبی دو هزار سال را در نظر داشته است، بویژه آنکه ظهور آن موعود را به منزله نسخ بیان می‌دانسته است. اما شماری از سران بابیه به این موضوع اهمیت ندادند و چه بسا با توجه به سستی و ناتوانی میرزا یحیی در اداره امور، و به انگیزه‌های دیگر، خود را «موعود بیان» خواندند. به نوشته میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی (ص ۳۰۳) «کار به جایی رسید که هر کس بامدادان از خواب پیشین بر می‌خاست، تن را به لباس این دعوی می‌آراست» و به نوشته شوقی افندی، سومین رهبر بهائیان، فقط در بغداد بیست و پنج نفر این مقام را ادعا کردند (نیز رجوع شود به: عزیه خانم نوری، ص ۴۲ - ۴۳). بیشتر این مدعیان با طراحي میرزا حسینعلی و همکاری میرزا یحیی یا کشته شدند یا از ادعای خود دست برداشتند.

حضور بابیان در عراق بویژه در کربلا و نجف، مشکلات دیگری نیز آفرید. به نوشته برخی منابع بهائی (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۰۶ - ۱۰۷) در عراق شیوه بابیان این بود که شبهای تار، به دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه زوار اماکن مقدسه بپردازند، و به تعبیر میرزا حسینعلی «در اموال ناس من غیر اذن تصرف می‌نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند» (اشراق خاوری، ۱۳۲۷ ش، ج ۷، ص ۱۳۰). علاوه بر آن، در میان خود بابیه‌ها نیز بازار آشوبگری و آدمکشی رونق داشت و برخی منابع بابی از دخالت میرزا حسینعلی در این فجایع خبر داده‌اند (عزیه خانم نوری، ص ۱۵ - ۱۶)، برای فهرست کتابهای پیروان باب از گزارش کارهای میرزا حسینعلی در عراق رجوع شود به: عزیه خانم نوری، مقدمه ناشر، ص ۲ - ۴). به نوشته ادوارد براون (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه، ص ما) بر اثر کثرت جنگ و جدال که هر روزه ما بین بابیان و مسلمانان دست می‌داد، از دست ایشان بنای شکایت گذاردند، دولت ایران نیز نگران آشوبگری بابیه‌ها بود، از اینرو از دولت عثمانی خواست که بابیه‌ها را از بغداد انتقال دهد و دولت عثمانی برای خاتمه دادن به این نزاعها، که لا ینقطع در عراق عرب روی می‌داد، در اوایل ۱۲۸۰ آنان را از بغداد به استانبول و بعد از چهار ماه به ادرنه کوچ داد. گفتنی است که بابیه‌ها در دوره اقامت بغداد، با قبول تابعیت دولت عثمانی و قرار گرفتن در حمایت آنان، این امکان را یافته بودند که نسبت به مقامات ایرانی با آزادی و بی‌پروایی و اوصاف گوناگون سخن بگویند و بنویسند (محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۵).

همزمان با خروج بابیه‌ها از بغداد، میرزا حسینعلی نخست در باغ نجیب پاشا، در بیرون بغداد و سپس در ادرنه، زمزمه «من یظهره اللهی» ساز کرد و از همانجا نزاع و جدایی آغاز شد (درباره ادعای پنهانی او در ۱۲۷۵، پیش از تألیف ایقان رجوع شود به: محیط طباطبایی، سال ۵، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۸۳۰ - ۸۳۱). بابیهایی که ادعای او را نپذیرفتند و بر جانشینی میرزا یحیی (صبح ازل) باقی ماندند، ازلی نام گرفتند و پذیرندگان ادعای



میرزا حسینیعلی (بهاء الله) بهایی خوانده شدند (برخی منابع بهائی، شروع امر میرزا حسینیعلی را به دوران زندانی بودن او در تهران نیز نسبت می‌دهند رجوع شود به: شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۲۱۸). میرزا حسینیعلی با ارسال نوشته‌های خود به اطراف و اکناف، رسماً بابیان را به پذیرش آیین جدید فراخواند و دیری نگذشت که بیشتر آنان به آیین جدید ایمان آوردند و به ظن قوی از میان رفتن قدمای بابیه، در طول این مدت، از مهمترین عوامل موفقیت او بود (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ما، مج).

میرزا حسینیعلی، با آنکه در ادرنه رسماً ادعاهای خود را آشکار کرد، در همین شهر نامه‌ای مفصل برای ناصر الدین شاه (لوح سلطان) نوشت. محتوای اصلی نامه - گذشته از درخواست از شاه برای تجدید نظر نسبت به بابیه و احتراز از اعتماد به اخبار اطرافیان و دیگران - گزارشی است از وضع خود او و پیروان باب در مدت دوازده سال اقامت در بغداد و سه سال اقامت در ادرنه، و این که در این مدت «ابداً خلاف دولت و ملت و مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عباد ظاهر نشده» و «آنچه از قبل، بعضی از جهال ارتکاب نموده‌اند ابداً مرضی نبوده» است (برای متن کامل این نامه رجوع شود به: عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۱۱۴ - ۱۶۵). گویا مقصود او از نگارش این نامه جلب توجه شاه برای بازگشت آنان به ایران و اعلام تبعیت از شاه بوده است (محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۷). این نکته که میرزا حسینیعلی در نامه خود به هیچ روی به مقامات ادعایش اشاره نکرده و بر عدم ارتباط با نمایندگان دولتهای بیگانه تأکید ورزیده، در خور تأمل است، موضوع انتقال شخص میرزا حسینیعلی و چند نفر از خواص او از بغداد به جایی بسیار دور که دسترس به حدود ایران نداشته باشند، یا دستگیری و تسلیم آنها به مأموران ایرانی در سرحدات، را وزیر خارجه وقت، از طرف ناصر الدین شاه، طی دو نامه به کنسول ایران در بغداد نوشته بود تا وی با مقامات عثمانی در میان بگذارد و عامل اصلی آن را «فساد و اضلال سفهاء، ... و فتنه و تحریک قتل» ذکر کرده بود که از نظر دولت ایران میرزا حسینیعلی سردمدار آن بود (برای متن دو نامه مورد اشاره رجوع شود به: نجفی، کتاب دوم، ص ۶۴۴ - ۶۴۷، تصویر این دو نامه را ادوارد براون در کتابش «موادی برای مطالعه در آیین بابی» (۲) آورده است رجوع شود به: محمود، ج ۵، ص ۱۳۰۱). آنچه مخصوصاً در بررسی نامه میرزا حسینیعلی به ناصر الدین شاه و برخی نوشته‌های دیگر او نباید نادیده گرفته شود این است که سالهای پایانی اقامت میرزا حسینیعلی و اطرافیانش در بغداد با حضور اجباری برخی از رجال عصر قاجار، مثل میرزا ملکم خان، بعد از بسته شدن فراموشخانه تهران در ۱۲۷۵، مصادف بود، همچنانکه توقفشان در استانبول و ادرنه با حضور میرزا فتحعلی آخوندزاده در استانبول همزمان شد و آشنایی میرزا حسینیعلی با اندیشه‌ها و مکتوبات این افراد، در تحولات فکری او و تغییر روش نسبت به حکومت ایران تأثیر جدی گذاشت (محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۵ - ۳۴۸، ش ۶، ص ۴۳۷).

در هر حال، منازعات ازلی و بهائی در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و افترا و کشتار رواج یافت و هر يك از دو طرف بسیاری از اسرار یکدیگر را باز گفتند، میرزا حسینیعلی در کتابی به نام بدیع، وصایت میرزا یحیی را انکار و به برخی از رفتارها و اعمال او «که خجالت می‌کشید از ذکرش» اشاره کرد (نیز رجوع شود به: نوری، اقتدارات، ص ۳۱۹). در برابر، طرفداران ازل نیز از این قماش مطالب را درباره میرزا حسینیعلی بر شمرند و بویژه، خواهرش، عزیه خانم، کتاب تنبیه النائمین را در افشای کارهای برادر نوشت (برای تفصیل بیشتر رجوع شود به: نجفی، کتاب اول، ص ۳۲۸ - ۳۵۳). یکبار نیز میرزا حسینیعلی برادرش را به مباحله فراخواند. در این بحبوحه، به ادعای برخی منابع بهائی (رجوع شود به: شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۲۲۹) میرزا یحیی برادر خویش را مسموم کرد و بر اثر همین مسمومیت میرزا حسینیعلی تا پایان عمر به رعشه دست مبتلا شد. میرزا حسینیعلی نیز در نامه‌ای به سلطان عثمانی از قصد برادرش بر «فتنه و خروج» خبر داد (رجوع شود به: موحد، ص ۱۰۳ - ۱۱۰).

سرانجام، حکومت عثمانی برای پایان دادن به این درگیریها که گاهی منشأ آن منازعات مالی بود (رجوع شود به: مامقانی، ص ۳۸۳ - ۳۸۴) و نیز به سبب نگرانی از «احترامات فائقه‌ای که قناسل خارجه مقیم ادرنه نسبت به وجود مبارک مرعی می‌داشتند» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۲۷۱)، در ۱۲۸۵، میرزا حسینیعلی و پیروانش را به عکا در فلسطین، و میرزا یحیی و یارانش را به ماغوسه (فاما گوستا) (۳) در قبرس فرستاد (حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص مپ)، لکن دشمنی در میان دو گروه ادامه یافت و قتل دوتن از پیروان میرزا یحیی به دست پیروان میرزا حسینیعلی موجب مشکلاتی برای او شد. (درباره حکم رسمی دولت عثمانی به انتقال میرزا حسینیعلی به عکا و گزارش استتقات چند تن از نزدیکان وی در دادگاه عثمانی و نیز پیشنهاد سفیر انگلیس برای فرستادن وی به عکا رجوع شود به: موحد، مامقانی، همانجاها). میرزا حسینیعلی مدت نه سال در قلعه‌ای در عکا تحت نظر بود و پانزده سال بقیه عمر خویش را نیز در همان شهر گذراند و در هفتاد و پنج سالگی در شهر حیفای از دنیا رفت.



میرزا حسینیعلی پس از اعلام «من یظهره اللهی» به فرستادن نامه (الواج) برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان اقدام کرد و ادعاهای گوناگون خود را مطرح ساخت، همچنانکه برای اثبات مقاماتی که ادعا کرده بود، و نیز دفاع از خود در برابر ازلیها، به نگارش کتب پرداخت و به اصرار پیروانش «صدور احکام» نمود. بارزترین مقام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود. او در الواحی که صادر کرد و در منشآت که نوشت و در اشعاری که سرود، بارها درباره خود تعبیراتی چون خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسی که «لم یلد و لم یولد» است، خدای تنهای زندانی، معبود حقیقی، رب ما یری و ما لا یری به کار برد. همین ادعا را اخلافش درباره وی ترویج کردند، و در نتیجه پیروانش نیز خدایی او را باور کردند (عبد البهاء، مقام پدرش را «احدیت ذات هویت وجودی» خوانده است) و قبر او قبله آنان شد (یزدانی، ص ۹۶، اشراق خاوری، ۱۳۳۱ ش، ص ۱۸). از تعبیرات مختلف میرزا حسینیعلی در ادعای خدایی، بر می آید که وی بر اثر آشنایی اندک با آرا و آثار عرفانی، تقلیدی ناقص و نارسا از برخی تعبیرات عرفا داشته و گاهی در نوشته های خود به علما نسبت به «ذکر ربوبیت و الوهیت» توجیهاتی را پیش کشیده است (لوح شیخ، ص ۳۱، ۱۰۵).

گذشته از ادعای ربوبیت، او شریعت جدید آورد و کتاب اقدس را نگاشت که بهائیان آن را «مهمین بر جمیع کتب» و «ناسخ جمیع صحائف» و «مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی» می شمارند (عبد البهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۴۴۳، فاضل مازندرانی، ج ۱، ص ۱۶۱). بایبهای که از قبول ادعای او امتناع کردند، یکی از انتقاداتشان همین شریعت آوری او بود، ازینرو که به اعتقاد آنان، نسخ بیان نمی توانست در فاصله زمانی بسیار کوتاه روی دهد (عزیه خانم نوری، ص ۴۶ - ۴۷)، بویژه آنکه در برخی آثار بهائی گفته شده که تفاوت بیان با اقدس، همانند تفاوت «کعبه با سومنات» است (گلپایگانی، ۱۳۳۴، ص ۱۶۶) و احکام این دو آیین هیچ مشابهتی با یکدیگر ندارند، در عصر بیان، یعنی چند سال قبل از ادعای میرزا حسینیعلی، بایبها باید به «ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق» دست می یازیدند و در عصر بهاء الله اساس دین جدید «رافت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و...» بود (عبد البهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶). با اینهمه، میرزا حسینیعلی در برخی جاها منکر «نسخ بیان» شد و بر برخی مخالفانش که به او «نسبت داده اند که احکام بیان را نسخ نموده» نفرین کرد (نوری، اقتدارات، ص ۱۰۳).

جدی ترین برهان او بر حقانیت ادعایش، مانند سید باب، سرعت نگارش و زیبایی خط بود و به نوشته شوقی افندی «در طی دو سال اول مراجعت مبارک در هر شبانه روز معادل تمام قرآن از لسان قدم، آیات و الواح نازل می گردید»، بسیاری از این نوشته ها، بعدها به دستور میرزا حسینیعلی نابود شد (قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۴۵ - ۱۴۶). میرزا حسینیعلی داعیه درس ناخواندگی نیز داشت (عبد البهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۱۱۶ - ۱۱۷) و به تبع او، جانشینان و پیروانش نیز بر این داعیه اصرار می ورزیدند (همو، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷) و با پیوند دادن این ادعا به سرعت نگارش، در تثبیت حقانیت او می کوشیدند، اما گذشته از پرورش وی در خانواده ای اهل ادب، در بیشتر منابع بهائی و در آثار میرزا حسینیعلی تصریحات فراوان بر درس خواندگی و مطالعه کتابهای مختلف از تفسیر و حدیث و عرفان، وجود دارد (برای نمونه رجوع شود به: فاضل مازندرانی، ج ۱، ص ۱۹۳، نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۳۹ - ۱۴۲، همو، اقتدارات، ص ۱۰۵ - ۲۸۴، آیتی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۲۵۶ - ۲۵۷) و این جمله وی که «دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود، زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی» (نوری، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۱۸) ظاهراً از سبب محو آثار پیشین - که در آنها به مطالب کتب مختلف اشاراتی وجود دارد - و نیز از انگیزه او در ادعای درس ناخواندگی حکایت می کند.

میرزا حسینیعلی آثار متعددی نگاشت که اهم آنها عبارت است از: ایقان در اثبات قائمیت سید علی محمد باب که آن را در آخرین سالهای اقامت بغداد، در پاسخ پرسشهای دایی سید علی محمد باب و جذب او به مسلک بابی، نگاشت. وی در این اثر کوشیده است که از نظر انشایی به سبک بیان نزدیک شود و، گذشته از آن، شباهاتی را که درباره خودش، از نظر داعیه «من یظهره اللهی» نزد بابیان مطرح بوده است بر طرف سازد. وجود اشتباهات نسبتاً فراوان املایی، انشایی، نحوی و غیر آن، و از همه مهمتر، اظهار خضوع میرزا حسینیعلی نسبت به برادرش «کلمه مستور» سبب شد که این کتاب، از همان سالهای پایانی زندگی میرزا حسینیعلی، پیوسته در معرض تصحیح و تجدید نظر قرار گیرد و حتی در ترجمه انگلیسی آن، که شوقی افندی انجام داده، تغییراتی نسبت به متن فارسی پدید آید (برای تفصیل سرگذشت ایقان رجوع شود به: محیط طباطبایی، سال ۵، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۸۲۲ - ۸۳۱، سال ۶، ش ۱، ص ۱۵ - ۲۳)، اقدس که کتاب احکام بهائیان است و آن را در ۱۲۹۰، یا اندکی بعد از آن، زمانی که در عکا تحت نظر بود، تألیف کرد (درباره این کتاب رجوع شود به: همو، سال ۴، ش ۱۰، ص ۸۲۰ - ۸۲۴، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۹۰۶ - ۹۱۰)، آثار قلم اعلی، مشتمل بر



شمار زیادی از الواح فارسی و عربی که وی صادر کرد، در چند جلد، مانند کتاب مبین، اشراقات و اقتدارات، هر يك مشتمل بر چند لوح فارسی و عربی، بدیع که موضوع آن دفاع از من یظهره اللهی خودش و رد بایان بویژه اظهارات برادرش میرزا یحیی است در پاسخ به یکی از بایان که رساله‌ای در ابطال ادعای میرزا حسینعلی نگاشته بود، و آکنده است از ناسزا به میرزا یحیی و دیگران و بدگویی از آنها، لوح شیخ، نامه‌ای است خطاب به شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی که در سالهای پایانی عمر نگاشته و در آن از اهداف خود و این که مورد عنایت خاص خداست، و نیز از رفتار ناصواب برادرش میرزا یحیی و انکار وصایت او سخن گفته و ضمن تکریم ناصرالدین شاه، کوشیده است تا اقدامات خود را در اصلاح «حزب بابی» بازگو کند. او همچنین فقراتی از نامه‌هایی را که برای سلاطین جهان فرستاده نقل کرده و تعلیم و برنامه‌های اصلاحی خود را بازگفته است. مراکز بهائی که به نشر آثار میرزا حسینعلی اهتمام دارند، بارها به صلاحدید مقامات بهایی در نسخه‌های کتابهای او تغییراتی داده‌اند، همچنین بازنگاری تاریخ باب و بهاء، آنگونه که با ادعاهای میرزا حسینعلی سازگار افتد، به دستور مقامات بهایی انجام گرفته است (همو، سال ۲، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۹۵۳ - ۹۶۱، سال ۳، ش ۵، ص ۳۴۳ - ۳۴۸، ش ۶، ص ۴۲۶ - ۴۳۱، ش ۹، ص ۷۰۰ - ۷۰۶).

عبد البهاء. عباس افندی (۱۲۶۰ - ۱۳۴۰) ملقب به عبد البهاء، پسر ارشد میرزا حسینعلی است و نزد بهائیان جانشین وی محسوب می‌گردد. بحران جانشینی بهاء الله تا حدود زیادی یادآور بحران جانشینی سید کاظم رشتی و سید علی محمد باب است. کانون اصلی بحران، مناقشه رهبری میان عباس افندی و برادرش، محمد علی، بود. منشأ این مناقشات صدور «لوح عهدی» از سوی میرزا حسینعلی بود، که در آن جانشین خود را عباس افندی (و به تعبیر او: غصن اعظم) و بعد از او محمد علی افندی (غصن اکبر) معین کرده بود. او در این لوح، ضمن تأکید بر اینکه به «انزال آیات» اشتغال داشته، پیروانش را به دوری از کینه و نزاع و سخنان ناروا فراخوانده و توصیه کرده بود که زبان را به گفتار زشت نیالایند، و گویا به یاد منازعات گوناگون گذشته خود و برادرش، عبارت قرآنی «عفا الله عما سلف» (خدا آنچه را که پیش از این روی داد می‌بخشد) را افزوده بود (نوری، مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۹۹ - ۴۰۳).

هر چند عباس افندی سرانجام بر برادرش غلبه یافت. در بادی امر، کلیه منتسبین به بهاء الله، به استثنای هفت نفر، بر مشار الیه شوریده و با محمد علی همراه شدند. دور نمی‌نماید که این گرایش به محمد علی، ناشی از نقشی بوده است که او در نشر و توزیع آثار پدرش داشت، وی در سال ۱۳۰۸، از جانب میرزا حسینعلی، به هند رفت و آثار او را به چاپ رساند. پیروان آیین بهائی، از این حیث، مرهون وی‌اند (محیط طباطبایی، سال ۶، ش ۱، ص ۲۲). سردمدار منکران عبد البهاء، میرزا آقاجان کاشانی نخستین مؤمن و کاتب بهاء الله بود. او و چند تن از نزدیکان و فرزندان میرزا حسینعلی با نوشتن نامه‌ها و کتابهایی به فارسی و عربی و فرستادن پیام برای بهائیان، در مقام انکار جانشینی عبد البهاء برآمدند و وی را خارج از «دین بهاء» خواندند (زعیم الدوله تبریزی، ص ۳۱۵). بار دیگر، منازعات آغاز شد و هر يك از دو طرف در نوشته‌هایشان از تعبیرات زشت و نسبت‌هایی چون سرقت اوراق و الواح، و حتی احکام، در حق یکدیگر دریغ نکردند (عبد البهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۴۴۲ - ۴۴۳، شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص ۱۳۸ - ۱۳۹، ۱۴۶ - ۱۴۸، اشراق خاوری، ۱۳۳۱ ش، ص ۲۷، فیضی، ص ۵۴). منابع بهائی نقل می‌کنند که محمد علی و طرفداران او در ایجاد تضییقات حکومتی برای عبد البهاء، زندانی شدن و حتی توطئه قتل او دست داشته‌اند (فیضی، ص ۹۷ - ۱۰۲). این منازعات، مانند موارد قبل، برای عده‌ای سؤال برانگیز بود و به تعبیر برخی منابع بهائی (همان، ص ۵۷)، بر حیثیت امر بهائی لطمه وارد ساخت. (برای نمونه رجوع شود به: حاجی میرزاجانی کاشانی، مقدمه براون، ص ۷۰). عبد الحسین آیتی، بعد از آنکه آیین بهائی را رها کرد، در کتاب کشف الحیل (ج ۳، ص ۱۲۵ - ۱۲۹) چکیده‌ای از مطالب کتاب «موادی برای مطالعه درباره آیین‌یابی» ادوارد براون را درباره منازعات دو برادر نقل کرده است.

عبد البهاء در مقام رهبری بهائیان و با تأکید بر این که هیچ ادعایی جز پیروی از پدرش و نشر «تعالیم» او ندارد، با توجه به اوضاع اجتماعی و دینی و به منظور جلب رضایت مقامات عثمانی، رسماً و با التزام تمام، در مراسم دینی اسلامی، از جمله نماز جمعه، شرکت می‌کرد و به بهائیان نیز سفارش کرده بود که در آن دیار بکلی از سخن گفتن درباره آیین جدید بپرهیزند (مهتدی، ج ۲، ص ۱۵۳، محیط طباطبایی، سال ۴، ش ۳، ص ۲۰۴). او همچنین برای حکومت‌های مختلف به تناسب اوضاع سیاسی دعا می‌کرد، الکساندر سوم امپراتور روس، که به پیروان آیین بهائی اجازه ساختن معبد (مشرق الاذکار) در عشق آباد را داده بود، بنا به دستور عبد البهاء، بهائیان باید پیوسته تأیید و تسدید او را از خداوند مسئلت می‌کردند (سلیمانی اردکانی، ج ۲، ص ۲۸۲). حکومت عثمانی نیز، خصوصاً با توجه به بی‌اعتنایی ناصر الدین شاه نسبت به نامه میرزا حسینعلی و احتمالاً برای رفع یا تخفیف سختگیری‌های موجود، با عبارت «الدولة العلية العثمانية والخلافة المحمدية» مشمول دعای او بود (عبد البهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۳۱۲). با اینهمه، به سبب سوابق طولانی بایان و بهائیان در خاک



عثمانی و نیز بروز درگیریهای جدی بین عبد البهاء و برادرش، مشکلاتی از سوی سلطان عبد الحمید عثمانی برای او پدید آمد و از ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۷ که عبد الحمید از سلطنت خلع و دوره جدید حکومت عثمانی آغاز شد، وی تحت نظر بود. در اواخر جنگ جهانی اول، در شرایطی که عثمانیها درگیر جنگ با انگلیسیها بودند و آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه انگلیس، در صفر ۱۳۳۶ / نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه مشهور خود مبنی بر تشکیل «وطن ملی یهود» در فلسطین را صادر کرده بود، مسائلی روی داد که جمال پاشا، فرمانده کل قوای عثمانی، عزم قطعی بر اعدام عبد البهاء و هدم مراکز بهائی در عکا و حیفا گرفت. برخی مورخان، منشأ این تصمیم را روابط پنهان عبد البهاء با قشون انگلیس، که تازه در فلسطین مستقر شده بود، می دانند. منابع بهائی نیز نوشته اند که او مقدار زیادی گندم از املاک خویش ذخیره کرده بود و آنها را در اختیار قشون انگلیس گذاشت، اما معمولا در منابع بهائی، تصمیم جمال پاشا را به سعایت های «ناقضین» (طرفداران محمد علی افندی) نسبت می دهند (فیضی، ص ۲۵۹ - ۲۶۲) و در عین حال تصریح می کنند که لرد بالفور در همان روز وصول خبر به جنرال النبی (۴) سالار سپاه انگلیس در فلسطین دستور تلگرافی صادر و تأکید نمود که «به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبد البهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد» (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۷). ظاهرا برای سپاسگزاری از این عنایت دولت انگلیس بوده است که بلافاصله بعد از آن که حیفا در ذیحجه ۱۳۳۶ / سپتامبر ۱۹۱۸، به تصرف قشون انگلیس درآمد، عبد البهاء برای امپراتور انگلیس، ژرژ پنجم، دعا کرد و از این که سرپرده عدل در سراسر سرزمین فلسطین گسترده شده به درگاه خدا شکر گزارد (عبد البهاء، مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷). دریافت نشان شهسواری (نایت هود) (۵) از دولت انگلیس و ملقب شدن وی به عنوان «سر» نیز بعد از استقرار انگلیسیها در فلسطین صورت گرفت (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۹، آیتی، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۳۰۵). عبد البهاء در ۱۳۴۰ (۱۳۰۰ ش) درگذشت و در حیفا به خاک سپرده شد. در مراسم خاکسپاری او نمایندگانی از دولت انگلیس حضور داشتند و وینستون چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا، با ارسال پیامی مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهائی ابلاغ کرد (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۳، ص ۳۲۱ - ۳۲۲).

از مهمترین رویدادهای زندگی عبد البهاء، سفر او به اروپا و امریکا بود. پس از خلع عبد الحمید از سلطنت، محدودیتهای عبد البهاء نیز بر طرف شد و او در ۱۳۲۸، به دعوت بهائیان اروپا و امریکا از فلسطین به مصر و از آنجا به اروپا و یک بار دیگر به امریکا رفت. این سفر از آن جهت اهمیت دارد که نقطه عطفی در ماهیت آیین بهائی محسوب می گردد. پیش از این مرحله، آیین بهائی بیشتر به عنوان یک انشعاب از اسلام بروز کرده بود و حتی رهبران بهائی، در برخی مواضع، در بلاد عثمانی خود را شاخه ای از متصوفه شناسانده بودند (عبد البهاء در آخرین روز زندگی در مراسم نماز جمعه شرکت کرده بود رجوع شود به: اسلمونت، ص ۷۵). در آن مرحله، رهبران و مبلغان این آیین برای اثبات حقانیت خود از درون قرآن و حدیث به جستجوی دلیل می پرداختند (برای نمونه رجوع شود به: نوری، ایقان، گلیپایگانی، فراند) و آنها را برای مخاطبان نشان که مسلمانان، بویژه شیعیان، بودند مطرح می کردند. پیروان اولیه آیین بهائی نیز از دین جدید همین تلقی را داشتند و به همین سبب، مهمترین متن احکامی این آیین، اقدس، از حیث صورت، تشابه کامل با متون فقهی اسلامی دارد و به ادعای منابع متأخر بهائی، با توجه «به محیط معتقدات مذهبی ایران و سوابق عقیده و سنت و عرف و عادت مردم»، در زمان پیدایی این آیین و «فقط به اعتبار شیعیان و ایرانیان معاصر با ظهور» آیین بهائی تدوین شده است (فرید، ص ۴۲). اما شرایط تاریخی و فاصله گرفتن رهبران بهائی از ایران و نیز عدم موفقیت در جلب نظر مخاطبان اولیه، و نیز مهاجرت شماری از پیروان این آیین به کشورهای غربی و آشنایی رهبران بهائی با اندیشه های جدید در دوره اقامت بغداد و استانبول و عکا، عملا سمت و سوی این آیین را تغییر داد و آن را از صورت آشنای دینهای شناخته شده، بویژه اسلام، دور کرد. برخی محققان، یکی از دلایل عدم نشر کتاب اقدس در چند دهه اخیر، و نیز ترجمه نشدن آن به زبانهای اروپایی، را همین تغییر روش می دانند.

عبد البهاء در سفر سه ساله خود آنچه را که بهائیان به عنوان تعالیم دوازده گانه می شناسند، ولی عملا به هجده تعالیم بالغ می شود (مومن، ۶، ص ۱۸۵) مدون و معرفی نمود و تعالیم باب و بهاء را با آنچه در قرن نوزدهم در غرب، خصوصا تحت عناوین روشنگری و مدرنیسم و اومانیسم متداول بود، آشتی داد. به عبارت دیگر تعلیمات آیین بهائی با سفر عبد البهاء به غرب، طنین دیگری یافت. برخی از این تعالیم در گفتار و نوشتار میرزا حسینعلی نوری مستتر بود و برخی دیگر نتیجه مطالعات، تجربیات و برخوردهای عبد البهاء با تفکر غربی، بویژه الهیات جدید مسیحی و نیز اندیشه ها و آمال ترقی و تجدد در مغرب زمین، بود (دایرة المعارف جهان اسلام آکسفورد) ۷، ذیل «i'Baha ~» ~». نمونه ای از این جمع آوری و التقاط که تفاوت تعالیم بهائی، قبل و بعد از سفر عبد البهاء به غرب، را چشمگیر می سازد تعلیم راجع به وحدت لسان و خط است. این تعلیم بر گرفته از پیشنهاد زبان اختراعی اسپرانتو است که در اوایل قرن بیستم طرفدارانی یافته بود، ولی بزودی غیر عملی بودن آن آشکار شد و در بوته فراموشی افتاد (نوری، در لوح شیخ، ص ۱۰۱ - ۱۰۲، نیز اشاره ای به این خط کرده است). موارد دیگر تعالیم دوازده گانه عبارت است از: ترك تقلید (و به تعبیر متداول نزد بهائیان، تحریر



حقیقت)، تطابق دین با علم و عقل، وحدت اساس ادیان، بیت العدل، وحدت عالم انسانی، ترك تعصبات، الفت و محبت میان افراد بشر، تعدیل معیشت عمومی، تساوی حقوق رجال و نساء، تعلیم و تربیت اجباری، صلح عمومی و تحریم جنگ. عبد البهاء این تعالیم را از ابتکارات پدرش قلمداد می‌کرد و در مواضع گوناگون گفته بود که پیش از او چنین تعالیمی وجود نداشته است (عبد البهاء، خطابات، ص ۱۹۱)، با اینهمه در معرفی آیین بهائی و آنچه میرزا حسینعلی آورده است، بر این نکته که او «تجدید تعالیم انبیا» کرده و «اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن اساس بهاء الله است و آن اساس، وحدت عالم انسانیت، آن اساس محبت عمومی است، و آن اساس صلح عمومی بین دول است و...» (همو، خطابات، چاپ زرقانی و کردی، ج ۱، ص ۱۸ - ۱۹، ج ۲، ص ۲۸۶) تأکید کرده بود.

عبد البهاء چندین کتاب نیز نوشت که اهم آنها بدین قرار است: مقاله شخصی سیاح، گزارشی است از زبان یک سیاح موهوم، درباره تاریخ و تعالیم باب و بهاء (درباره این کتاب و تأثیر آن از آثار آخوندزاده رجوع کنید به: محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۶، ص ۴۲۷، سال ۴، ش ۲، ص ۱۱۵)، مفاوضات، مکاتیب، خطابات، هر سه مشتمل بر مطالب مختلف و سخنرانیها و نامه‌های او، تذکره الوفاء که زندگینامه شماری از قدمای آیین بهائی است.

شوقی افندی

شوقی افندی ملقب به شوقی ربانی (۱۳۱۴ - ۱۳۷۷ / ۱۳۳۶ ش) فرزند ارشد دختر عبد البهاء بود که بنا به وصیت وی، در رساله‌ای موسوم به الواح و وصایا به جانشینی وی منصوب شده بود. جانشینی شوقی افندی نیز، مانند موارد قبل، سبب مشاجرات و انشعابات دیگری در میان بهائیان شد. در واقع، عبد البهاء نسبت به آنچه پدرش تعیین کرده بود، تجدید نظر کرد و برادرش، محمد علی افندی، را که باید بعد از او به رهبری بهائیان می‌رسید کنار گذاشت و سلسله ولایت امر الله را تأسیس نمود که نخستین آنها شوقی بود و پس از آن باید در نسل ذکور وی ادامه می‌یافت (عبد البهاء، الواح و وصایا، ص ۱۱ - ۱۶). شوقی به یاری مادرش به ریاست رسید، ولی گروهی او را نپذیرفتند، برخی از آنان آیین بهائی را رها کردند که از آن جمله‌اند: عبد الحسین آیتی، فضل الله صبحی (مهتدی) و حسن نیکو، و برخی دیگر نسبت به اعتبار وصیت‌نامه تردید کردند. شوقی، به رسم معهود اسلاف خود، به بدگویی و ناسزا به مخالفان پرداخت و آنان کتابهایی در پاسخ او و مشتمل بر گزارش دوران وابستگی‌شان به آیین بهائی و مشاهدات خود نگاشتند - چون کشف الحیل عبد الحسین آیتی، خاطرات صبحی و فلسفه نیکو.

شوقی، بر خلاف نیای خود، تحصیلات رسمی داشت و در دانشگاه آمریکایی بیروت و سپس در آکسفورد تحصیل کرده بود. تحصیلات او در این شهر، به سبب درگذشت عبد البهاء، ناتمام ماند.

نقش اساسی او در تاریخ بهائی، توسعه تشکیلات اداری و جهانی این آیین بود و این فرایند، بویژه در دهه شصت میلادی، در اروپا و آمریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبدهای قاره‌ای بهائی موسوم به مشرق الاذکار به اتمام رسید. تشکیلات بهائی، که شوقی افندی به آن «نظم اداری امر الله» نام داد، زیر نظر مرکز اداری و روحانی بهائیان واقع در شهر حيفا که به «بیت العدل اعظم الهی» موسوم است اداره می‌گردد.

در زمان حیات شوقی افندی، حکومت اسرائیل در فلسطین اشغالی تأسیس شد. تأسیس این حکومت با مخالفت همه کشورهای اسلامی روبرو شد، و بویژه رفتار صهیونیستها با مسلمانان عواطف و احساسات عموم مسلمانان را جریحه‌دار کرد، اما شوقی، علاوه بر مکتوبات حاکی از موافقت او و بهائیان با تأسیس دولت اسرائیل، بعد از استقرار این دولت، با رئیس جمهور اسرائیل دیدار کرد و «مراتب دوستی بهائیان را نسبت به کشور اسرائیل بیان و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل» اظهار داشت (مجله اخبار امری، تیر ۱۳۳۳). او همچنین در پیام تبریک نوروز ۱۳۲۹، خطاب به بهائیان اعلام کرد که «مصدق وعده الهی به ابناء خلیل و وراث کلیم، ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر» شده است. در همین پیام، به پیوند استوار دولت اسرائیل با مرکز بین المللی جامعه بهائی اشاره شده است (شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص ۲۹۰). موارد متعدد دیگری از ارتباط رهبران بهائی با حکومت اسرائیل، و تلاشهای آنان برای به رسمیت شناخته شدن آیین بهائی از سوی این حکومت، در مجلات اخبار امری بهائیان و توقیعات مبارکه شوقی افندی گزارش شده است.

شوقی چند کتاب به فارسی و انگلیسی نوشت، قرن بدیع، اصل این کتاب به انگلیسی ۸ است و در چهار جلد نوشته شده و مشتمل است بر تاریخ باب و بهاء تا صدمین سال اعلان ادعای باب، توقیعات مبارکه، مجموعه



دستخطهای شوقی به مناسبتهای گوناگون است در شش جلد، به فارسی، دوربهای، این کتاب به انگلیسی نوشته شده و مروری است بر تاریخ بهائیت و پیشبینی آینده آن طبق نظر عبد البهاء، و ترجمه کتاب تاریخ نبیل زرنندی به انگلیسی ۹ (درباره این کتاب رجوع کنید به: محیط طباطبایی، سال ۳، ش ۹، ص ۷۰۶).

بنابر تصریح عبد البهاء در الواح و وصایا، پس از وی بیست و چهار تن از فرزندان ذکور، نسل بعد از نسل، با لقب ولی امر الله باید رهبری بهائیان را به عهده می گرفتند و هر يك باید جانشین خود را تعیین می کرد «تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد» (عبد البهاء، مفاوضات، ص ۴۵ - ۴۶)، لکن شوقی افندی ربانی، نخستین فرد از این سلسله، عقیم بود و طبعاً بعد از وفاتش، در ۱۳۳۷ ش، دوران دیگری از دو دستگی و انشعاب و سرگشتگی در میان بهائیان ظاهر شد. ولی سرانجام همسر شوقی افندی، روحیه ماکسول، و تعدادی از گروه ۲۷ نفری منتخب شوقی ملقب به «ایادیان امر الله» اکثریت بهائیان را به خود جلب و مخالفان خویش را طرد و «بیت العدل» را در ۱۳۴۲ ش / ۱۹۶۳ تأسیس کردند. از گروه «ایادیان امر الله» در زمان نگارش این مقاله تنها سه نفر، یعنی روحیه ماکسول و دو تن دیگر، در قید حیات اند و با کمک افراد منتخب بیت العدل که به «مشاورین قاره ای» معروف اند رهبری اکثر بهائیان را به عهده دارند. طبق آمارهای بهائیان، جمعیت بهائیان در جهان، در ۱۳۷۱/۱۹۹۲، ۵ میلیون نفر تخمین زده می شود.

انشعاب دیگری که به موازات رهبری روحیه ماکسول شکل گرفت، انشعاب «ریمی» بود. از آنجا که طبق پیش بینی عبد البهاء، رئیس دائمی «بیت العدل» باید «ولی امر الله» باشد و «بیت العدل» بدون ولی امر صلاحیت رهبری ندارد، چارلز میس ریمی ادعا کرد که جانشین شوقی و ولی امر است. او دلایلی نیز بر جانشینی خود ارائه و به توطئه قتل شوقی و از بین بردن وصیتنامه وی اشاره کرد. ریمی طرفدارانی در میان بهائیان پیدا کرد و گروه دیگری با عنوان «بهائیان ارتدکس» پدید آورد. این گروه امروزه در آمریکا، هندوستان، استرالیا و چند کشور دیگر پراکنده اند. عده دیگری از بهائیان نیز پس از مرگ شوقی به رهبری جوانی از بهائیان خراسان، به نام جمشید معانی، روی آوردند. این جوان خود را «سماء الله» نامید و طرفداران او در اندونزی، هند، پاکستان و آمریکا پراکنده اند.

آیینها و باورهای بهائیان

نوشته های سید علی محمد باب، میرزا حسینعلی بهاء الله و عبد البهاء، تا حدی نیز شوقی افندی ربانی، از نظر بهائیان مقدس است و در مجالس ایشان قرائت می شود، اما کتب باب عموماً در دسترس بهائیان قرار نمی گیرد، و دو کتاب اقدس و ایقان میرزا حسینعلی نوری است که نزد بهائیان از اهمیت خاصی برخوردار است. تقویم شمسی بهائی از نوروز آغاز گشته به نوزده ماه، در هر ماه به نوزده روز، تقسیم می شود و چهار روز (در سالهای کبیسه پنج روز) باقیمانده که موسوم به ایام «هه» است به عنوان ایام شکرگزاری و جشن تعیین شده است (آیتی، ۱۳۲۶ ش، ج ۲، ص ۲۰۸، اشراق خاوری، ۱۳۳۱ ش، ص ۳۰ - ۳۴، یزدانی، ص ۹۷ - ۹۸). بهائیان موظف به نماز روزانه، روزه به مدت نوزده روز از طلوع تا غروب آفتاب (آخرین ماه سال)، و زیارت یکی از اماکن مقدسه ایشان، شامل منزل سید علی محمد باب در شیراز و منزل میرزا حسینعلی نوری در بغدادند. بهائیان همچنین به حضور در «ضیافات» موظف اند که هر نوزده روز يك بار تشکیل می گردد. در آیین بهائی نوشیدن مشروبات الکلی و مواد مضر به سلامت منع شده، و رضایت والدین عروس و داماد در ازدواج ضروری شمرده شده است. منبع اصلی احکام در میان بهائیان کتاب اقدس است. این کتاب، متممی نیز دارد که به رساله سؤال و جواب معروف است.

آیین بهائی از ابتدای پیدایی، در میان مسلمانان به عنوان يك انحراف اعتقادی (فرقه ضاله) شناخته شد، ادعای قائمیت توسط سید علی محمد باب، با توجه به احادیث قطعی، پذیرفته نبود. ویژگیهای «مهدی» در احادیث اسلامی به گونه ای تبیین شده که راه هرگونه ادعای بیجا را بسته است. مخالفت علما با سید علی محمد باب به سبب همین ادعا و ادعای بابیت او بود (رجوع کنید به: باب، سید علیمحمد شیرازی). مشکل بهائیت، از این حیث مضاعف است، میرزا حسینعلی علاوه بر قبول قائمیت سید علی محمد باب و اینکه او دین جدیدی آورده است، خود را «من بظهره الله» نامید و ادعای شریعت مستقل را مطرح کرد. همه مسلمانان، خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را مسلم می دانند و بالطبع، هر ادعایی که با این اعتقاد سازگار نباشد و هر فرقه ای که این اصل را نپذیرد، از نظر مسلمانان، از اسلام جدا شده است و به هیچ روی نباید خود را برآمده از اسلام بداند.



گذشته از این، اثبات ادعای رسالت برای رهبران آیین بهائی، با توجه به مخاطبان اصلی آنها، مسلمانان و بویژه شیعیان، ممکن نبود و مبلغان و مدافعان بهائی به رغم تلاش بسیار برای استدلالی کردن این ادعا، در اثبات مدعا درماندند و غالباً به شیوه‌های خاص برای تأیید درستی دین جدید روی آوردند. مهمترین برهان ایشان، کثرت آیات و نوشته‌های میرزا حسینعلی و نیز گسترش آیین بهائی بود با عنوان دلیل تقریر، در کتابهای ناظر به استدلالهای بهائیان، این دو استدلال نقد و رد شده است.

تاریخ پر حادثه رهبران بهائی، نادرست درآمدن پیشگوییهای آنان و منازعات دور از ادب از یکسو، حمایت‌های دولتهای استعماری در مواضع مختلف از سران بهائی و بویژه همراهی آنان با دولت اسرائیل از سوی دیگر، زمینه فعالیت در کشورهای اسلامی، خصوصاً ایران، را از بهائیان گرفت و به رغم فعالیت گسترده تشکیلات بهائی برای تثبیت حضور رسمی پیروان خود در این کشورها هیچگاه چنین خواسته‌ای تحقق نیافت، مؤلفان بسیاری در نقد این آیین کتاب نوشتند، مطبوعات فارسی و عربی رویکردهای سیاسی آنان را افشا کردند، علمای حوزه‌های علمیه شیعه و دانشگاه اهر و مفتیان بلاد اسلامی جدا بودن این فرقه از امت شورای اسلامی را اعلام داشتند و سازمانهای بین المللی اسلامی نیز در قبال آیین بهائی همین موضع را گرفتند (برای نمونه رجوع کنید به: مصوبه شورای مجمع فقه اسلامی در ۱۸ تا ۲۲ بهمن ۱۳۶۶ / ۶ تا ۱۱ فوریه ۱۹۸۸ در سازمان کنفرانس اسلامی. مجمع فقه اسلامی، ص ۸۴ - ۸۵، که «ادعای رسالت بهاء الله و نزول وحی بر وی) و دیگر باورهای بهائی را مصداق «انکار ضروریات دین» دانسته است). بازگشت برخی مقامات و مبلغان بهائی از این آیین و افشای مسائل درونی این فرقه، نیز عامل مهم فاصله گرفتن مسلمانان از این آیین بوده است.

منابع:

عبد الحسین آیتی، کتاب کشف الحیل، تهران ۱۳۳۶ ش، همو، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه، مصر ۱۳۴۲، جان اینزر اسلمونت، بهاء الله و عصر جدید، ترجمه فارسی، حیف ۱۹۳۲، عبد الحمید اشراق خاوری، رساله گنجینه حدود و احکام، تهران ۱۳۳۱ ش، همو، مائده آسمانی، ج ۷، تهران ۱۳۲۷ ش، علی محمد بن محمد رضا باب، قسمتی از الواح خط نقطه اولی، [بی‌جا، بی‌تا]، حاجی میرزا جانی کاشانی، کتاب نقطه الکاف، چاپ ادوارد براون، لیدن ۱۳۲۸/۱۹۱۰، محمد مهدی زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الابواب، یا، تاریخ باب و بهاء، ترجمه حسن فرید گلپایگانی، تهران ۱۳۴۶ ش، سازمان کنفرانس اسلامی، مجمع فقه اسلامی، مصوبه‌ها و توصیه‌ها: از دومین تا پایان نهمین نشست، ترجمه محمد مقدس، قم ۱۴۱۸، عزیز الله سلیمانی اردکانی، کتاب مصابیح هدایت، ج ۲، تهران ۱۳۳۶ ش، شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران ۱۳۴۷ ش، همو، کتاب قرن بدیع، ترجمه نصر الله مودت [بی‌جا، بی‌تا]، عباس بن حسینعلی عبد البهاء، الواح و وصایا، مصر [بی‌تا]، همو، خطابات حضرة عبد البهاء فی اوربا و امریکا، چاپ محمود زرقانی و فرج الله کردی، مصر ۱۳۴۰ / ۱۹۲۱، همو، خطابات مبارکه حضرت عبد البهاء در اروپا و امریکا [بی‌جا، بی‌تا]، همو، مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است، تهران ۱۳۴۱ ش، همو، مکاتیب عبد البهاء، ج ۱، مصر ۱۳۲۸، ج ۲ - ۳، چاپ فرج الله کردی، مصر ۱۳۳۰ - ۱۳۴۰، همو، النور الابهی فی مفاوضات عبد البهاء، لیدن ۱۹۰۸، عزیه خانم نوری، تنبیه النائمین، [بی‌جا، بی‌تا]، فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، تهران ۱۳۴۶ ش، بدیع الله فرید، مقاله‌ای در معرفی کتاب اقدس، تهران ۱۳۵۲ ش، محمد علی فیضی، حیات حضرت عبد البهاء و حوادث دوره میثاق، تهران ۱۳۵۰ ش، ابوالقاسم بن عیسی قائم مقام منشآت قائم مقام، چاپ محمد عباسی، چاپ افست تهران [تاریخ مقدمه ۱۳۵۶ ش]، همو، نامه‌های پراکنده قائم مقام فراهانی، چاپ جهانگیر قایم مقامی، بخش ۱، تهران ۱۳۵۷ ش، ابوالفضل بن محمد گلپایگانی، فراند، قاهره، ۱۳۱۵، همو، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، عشق آباد ۱۳۳۴، اسد الله مامفانی، «اختلاف بهاء الله و صبح ازل»، راهنمای کتاب، سال ۶، ش ۴ و ۵ (تیر و مرداد ۱۳۴۲)، محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ج ۵، تهران ۱۳۳۱ ش، محمد محیط طباطبایی، «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، گوهر، سال ۴، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۵۵)، ش ۳، (خرداد ۱۳۵۵)، همو، «تاریخ قدیم و جدید»، گوهر، سال ۳، ش ۵ (مرداد ۱۳۵۴)، ش ۶ (شهریور ۱۳۵۴)، همو، «تاریخ نوپدید زندی»، گوهر، سال ۳، ش ۹ (آذر ۱۳۵۴)، همو، «چند نکته درباره يك مقاله: عظیم پس از باب و پیش از ازل»، گوهر، سال ۶، ش ۳، (خرداد ۱۳۵۷)، ش ۴ (تیر ۱۳۵۷)، همو، «[درباره] کتاب اقدس»، گوهر، سال ۴، ش ۱۰ (دی ۱۳۵۵)، ش ۱۱ و ۱۲ (بهمن و اسفند ۱۳۵۵)، همو، «رساله خالویه یا ایقان»، گوهر، سال ۵، ش ۱۱ و ۱۲ (بهمن و اسفند ۱۳۵۶)، سال ۶، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۷)، همو، «کتابی بی‌نام با نام تازه»، گوهر، سال ۲، ش ۱۱ و ۱۲ (بهمن و اسفند ۱۳۵۳)، همو، «گفتگوی تازه درباره تاریخ قدیم و جدید»، گوهر، سال ۴، ش ۴ (تیر ۱۳۵۵)، محمد علی موحد، «اسنادی از آرشیو دولتی استانبول»، راهنمای کتاب، سال ۶، ش ۱ و ۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲)، فضل الله مهتدی، اسناد و مدارك صبحی درباره بهائیگری، ج ۲: خاطرات صبحی، تهران ۱۳۵۷ ش، عبد الحسین میرزا آقا خان

کرمانی و احمد روحی، هشت بهشت، تهران [بی تا]، محمد نبیل زرنندی، مطالع الانوار: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، تهران ۱۳۵۶ ش، محمد باقر نجفی، بهائیان، تهران ۱۳۵۷ ش، حسینعلی بن میرزا بزرگ نوری (بهاء الله)، آثار قلم اعلی، تهران ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ ش، همو، اقتدارات، به خط مشکین قلم، [بی جا، بی تا]، همو، کتاب مستطاب ایقان، مصر ۱۳۵۲/۱۹۳۳، همو، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی [لوح شیخ]، تهران ۱۳۴۱ ش، همو، مجموعه الواح مبارکه، قاهره ۱۳۳۸ / ۱۹۲۰، حسن نیکو، فلسفه نیکو، تهران [تاریخ مقدمه ۱۳۴۳ ش]، احمد یزدانی، کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی، تهران ۱۳۵۰ ش،

«~ oxford 1991 'i dictionary'A basic Baha ' Wendi Momen. ~»

«~ ed ' The Oxford encyclopedia of the modern Islamic world ~»

«~ by B. Todd Lawson) i'Baha" .s.v ' John L. Esposito, New York 1995) ~»

فرقه بابیه

کتاب: دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۶
نویسنده: مصطفی حسینی طباطبایی

سید علی محمد شیرازی، از مدعیان بابیت امام دوازدهم شیعیان که بعدها مدعی مهدویت و نبوت شد. در ۱۲۳۵ در شیراز به دنیا آمد. در کودکی به مکتب شیخ عابد رفت و در آنجا خواندن و نوشتن و سیاه مشق آموخت. شیخ عابد، از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود (اشراق خاوری، ص ۶۳-۶۴) و از همان دوران، سید علی محمد را با نام رؤسای شیخیه (احسائی و رشتی) آشنا کرد، به طوری که چون سید علی محمد در حدود نوزده سالگی به کربلا رفت، در درس سید کاظم رشتی حاضر شد (فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۹۷). در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می کرد، با مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد و از آرای شیخ احسائی آگاهی یافت (همو، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۳). بعلاوه به هنگام اقامت در کربلا، از درس ملا صادق خراسانی که او نیز مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد وی بعضی از کتب ادبی متداول آن ایام را خواند (همو، اسرار الآثار، ج ۴، ص ۳۷۰). در ۱۲۵۷ به شیراز بازگشت و به وقت فرصت، مطالعه کتب دینی را فراموش نمی کرد و به گفته خودش (همو، ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۷۹): «و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها» همانا کتاب سنابرق، اثر سید جعفر علوی (مشهور به کشفی) را خواندم و باطن آیاتش را مشاهده کردم. علی محمد گذشته از دل بستگی به اندیشه های شیخی و باطنی، به «ریاضت کشی» نیز مایل بود و به هنگام اقامت در بوشهر در هوای گرم تابستان از سپیده دم تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر بر بام خانه رو به خورشید اورادی می خواند (اشراق خاوری، ص ۶۷). پس از درگذشت سید کاظم رشتی، مریدان و شاگردان وی جانشینی برای وی می جستند که به قول ایشان مصداق «شیعه کامل» یا «رکن رابع» (شیخیه) باشد و در این باره میان چند تن از شاگردان سید کاظم رقابت افتاد و سید علی محمد نیز در این رقابت شرکت کرد، بلکه پای از جانشینی سید رشتی فراتر نهاد و خود را «باب» امام دوازدهم شیعیان یا «ذکر» او، یعنی واسطه میان امام و مردم، شمرد. ادعای علی محمد چون شگفت آورتر از دعاوی سایر رقیبان بود، واکنش بزرگتری یافت و نظر گروهی از شیخیان را به سوی وی جلب کرد و هجده تن از شاگردان سید کاظم که همگی شیخی مذهب بودند (و بعدها سید علی محمد آنها را حروف حی نامید) پیروانش را گرفتند (آیتی، ج ۱، ص ۴۳). علی محمد در آغاز امر، بخشهایی از قرآن کریم را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود، تأویل کرد و در آنجا به تصریح نوشت که امام دوازدهم شیعیان، او را مأمور داشته تا جهانیان را ارشاد کند و خویشانش را «ذکر» نامید، چنانکه در آغاز تفسیرش بر سوره یوسف می نویسد: الله قد قدر أن یخرج ذلك الكتاب فی تفسیر أحسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علی عبده لیكون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغا» همانا خدا مقدر کرده که این کتاب از نزد محمد پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر حسین پسر علی پسر ابی طالب بر بنده اش برون آید تا از سوی ذکر (سید علی محمد) حجت بالغه خدا بر جهانیان باشد» (أحسن القصص، ص ۱). پس از مسافرت به همراه محمد علی بارفروش (یکی از مریدان خود) به سوی مکه و بازگشت به بوشهر، دستور داد تا در یکی از مساجد بوشهر عبارت «اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقية الله» را در اذان داخل کنند (نجفی، ص



۱۶۸) که تصریح دارد علی نبیل (که به حساب جمل با علی محمد برابر می‌شود) باب امام زمان علیه السلام است، ولی همینکه مدتی از دعوت وی سپری شد و گروهی به او گرویدند، ادعای خود را تغییر داد و از مهدویت سخن به میان آورد و گفت: «منم آن کسی که هزار سال می‌باشد که منتظر آن می‌باشید» (حاجی میرزاجانی کاشانی، ص ۱۲۵) و سپس به ادعای نبوت و رسالت برخاست و به گمان خود، احکام اسلام را با آوردن کتاب بیان نسخ کرد و در آغاز آن نوشت: «در هر زمان خداوند جل و عز، کتاب و حجتی از برای خلق مقدر فرموده و می‌فرماید و در سنه هزار و دویست و هفتاد از بعثت رسول الله، کتاب را بیان، و حجت را ذات حروف سبع (علی محمد که دارای هفت حرف است) قرار داد» (بیان عربی، ص ۳). بدین ترتیب، علی محمد هر چند زمانی، دعاوی خود را به مقامات بالاتری تغییر می‌داد و سخنان پیشین را برای یارانش تأویل می‌کرد و آنان را در پی خود می‌کشید. پس از بازگشت سید علی محمد به بوشهر (در زمانی که هنوز از ادعای بابیت امام زمان علیه السلام فراتر نرفته بود) به دستور والی فارس در رمضان ۱۲۶۱ دستگیر و به شیراز فرستاده شد. در شیراز او را تنبیه کردند، آنگاه نزد امام جمعه آن شهر، اظهار توبه و ندامت کرد و به قول یکی از موافقان خود بر فراز منبر در حضور مردم گفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند...» (اشراق خاوری، ص ۱۴۱). پس از آن، شش ماه در خانه پدری خود، تحت نظر بود و از آنجا به اصفهان و سپس به قلعه ماکو تبعید شد. در دورانی که در آن قلعه زندانی بود، با مریدانش ملاقات و مکاتبه داشت و از اینکه می‌شنید آنان در کار تبلیغ دعاوی او می‌کوشند به شوق می‌افتاد و سخنانی را به عنوان کلمات الهی به مریدان عرضه می‌داشت، چنانکه کتاب بیان را در همان قلعه نوشت (یزدانی، ص ۱۳).

دولت محمد شاه قاجار، برای آنکه پیوند او را با مریدانش قطع کند در صفر ۱۲۶۴ وی را از قلعه ماکو به قلعه چهریق، در نزدیکی ارومیه منتقل کرد. در اواخر سلطنت محمد شاه، به دستور حاجی میرزا آغاسی - وزیر محمد شاه - سید علی محمد را از قلعه چهریق به تبریز بردند و مجلسی با حضور ناصر الدین میرزا (که در آن وقت ولیعهد بود) و چند تن از علما ترتیب دادند و سید علی محمد را در آن مجلس حاضر کردند. علی محمد در آنجا آشکارا از مقام مهدویت خود سخن گفت و «بابیت امام زمان» را که پیش از آن بتصریح ادعا کرده بود به «بابیت علم خداوند» تأویل کرد و چون از او درباره برخی مسائل دینی پرسیدند، از پاسخ فروماند و همینکه از وی سؤال شد: از معجزه و کرامت چه داری؟ گفت: اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و به خواندن این فقره آغاز نمود: بسم الله الرحمن الرحيم. سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات و الارض کما خلق هذه العصا آیه من آیاته! و اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند، زیرا تاء را در «السموات» مفتوح قرائت کرد و چون گفتند: مکسور بخوان! ضاد را در «الأرض» مکسور خواند. امیر اصلاخان که در مجلس حضور داشت گفت: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات شمرده شود، من هم می‌توانم تلفیق کنم و گفت: الحمد لله الذی خلق العصا کما خلق الصباح و المساء! (فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۴، تصویر نامه ناصر الدین میرزا به محمد شاه قاجار).

پس از آشکار شدن عجز سید علی محمد در اثبات ادعای خود، وی را چوب زده تنبیه نمودند و او از دعاوی خویش تبری جست و اظهار پشیمانی کرد و خطاب به ولیعهد، توبه نامه رسمی نوشت. صورت توبه نامه علی محمد را یکی از مریدانش در کتاب خود، چنین آورده است: «فداک روحی، الحمد لله کما هو أهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. فحمدا له ثم حمدا که مثل آن حضرت را بنیوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان فرموده. أشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسمه، وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و به نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عند الله است، امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و استغفر الله ربی و أتوب إليه من أن ينسب إلی أمر. و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله علیه السلام را محض ادعا مبطل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرفراز فرمایند و السلام». (گلپایگانی، ص ۲۰۴-۲۰۵).

بدینسان سید علی محمد از دعاوی خود بازگشت ولی توبه او، صوری بود چنانکه پیش از توبه اخیر، در شیراز نیز بر فراز منبر و در برابر مردم، نیابت و بابیت خود را انکار نمود اما چیزی نگذشت که ادعاهای بالاتری را به



میان آورد و از پیامبری و رسالت خویش سخن گفت. در اواخر سلطنت محمد شاه و پس از مرگ او (۱۲۶۴) از سوی مریدان سید علی محمد، آشوبهایی در کشور پدید آمد که از جمله، رویداد قلعه شیخ طبرسی در مازندران بود. در این آشوب، جمعی از بابیان به رهبری ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی بارفروشی، قلعه طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می‌کردند، به جرم «ارتداد» هجوم آورده به قتل و غارت ایشان می‌پرداختند، به گونه‌ای که یکی از بابیان می‌نویسد: «جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یک صد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعاً به قلعه بردند» (حاجی میرزاجانی کاشانی، ص ۱۶۲) و چنین می‌پنداشتند که یاران مهدی موعودند و بزودی جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب فرمانروایی می‌کنند؛ چنانکه بابی مذکور می‌نویسد: «حضرت قدوس (محمد علی بارفروشی) می‌فرمودند که: ما هستیم سلطان بحق و عالم در زیرنگین ما می‌باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب بجهت ما خاضع خواهند گردید» (همانجا). پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ درگرفت و فتنه آنان با پیروزی قوای دولت و کشته شدن ملا محمد علی بارفروشی در جمادی الثانی ۱۲۶۵ پایان گرفت. در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملا محمد علی زنجان‌ی پدید آمد که به شکست بابیان انجامید (۱۲۶۶). در تهران نیز گروهی از بابیان به رهبری علی ترشیزی بر آن شدند تا ناصرالدین شاه و امیر کبیر و امام جمعه تهران را به قتل رسانند، اما نقشه آنان کشف شد و ۳۸ تن از سران بابیان دستگیر و هفت تن از آنها کشته شدند. شگفت آنکه مریدان سید علی محمد در جنگهای قلعه طبرسی و زنجان از مسلمانی دم می‌زدند و نماز می‌گزاردند و از «بابیت» سید علی محمد جانبداری می‌کردند (آیتی، ج ۱، ص ۱۶۳، ۱۹۵). ظاهراً در آن هنگام هنوز ادعای مهدویت و نبوت وی بدیشان نرسیده بود. از اینرو به اعتراف وقایع نگاران بابی، برخی از بابیان به محض اینکه در «بدشت» از ادعای مهدویت سید علی محمد و تغییر احکام اسلام با خبر شدند، بشدت از او روی گرداندند (همان، ج ۱، ص ۱۳۰).

پس از مرگ محمد شاه و بالا گرفتن فتنه بابیه، میرزا تقی خان امیرکبیر - صدر اعظم ناصر الدین شاه - مسامحه در کار سید علی محمد باب را روا ندید و تصمیم گرفت او را در ملا عام به قتل رساند و از این راه، آتش شورشها را فرو نشاند و برای این کار، از برخی علما فتوا خواست، ولی به گفته ادوارد براون: «دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته‌های بی‌مغز و بی‌اساس و رفتار جنون‌آمیز او علما را بر آن داشت که به علت شبهه خبط دماغ، بر اعدام وی رأی ندهند» (نجفی، ص ۲۵۲). با وجود این، برخی از علما که احتمال خبط دماغ سید علی محمد را نمی‌دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می‌شمردند به قتل وی فتوا دادند و سید علی محمد به همراه یکی از پیروانش در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد.

عقاید

سید علی محمد باب از آغاز دعوت خود، عقاید و آرای متناقضی ابراز داشت. آنچه از مهمترین کتاب او نزد پیروانش، یعنی کتاب بیان، فهمیده می‌شود آن است که وی خود را برتر از همه انبیای الهی می‌انگاشته و مظهر نفس پروردگار می‌پنداشته است (بیان عربی، ص ۱) و عقیده داشته که با ظهورش، آیین اسلام منسوخ و قیامت موعود در قرآن، بپا شده است (لوح هیکل الدین، ص ۱۸). بعلاوه، سید علی محمد خود را مبشر ظهور بعدی شمرده و او را «من یظهر الله» خوانده است و در ایمان پیروانش بدو، تأکید فراوان دارد (بیان عربی، ص ۵-۶). سید علی محمد در حقانیت این آرا پافشاری نموده و نسبت به افرادی که بابی نباشند، خشونت بسیاری را سفارش کرده است، چنانکه در الواح بیان، درباره وظیفه اولین فرمانروای بابی می‌گوید: «لن تذر (کذا) فوق الأرض اذا استطاع احدا غیر البابیین» (لوح هیکل الدین، ص ۱۵) «چون (فرمانروای بابی) توانایی یافت، هیچکس - جز بابی‌ها - را بر روی زمین باقی نگذارد» و در بیان فارسی فرمان می‌دهد که همه کتابها را محو و نابود کنند جز کتبی که درباره آیین وی پدید آمده یا می‌آید (ص ۱۹۸) و همچنین تأکید کرده است که پیروانش جز کتاب بیان و آنچه بدان وابسته می‌شود، نیاموزند (بیان عربی، ص ۱۵).

افکار سید علی محمد باب، مجموعه‌ای از برخی آرای شیخیان و باطنیان (تأویل‌گرایان) و صوفیان و کسانی که به علم حروف و اعداد گرایش داشته‌اند و پاره‌ای از دعاوی شخصی بوده است.

آثار

سید علی محمد باب آثاری چند از خود به جای نهاده که برخی از آنها چاپ شده و پاره‌ای دیگر به دلیل کشاکشهای داخلی میان پیروانش هنوز به چاپ نرسیده است. جز آثاری که پیش از این نام بردیم برخی از کتابهای دیگر او عبارت‌اند از: پنج شأن، دلائل السبعة، صحیفه عدلیه، تفسیر سوره کوثر، تفسیر سوره بقره،

قیوم الأسماء، کتاب الروح. آثار سید علی محمد باب غالباً به زبان عربی نوشته شده و مملو از اغلاط صرفی و نحوی است. البته وی کوشیده - برای آنکه نشان دهد سخنانش رنگ قرآنی دارد - گفتارش را با سجع و وزن همراه سازد و با آنکه تنها معجزه خود را همین سخنان می‌شمارد (بیان عربی، ص ۲۵) تکلف و ابتذال در عباراتش سخت آشکار است.

منابع:

عبد الحسین آیتی، الکواکب الدریة فی مآثر البهائیة، مصر ۱۳۴۲؛ عبد الحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، (بی‌جا تاریخ مقدمه ۱۳۳۹ ش)؛ علی محمد باب، احسن القصص، یا، قیوم الأسماء، نسخه خطی؛ همو، بیان عربی، نسخه خطی؛ همو، بیان فارسی، نسخه خطی؛ همو، لوح هیکل الدین، نسخه خطی؛ حاجی میرزاجانی کاشانی، نقطة الکاف، لیدن ۱۳۲۸/۱۹۱۰؛ فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، (بی‌جا، بی‌تا)، (حرف ر - ق)؛ همو، اسرار الآثار خصوصی، (بی‌جا، بی‌تا). همو، کتاب ظهور الحق، (بی‌جا، بی‌تا)؛ ابو الفضل گلپایگانی، کشف الغطا، چاپ ترکستان؛ محمد باقر نجفی، بهائیان، (بی‌جا) ۱۳۵۷ ش؛ احمد یزدانی، نظر اجمالی در دیانت بهائی، تهران ۱۳۲۹ ش.

غلات (اهل حق)

غلو و غالیان

در دنیای اسلام فرقه‌هایی پدید آمده‌اند که درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه اهل بیت علیهم السلام راه غلو را پیموده و علمای اسلامی - اعم از شیعه و اهل سنت - آنان را مرتد و کافر دانسته‌اند. مؤلف کتاب «الفرق بین الفرق» باب جداگانه‌ای از کتاب خود را به غالیان اختصاص داده و گفته است: «باب چهارم از ابواب این کتاب در بیان فرقه‌هایی است که به اسلام نسبت داده شده‌اند، ولی در واقع از امت اسلامی نیستند»، آنگاه بیست فرقه از آنان را نام برده است. (۱) اسفرائینی نیز باب سیزدهم از کتاب خود را به ذکر فرقه‌های غلات اختصاص داده است. (۲)

فرقه‌هایی که در این دو کتاب، و نظایر آن آمده، منقرض شده‌اند، و بیان تاریخ و سرگذشت آنان فایده چندانی نخواهد داشت، ولی لازم است ویژگی‌های کلی غلو و غالیان و موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام و علمای شیعه را درباره آنها یادآور شویم، آنگاه به معرفی برخی از فرقه‌هایی که هم اکنون در جهان اسلام یا ممالک دیگر وجود دارند و از غلات به شمار می‌روند بپردازیم.

غلو چیست؟

شیخ مفید در تعریف غلو چنین گفته است:

«غلو در لغت گذشتن از حد و خارج شدن از اعتدال است. خداوند متعال نصاری را از غلو درباره حضرت مسیح نهی کرده و می‌فرماید:

«یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق». (۳)

آنگاه درباره غلات و مفوضه چنین گفته است:

«غلات گروهی از متظاهرين به اسلامند که امیر المؤمنین و امامان و فرزندان او را به الوهیت و نبوت توصیف کردند، و در حق آنان از حد اعتدال تجاوز کردند، و مفوضه عده‌ای از غلات‌اند، و تفاوت آنها با غلات در این است

که ائمه را حادث و مخلوق دانسته و گفته اند خداوند آنان را آفریده و امر خلق را به آنها تفویض کرده است» . (۴)

علامه مجلسی مظاهر غلو را در اعتقاد به امور زیر برشمرده است:

- ۱- الوهیت پیامبر و ائمه طاهرين عليهم السلام.
- ۲- در معبودیت یا خالقیت و رازقیت شريك خدايند.
- ۳- حلول خداوند در آنها یا اتحاد خداوند با آنان.
- ۴- آنان بدون وحی و الهام الهی، از غیب آگاهند.
- ۵- نبوت درباره ائمه طاهرين عليهم السلام.
- ۶- تناسخ ارواح ائمه در بدنهای یکدیگر.
- ۷- با معرفت آنان، اطاعت خداوند و ترك معصیت الهی لازم نیست. (۵)

موضع ائمه اهل بیت درباره غالیان امامان شیعه با شدیدترین وجه غلو را مردود دانسته و غالیان را نکوهش و تکفیر کرده اند. علامه مجلسی حدود صد روایت از آنان را در این باره در کتاب بحار الانوار نقل کرده است که سه نمونه را یادآور می شویم:

الف: امام علی علیه السلام فرموده است:

«اللهم انی بریء من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصارى، اللهم اخذلهم ابدا و لا تنصر منهم احدا» . (۶)
خداوند! من از غلات بیزارى می جویم، همان گونه که عیسی بن مریم از نصاری بیزارى جست. خدایا آنان را خوار گردان، واحدی از آنها را یاری مکن.

ب: امام صادق علیه السلام فرموده است:

«احذروا على شبابکم الغلاة لا یفسدوهم فان الغلاة شر خلق الله، یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبية لعباد الله» . (۷)
بر جوانان خود از خطر غلات بر حذر باشید، مبدا عقیده آنان را تباه سازند، زیرا غلات بدترین خلق خدايند، عظمت خدا را کوچک نشان داده و برای بندگان خدا دعوی ربوبیت می کنند.

ج: در جای دیگر از معاشرت با غلات نهی کرده و فرموده است:

«لا تقاعدوهم و لا تؤاکلوهم و لا تشاربوهم و لا تصافحوهم و لا تؤارثوهم» . (۸)

علمای امامیه و تکفیر غلات

علمای امامیه نیز با شدت غلات را نکوهش و تکفیر کرده اند. شیخ صدوق در این باره می گوید:

«اعتقاد ما درباره غلات و مفوضه این است که آنها کافرند، و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و قدریه و حروریه و دیگر فرقه های گمراهند» . (۹)

شیخ مفید نیز آنان را گمراه و کافر دانسته و تاکید کرده است که ائمه اهل بیت عليهم السلام به کفر و خروج آنها از اسلام حکم کرده اند. (۱۰)

علامه مجلسی پس از ذکر اقسام و مظاهر غلو، گفته است:

«اعتقاد به هر يك از آنها سبب الحاد و کفر و خروج از دین است، چنانکه ادله عقلیه و آیات و اخبار بر آن دلالت می کند، و اگر احیانا در روایات، حدیثی یافت شود که موهم یکی از اقسام غلو باشد، باید تاویل شود، و اگر قابل تاویل نباشد، از افتراءات غالیان است. (۱۱)

اصل اعتدال را رعایت کنیم همان گونه که غلو در حق پیامبران، امامان و اولیای الهی نادرست و مایه کفر و الحاد است، زیاده روی در نسبت غلو و غالی دانستن افراد نیز نادرست و بهتان خواهد بود، چنانکه برخی اعتقاد به علم غیب درباره اولیای خاص خداوند، و یا عصمت درباره غیر پیامبران و قدرت آنان بر انجام معجزات و کرامات را از مصادیق غلو در دین انگاشته‌اند، و گاهی شیعه را که مقامات مزبور را در حق ائمه اهل بیت قائل است، متهم به غلو کرده‌اند.

این عقیده هیچ گونه دلیل عقلی و نقلی ندارد، بلکه اصول عقلی و نصوص دینی بر خلاف آن دلالت می‌کند. و لذا علمای اسلامی- اعم از شیعی و سنی- برای اولیای الهی به کرامت و علم غیب و مانند آن عقیده داشته‌اند. در صحیح بخاری و مسلم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که بر محدث بودن عده‌ای از انسانها که پیامبر نبوده‌اند تصریح کرده است. (۱۲)

سعد الدین تفتازانی پس از بیان اینکه ظهور کارهای خارق العاده از اولیای خداوند از نظر عقلی ممکن است، به آنچه در قرآن کریم درباره حضرت مریم و آصف بن برخیا وارد شده و نیز آنچه درباره کرامات صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خصوصا علی علیه السلام نقل شده، بر وقوع آن استدلال کرده و گفته است:

«ظهور کرامات اولیا از نظر وضوح، به سان ظهور معجزات پیامبران است.» (۱۳)

بدین جهت، شیخ مفید، کسانی را که علم غیب را درباره ائمه اهل بیت علیهم السلام انکار کرده و گمان کرده‌اند که آنان در احکام دینی به رای و ظن خویش عمل می‌کرده‌اند، مورد انتقاد قرار داده و این عقیده را تقصیری آشکار در حق آنان دانسته است. (۱۴)

بنابر این مقتضای ایمان و انصاف این است که آنچه را از فضایل و کمالات و معجزات درباره ائمه طاهرین علیهم السلام نقل شده است- جز آنچه با ضروریات دین و براهین قطعی و محکومات قرآن و احادیث مسلم اسلامی منافات دارد- پذیرا شویم. (۱۵)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- الفرق بین الفرق، ص ۲۳۰-۲۳۳.
- ۲- التبصیر فی الدین، ص ۱۲۳.
- ۳- نساء / ۱۷۱.
- ۴- تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.
- ۵- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.
- ۶- همان، ص ۳۶۵.
- ۷- همان، ص ۲۹۶.
- ۸- همان، ص ۲۹۶.
- ۹- الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۷۱.
- ۱۰- تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.
- ۱۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.
- ۱۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۹۵، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۴، کتاب فضائل الصحابه.
- ۱۳- شرح المقاصد، ج ۵، ص ۷۴-۷۵.
- ۱۴- تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.
- ۱۵- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۷.

اهل حق

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۸۷
نویسنده: دکتر محمد جواد مشکور



اهل حق بمعنی مردان حق است، و آن يك مذهب باطنی است که معتقدان آن بیشتر در مغرب ایران زندگی می‌کنند.

بعضی دیگر از فرق اسلام نیز مانند حروفی‌ها و متصوفه، خود را اهل حق یا حقیقت نامیده‌اند. اما اهل حق، بمعنی اخص نام گروهی است، که به ایشان با نوعی تسامح علی‌اللهی نیز گویند، ولی آنان علی‌اللهی واقعی نیستند، بلکه عقایدشان آمیخته‌ای از اعتقادات «مانوی»، و ادیان کهن «ایرانی»، و مذهب «اسماعیلی»، و «تناسخ‌هندی» و دیگر ادیان سری است.

مذهب اهل حق، امروز یکی از فرقه‌های وابسته به شیعه بشمار می‌رود، و آنان را از غلاة شیعه به حساب می‌آورند.

طوایف اهل حق به نام‌های مختلف مانند: اهل حق، اهل سر، یارسان، نصیری، علی‌اللهی معروف می‌باشند، و از نشانه‌های خاص آنان «شارب» است، یعنی موی سبیل خود را نمی‌زنند، تا بلند شود و لب بالا را بپوشاند. آنان «شارب» را معرف مسلک حقیقت می‌دانند، و معتقدند که شاه ولایت علی (ع) نیز شارب خود را نمی‌زده است. از این جهت زدن شارب را گناهی بزرگ می‌دانند.

اهل حق را «گوران» نیز می‌گویند، و ناحیه گوران در آذربایجان، یکی از مراکز مهم این فرقه به شمار می‌رود. گورانها در اصل از مردم حوالی کرمانشاهان هستند، که از آن ناحیه به آذربایجان کوچیده‌اند، و لهجه‌ای مخصوص دارند، که در نواحی غربی و جنوبی کردستان به آن تکلم می‌شود، و آن گویشی است آمیخته از لهجه کردی اورامانی، و کرمانجی، و لکی.

مرکز اصلی طوایف اهل حق، تا قرن هفتم هجری در لرستان بود، سپس این مرکزیت به مناطق غربی کردستان و کرمانشاهان منتقل گردید. امروز تمام طوایف کرد گوران و قلخانی و اکثر طوایف سنجابی، وشاخه‌هایی از طایفه کلهر و زنگنه، و ایلات عثمانه‌وند و جلالوند در شهرهای غربی ایران، از جمله قصر شیرین و سرپل ذهاب و کرند و صحنه و هلیلان از اهل حقند.

در لرستان در مناطق دلفان و پشت کوه، در میان ایلات لکستان و سکوند سکونت دارند. در آذربایجان و تبریز، بخصوص در محله چرنداب و در قریه ایلخچی در نزدیکی تبریز، و در مراغه و حوالی قزوین و تهران بومهن، شهرآباد، گلخندان، سیاه‌بند شمیرانات، رودهن، دماوند، هشتگرد، ورامین و در شمال کلاردشت عده‌ای از صاحبان این مذهب زندگی می‌کنند.

در بیرون از مرزهای ایران بعضی از طوایف کرد عراق عرب در شهرهای سلیمانیه، کرکوک، موصل، خانقین و در نواحی کردنشین ترکیه گروه فراوانی از اهل حق هستند. پیروان اهل حق غالبا چادر نشین و ده نشین‌اند. در قفقاز و آذربایجان شوروی و سوریه و در مازندران و فارس و خراسان نیز اهل حق یافت می‌شوند.

اساس مذهب اهل حق کوشش برای «وصول» به حق و خداوند می‌باشد و در این راه باید نخست مرحله «شریعت» یعنی انجام آداب و مراسم ظاهری دین، و مرحله «طریقت» یعنی رسوم عرفانی و مرحله معرفت یعنی شناخت خداوند، و مرحله «حقیقت» یعنی وصول به خداوند را به پیمایند.

بعقیده این جماعت اساس مذهبشان حقیقتی است که سبب و علت خلقت موجودات است. دین آنان آکنده از اسرار است، سری که خداوند به پیغمبران گفته و آن سر «نبوت» است، که از آدم ابوالبشر آغاز شده، و به حضرت محمد (ص) که خاتم انبیاست می‌پیوندد. از آن پس این سر به نام سر «امامت» که حضرت محمد به علی (ع) گفته است و از او تا دوازدهمین امام که مهدی آل محمد (ص) باشد می‌رسد. پس از غیبت امام دوازدهم این سر به پیروان و اقطاب ایشان که یکی پس از دیگری می‌آیند گفته می‌شود.

مذهب ایشان مجموعه‌ای است از آراء و عقاید که تحت تاثیر افکار اسلامی، زردشتی و یهودی و مسیحی و مهرپرستی و مانوی و هندی و افکار فلاسفه قرار گرفته است. در دستورهای دینی اهل حق، اجرای سه بوخت یا سه اصل اخلاقی زردشتی، که «پندار نیک» و «گفتار نیک» و «کردار نیک» باشد از واجبات است. مفهوم این سه اصل در يك بیت به گویش ترکی، از کلام «سرانجام» کتاب مقدس اهل حق خلاصه شده است:



یاری چارچيون، باوری و جا پاکی و راستی، نیستی وردا

یعنی یاری چهار چیز است و به جای آورید، پاکی و راستی، نیستی و یاری.

تناسخ و حلول: «تناسخ» یعنی حلول روح از قالبی به قالب دیگر، که در مذهب اهل حق سنگ اساس عقاید ایشان است. حلول ذات را «دونادون» گویند. بعقیده ایشان در تن هر کس ذره‌ای از ذرات الهی موجود است، و ظهور روحانی حق در صورت جسمانی پاکان و برگزیدگان، همیشه در گردش می‌باشد، و آن را گردش مظهر به مظهر نامند. در این باره آنان معتقد به هفت جلوه پیاپی و می‌گویند هر بار خداوند حق تعالی با چندن از فرشتگان مقرب خدا، به صورت اتحاد در بدنهای خاکی «حلول» می‌نماید، این «حلول» به منزله لباس پوشیدن و کندن است، که آن را به فارسی جامه و به ترکی «دون» گویند و همانست که در فلسفه برهمایی هندونی «کارما» آمده است.

چنان که در کتاب «سرانجام» آمده است، «خداوند در ازل درون دری می‌زیست، و سپس برای نخستین بار تجسم یافت، و به صورت شخصی به نام خاوندگار یا کردگار جهان مجسم شد، و بار دوم به صورت علی (ع) ظاهر گشت.» در کتب مذهبی ایشان آمده است که از رنج مرگ نهراسید، و پاکی از مرگ نیست، زیرا مرگ آدمی، شبیه به پنهان شدن مرغابی زیر آب است. یعنی در جایی پنهان می‌شود، و در جای دیگر سر بر می‌دارد. منظور از این «تناسخ» و جای به جای شدن، و از بدنی به بدن دیگر رفتن، پاک شدن آدمی از گناهان است.

هرگاه خداوند به صورت بشر برجسته‌ای ظاهر شود، چهار یا پنج فرشته که آنها را چهار ملک گویند، در ابدان دیگران تجسم می‌پذیرد، همانطور که خداوند در هفت صورت تجلی می‌کند، فرشتگان نیز در هفت صورت تجلی نمایند، چنان که در کتاب عهد سلطان سهاک فرشته‌ای به صورت سلمان، و در عهد خاوندگار فرشته‌ای به صورت بنیامین در آمد.

در کتاب «سرانجام» آمده است که فرشتگان صادر از خداوند هستند، نخستین ایشان از زیر بغل خاوندگار پیدا شد، دومین آنها از دهان او، سومین آنها از نفشش، چهارمین از عروقش، پنجمین از نورش.

در کتاب دیگری آمده است که بنیامین از عرق خاوندگار پیدا شد و آن رمز تواضع و فروتنی است، و داوود از نفس او و وی رمز خشم و غضب است، و موسی از سبلتان او، و وی رمز رحمت است، و رزبار از نبض او، و وی رمز احسان و نیکی است.

اهل حق درباره حضرت علی (ع) می‌گویند، که او تجلی ذات خداست، و وی را «مظهر» تمام و کمال خدا می‌دانند، و اوست که در هر دوره و عصری ظهور کرده، و در جسم پاکان و مقدسان از اهل حق تجلی می‌کند. علی (ع) اصول مذهب حق را به سلمان، و به عده‌ای از یاران نزدیک خود بیاموخت. در دعای سفره، خطاب به حضرت علی (ع) گویند: «یا علی ایو الله، الحمد لله رب العالمین، سفره سلطان کرم، خاندان کرم، نور نبی، شکسته، بسته جان مدعی، بر ما حلال بر صاحبانش خیر و برکت» .

آفرینش جهان: اهل حق معتقدند که آفرینش در دو مرحله اصلی انجام شده است، یکی خلقت «جهان معنوی» و دیگری خلقت «جهان مادی». این افسانه‌ها در دفترها و متون دینی ایشان به لهجه گورانی، به صورتهای گوناگون حکایت شده است.

گویند: در آنگاه اراده خداوند به آفرینش موجودات تعلق گرفت، و نخستین مخلوق پیر بنیامین را از زیر بغل خود خلق کرد، و نام او را جبرائیل گذاشت. پس از خلقت جبرائیل خداوند او را در پهنای دریای محیط رها کرد، هزاران سال گذشت تا به درخواست جبرائیل، شش تن دیگر از بطن در پیدا شدند، که با جبرائیل هفت تن شدند: جبرائیل (پیر بنیامین) - اسرافیل (پیر داوود) - میکائیل (پیر موسی) - عزرائیل (مصطفی داوودان) - حور العین (رزبار یا رمزار) - عقیق (شاه ابراهیم) - یقین (شاه یادگار یا بابا یادگار) که او را یادگار حسین نیز گفته‌اند و او مظهر حسین بن علی (ع) است.

پس از خلقت هفت تن، خداوند نخستین عهد و میثاق خویش را با آنان بست، و دو جهان «مادی» و «معنوی» را خلق فرمود:

مخلوقات این عالم، بر حسب عنصر اولیه دو قسم متمایز و متضاداند، قسمتی از گل زرد آفریده شده و قسمتی از گل سیاه، قسم اول را «زردگلان» و قسمت دوم را «سیاه گلان» نامند. «زردگلان» اهل نورند و ایشان را دو پیشوا بوده که یکی پس از دیگری آمده است، و آن دو بنیامین و سید محمد (به صورت بزرگ سوار) ظهور کرده است.

اما قسم دوم از آتش و تاریکی‌اند، برای ایشان دو پیشوا آمد یکی «ابلیس» و دیگری را «خناس» گویند.

هفتتنان - به اعتقاد ایشان، خداوند با هفت فرشته مقرب که از درون در خلق فرموده است به صورت بشر نازل شده، و در دوره‌های مختلف در بدنهای پاکان تجلی کرده است. در نخستین دوره خداوند به دون (یا) تجلی کرد، و در دوره دوم بدون (علی)، و به ترتیب به جامه (شاه خوشین)، بابا ناووس، و سلطان اسحق (سهاک) در آمد، و معتقدند که این سه تن اخیر، مانند عیسی مسیح بدون پدر از مادر متولد شدند.

هفت تن در مرحله اول از یاران سلطان اسحق قرار دارند، همانطور که سلطان اسحق «مظهر» علی (ع) و علی (ع) مظهر «ذات حق» است.

موعود اهل حق: سه تن، شاه خوشین، باباناووس و سلطان اسحق هستند:

۱- شاه خوشین: گویند در اواخر قرن سوم هجری مردی به نام مبارک شاه، ملقب به شاه خوشین که او را مظهر الله می‌دانند، در لرستان بدون پدر از مادری بکر به نام «ماما جلاله» زاده شد. وی مریدان بسیار داشت، و به سیر و سیاحت می‌پرداخت، و ذکر جلی را با نواختن آلات موسیقی اجرا می‌کرد. روزی در اثنای گردش به رودخانه گاماسب افتاد و از نظر ناپدید شد.

۲- بابا ناووس: گویند در فاصله بین قرن چهارم و پنجم، شخصی به نام بابا ناووس، بدون پدر مانند شاه خوشین، در میان طایفه جاف از طوایف کرد، از زنی به نام خاتونه گلی تولد یافت. روزی به شکل شاهباز پنهان گشت، و پیش از آن به یاران خود گفته بود که من دیگر باره ظهور خواهم کرد.

۳- سلطان اسحق: گویند سلطان اسحق که به زبان محلی «سلطان سهاک» تلفظ می‌شود، پسر شیخ عیسی برزنجی از سادات موسی، و از پیشوایان دراویش نقشبندی است، و نسب او به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد، از شیخ عیسی سه پسر باقی ماند، یکی سلطان اسحق، دیگری سید عبد الکریم، و نام پسر سوم معلوم نشد. سلطان اسحق جد سادات حیدری گوران از اهل حق است، که از جمله غلاة شیعه به شمار می‌روند.

آداب و رسوم اهل حق: از آداب و رسوم ایشان، نماز خواندن و قربانی کردن و سرسپردن و جوز شکستن و عهد و میثاق بستن و روزه گرفتن است.

محل اجتماع ایشان «جمخانه» است که مخفف کلمه جمع خانه می‌باشد.

این اجتماع نباید کمتر از سه تن باشد، شرط شرکت در جمخانه، مرد بودن و عاقل و بالغ بودن، و قصد عبادت داشتن، و کمریند همت بر کمرداشتن است، که با گفتن یا علی در آن عبادتگاه وارد شوند.

نماز ایشان به جماعت است، و نماز فردی درست نیست، عبادت با نواختن طنبور و آلات موسیقی و خواندن سرود و دعاها مذهبی انجام می‌پذیرد. گاهی هنگام دعا چنان از خود بیخود می‌شوند که خویشتن را بر روی آتش افروخته افکنده و در آن حال جذب به ایشان صدمه‌ای نمی‌رسد.

سرسپردن یعنی سر تسلیم و رضا به درگاه حق فرود آوردن، و در پیش پیر دلیل عهد و میثاق بستن از آئین اهل حق است. هر کودکی اعم از پسر یا دختر باید در نزد پیر دلیل سر بسپرد، از اصول سرسپردن شکستن يك عدد جوز هندی است، و برای شکستن جوز تشریفات خاصی در «جمخانه» برگزار می‌شود.



نذر و نیاز، از واجبات مذهب اهل حق است، که باید در ظرف هفته یا ماه یا فصل یا سال يك بار به جای آورده شود. دیگر از مراسم، قربانی کردن است، که در اصطلاح خود آن را کردار خوانند. قربانی باید از حیوانات نر مانند گاو نر یا گوسفند یا خروس باشد که آنها را برای این امر پرورش داده باشند.

اهل حق به گرفتن روزه سخت پای بندند، ولی روزه واجب ایشان از سه روز تجاوز نکند، و در زمستان باشد و پس از آن عید گیرند. دشمنان ایشان برای تحقیر و اهانت، آنان را چراغ سوندران (چراغ کشان) و خروس کشان خوانند.

کتابهای مذهبی و مقدس: یکی از کتابهای مذهبی ایشان «فرقان الاخبار» است به نثر، که مؤلف آن حاج نعمت الله جیحون آبادی متخلص به مجرم است، وی پسر میرزا بهرام مکرری بود، و در سال ۱۲۸۸ ه. در دیه جیحون آباد واقع در بخش دینور از ناحیه کرمانشاهان، زاده شد و پس از سیر و سلوک، در ۱۳۳۸ ه. در جیحون آباد در گذشت. حاج نعمت الله جیحون آبادی کتابی دیگر به بحر متقارب به نام «شاهنامه حقیقت» دارد، که در اسرار مذهب اهل حق، در آن کتاب به زبان شعر، سخن گفته است.

دیگر از کتابهای اهل حق کتاب «سرانجام» است. این کتاب را سرانجام یا کلام خزانه گویند، و هنگام نیاز با آهنگ خاصی همراه با طنبور خوانده می شود. این کلامها به گویش کردی گورانی است.

چنان که در آغاز این مقاله اشاره رفت، اساس مذهب اهل حق، بر اقوال غلاة شیعه و اسماعیلیه و فرقه امامیه اثنی عشریه و فرقه دروز و نصیرییه است. آنان مانند درویشان دارای حلقات ذکر و سرسپردن هستند، مقداری از عقاید خود را از اساطیر عوام گرفته اند. اینکه گویند: خداوند در ازل در «دری» پنهان بود، ماخوذ از عقاید مانوی است. عقیده «تناسخ» را توسط اسماعیلیان از هندیان گرفته اند، و این که عالم را به دو قسمت «الهی» و «اهریمنی» تقسیم می کنند، تحت تاثیر دین زردشتی واقع شده اند. اما کشتن خروس را از عادات یهود گرفته اند.

مجله وحید، سال هفتم، مقاله اهل حق، دکتر حشمت طبیبی.

دایرة المعارف اسلامیه، ج ۳، اهل حق.

سرسپردگان تاریخ و شرح عقاید اهل حق.
شاهنامه حقیقت.

مجموعه رسایل اهل حق.